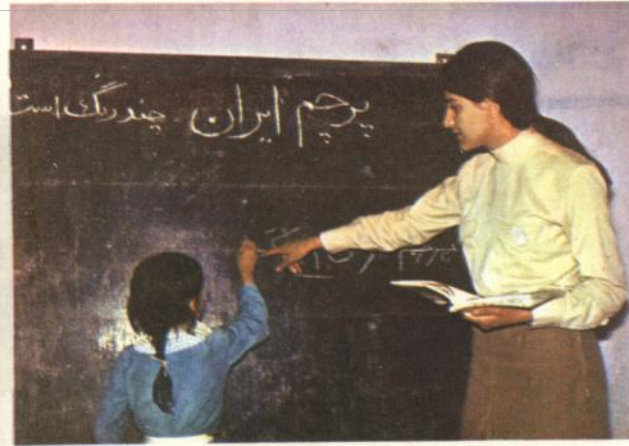


ماهنامه
سپاه دانش





حرف سپاس

پسران آشنایان و دشمنان عزیز ما بنام سپاه دانش شخصیتها را بچند کشور، مدیران محترم بزرگ
مستولان سازمانها و دولتمردان و نویسندگان، سپاهیان عزیز انقلاب و خوانندگان
محترم ما عرض می‌کنیم که ما امروز تشویق قرار دادیم.

و صف نامه ما فراوان است از جهت نشان ز توجه خاص است که نسبت به نوجوانان ما بنامه مبذول می‌شود
ما از همه انظار لطف و توجه سه‌ا فراوان و حقی داریم که از توجه صاحب نظران نیز بی‌خبر نگذاریم
شا بخواه و مردم به اندازه ارزشها شایسته شویم که در وصف بکنند.

انها را محبت ما خوانند که اگر بهترین با داشته است که در این باره باشد اگر در این نصب می‌ماند
تجربیه می‌شود.

امید داریم که با کار و کوشش مستمر همه اینها را که مورد اسعاد و مطالعه بیشتر از سر هزاران
ایران است کافرا، بهتر و چاتر، تقدیم کنیم و در این راه به همه شما و ارشاد همه خوانندگان عزیز
نیاز نسئیم.

سر دپر

«نقشی از خلاقیت زن ایرانی در کسوت سپاهیگری»

از : ایرح صدقی

● آزادی زنان از قید و بندهای دست و پا گیر اجتماعی در حقیقت احیای نصف نیروی انسانی در امور زندگی بحساب می آید .

■ استفاده از نیروی زن در شئون اجتماعی در واقع صحنه گذاشتن به شخصیت و منش انسانی و خصوصاً قدرت سازندگی او است .

● وجود سپاهیان دانش دختر در روستاها هم آهنگی خاصی با روحیات و پذیرش های سنتی و عاداتی مردم پیدا کرده است .

پیوسته و مظهری از خلاقیت شده است. نقش ارزنده سپاهیان دانش دختر در سطح روستاهای ایران نمونه روشنی از این کسب اهلیت و شایستگی جامعه زنان بشمار میرود. وجود سپاهیان دانش دختر در روستاها هم آهنگی خاصی با روحیات و پذیرش های سنتی و عاداتی مردم پیدا کرده است. وجود حس اعتماد، وجود روح معاضدت و همکاری صمیمانه و وجود فضیلت و تقوی و ملکات اخلاقی در یک یک سپاهیان دانش دختر موجی از عواطف و تمایلات عالی انسانی و تحرك های ارزنده فرهنگی را در روستاها بوجود آورده که فلسفه اش، وجود ایمانی است که سپاهی دختر بوظیفه اش و کارش دارد و حق احترامی است که مردم روستا بآنان دارند.

سپاهی دختر در لباس نظامی صرف نظر از آنکه سمبل جسارت و سمبل وظیفه شناسی گردیده با روحیه ای انعطاف پذیر، عاقلانه و عاشقانه دارد با اتحاد و اشتراك بین گروه های اجتماعی، روستائیان را به فلسفه رعایت حقوق، درك مصالح اجتماعی، همکاری و تعاون و رعایت نظم و انضباط در زندگی معتقد می سازد.

چا دارد صمیمانه کار و هدف و علاقه آنان را شناسی نمود و برای همه کامیابی و خوشبختی و توفیق درآید و آرمان را آرزو کرد «که چنین باد»

بی وجود او نه تنها رکنی از جامعه نقصان پیدا می کند، بلکه «مرد» در میدان مبارزه حیاتی پشت سنگر خود را خالی احساس می کند و در واقع خود را بی تکیه گاه درمی یابد. اندیشه اعلام تساوی حقوق زنان ایرانی با مردان در شئون زندگی نه تنها امری معقول و ضروری بود، باید گفت لازمه اجتناب ناپذیر هر جامعه متمدن و متشکل است و کوششی است برای رسیدن به آن نقطه اوج و وحدت و یگانگی.

اگر جبر زمان و جبر تغییر، شکل نهادهای اجتماعی، تمهیدهای مادی و معنوی بزنان نیز واگذار کرد، بدین معناییست که نیروی مردان رو بکاهش رفته و راکد مانده است، بلکه استفاده از نیروی زن صحنه گذاشتن به شخصیت و منش ذاتی و انسانی نیمی از نیروی جامعه و خصوصاً قدرت سازنده او است. زن ایرانی با اعتقاد رهبر مملکت دیگر آن «موجود در راز مو و کوتاه فکر» و یا «نسبت زن بر مرد نسبت غلام به مولای خود» نیست. زن ایرانی بر حله ای از موجودیت قدم گذاشته که حس مسؤولیت و حس علاقه اش حتی خارج از طیف و میدان وظایف خانوادگی، ایفاگر نقش های ارزنده اجتماعی گردیده. زن ایرانی نه تنها حریم استعاره و مجاز و انگیزه های ظریف شاعرانه را حفظ کرده، به نهضت اجتماعی

آنچاکه از «مرد» و «زن» سخن بمان می آید بدان معناییست که هر يك واحد مستقل و جامعه ای منحصر بفرد را تشکیل داده اند بلکه باید اذعان داشت راز کامیابی بیشتر این بوده تا تکیه گاهی برای خود ایجاد کند، از منبعی الهام بگیرد و نیروی دومی او را بسوی غایت و مراد بکشانند. از تاریک ترین زوایای جوامع بشری گرفته تا روشن ترین صحنه های قرن متمدن فعلی همیشه بین مرد و زن اشتراك وجود داشته و نوعی معامله دوجانبه حکم فرما بوده است تا بتوان بدین اتحاد و هم بستگی تحقق بخشد. حال اگر به دوره هائی و یابه جوامعی که نوع این اشتراك و نوع این معامله در آن بمسور و قالب های گوناگون جلوه داشته و مردان تفوق و برتری خاصی را بزنان دارا بوده اند استناد کنیم، دریافته میشود که بنیاد های روحی و فکری در نقطه اوج خود باز بهمان وحدت انسانی و بهمان وحدت فکری مبدل گردیده است.

اعطای آزادی بزنان و رهاش آنان از قید و بندهای دست و پا گیر اجتماعی در حقیقت احیای نصف نیروی انسانی در امور زندگی بحساب می آید. زیرا اگر بخواهیم در صحنه نبرد زندگی بر اساس مفهوم واقعی بشری نیروی فعاله و خلاقه زن را از اصل موجودیت و زیست جدا کنیم و کنار بگذاریم، می بینیم که



سازمان سپاه دانش در اردیبهشت ماه میهمانان گرامی فراوانی داشت که از آنجمله جناب آقای شمس‌الحق وزیر آموزش و تحقیقات علمی کشور دوست و همسایه پاکستان بود. ایشان ضمن بازدید از روستاهای اطراف تهران با فعالیت‌های سپاهیان دانش آشنا شدند و یکی از مراکز آموزشی دختران سپاه دانش در تهران را مورد بازدید قرار دادند. وزیر آموزش و تحقیقات علمی پاکستان که برای مطالعه و آشنائی با برنامه‌های سپاه دانش بایران آمدند اظهار علاقه و امیدواری کردند که برنامه انقلابی سپاه دانش در پاکستان اجرا شود.

روابط عمومی سپاه دانش که تنظیم و اجرای برنامه‌های بازدید ایشان را از فعالیت‌های سپاهیان دانش بعهده داشت اطلاعات لازم را در مورد این برنامه مترقی در اختیار ایشان قرار داد و در پایان مسافرت آلبوم‌های زیبایی از عکسهای بازدیدیه وزیر آموزش و تحقیقات علمی پاکستان هدیه نمود.

در اردیبهشت ماه عده زیادی از خبرنگاران و نمایندگان مطبوعات و رادیو و تلویزیونهای جهان طبق برنامه تنظیمی اداره روابط عمومی و انتشارات سپاه دانش با مسئولان این سازمان ملاقات و مذاکره نمودند و در مسیر برنامه انقلابی سپاهیان دانش قرار گرفتند. این عده ضمن بازدید از روستاهای ایران خدمات و فعالیت‌های سپاهیان دانش دختر و پسر را ستودند.

آقایان الهام‌سویسیال سردبیر روزنامه اقسام ترکیه، مک‌هیو معاون خبرگزاری کاپلی‌نیوز سرویس واشنگتن، دانا آدام شمیت خبرنگار مخصوص نیویورک‌تایمز آمریکا و دو تن از گروه صلح و جمعی دیگر از نمایندگان مطبوعات خارجی میهمانان اردیبهشت ماه روابط عمومی سپاه دانش بودند.

در اجتماعی که با حضور مسئولان اطلاعات و رادیو استانها و شهرستانها بنا بدعوت روابط عمومی سازمان در سپاه دانش تشکیل شد مدیر کل وزارت اطلاعات و معاونین سپاه دانش

و سرپرست روابط عمومی سازمان بیاناتی ایراد و برنامه‌های انتشاراتی سپاه دانش را تشریح نمودند. این عده ناهار را با سپاهیان دانش دختر در مراکز آموزش سپاهیان زن در حشمتیه صرف کردند و با نحوه آموزش و طرز اداره کلاس‌های مراکز آموزشی از نزدیک آشنا شدند و از طرف مسئولان امر به سئوالات پاسخ لازم داده شد.

در اجرای طرح انتشاراتی سپاه دانش دو هیئت از وزارت فرهنگ و هنر و تلویزیون ملی ایران برای فیلمبرداری از فعالیت‌های سپاهیان دانش به اصفهان، چهارمحال بختیاری، شیراز و روستاهای اطراف تهران اعزام شدند. نمایندگان روابط عمومی سازمان در معیت این هیئت‌ها در آماده نمودن وسائل کار همکاری لازم را خواهند نمود.

برای تهیه رپرتاژ از فعالیتهای سپاهیان دانش هیئت‌هایی به شهرهای شمالی و مرکزی ایران اعزام گردیده تا با همکاری کمیته شماره ۷ رادیو ایران نسبت به تهیه رپرتاژ برای پخش از

برنامه مخصوص رادیوئی سپاه دانش اقدام شود .

● بنا بدعوت روابط عمومی سازمان معاونین سپاه دانش و جمعی از روسای ادارات این سازمان در استودیو رادیو ایران حضور یافته و ضمن انجام مصاحبه هائی برنامه های در دست اجرای این سازمان را تشریح نمودند . برنامه های تنظیم شده وسیله روابط عمومی سپاه دانش با همکاری کمیته شماره ۷ رادیو ایران برای اطلاع همگان در چهارم چوب طرح انتشاراتی سپاه دانش در روزهای یکشنبه و سه شنبه هر هفته از شبکه رادیوئی کشور پخش می شود .

● برای اطلاع بیشتر مردم جهان با برنامه های انتقالی سپاه دانش نشریه مخصوص روابط عمومی و انتشارات سازمان سپاه دانش را بزبانهای انگلیسی، فرانسه و اسپانیولی تهیه شده که در دست چاپ است .

● روابط عمومی و انتشارات سپاه دانش يك برنامه وسیع را برای تهیه و

توزیع کتاب در روستاهای کشور آغاز نموده است . با اجرای این طرح روستا زادگان و سپاهیان دانش از نشریات مفید بیشتر برخوردار خواهند شد و کتابخانه های متعددی در مراکز بخشهای کشور تاسیس میشود که در اجرای این برنامه در این ماه تعدادی کتاب تهیه و در اختیار سپاهیان دانش قرار گرفت . کتابخانه مرکزی روابط عمومی نیز آماده و تجهیز گردیده است .

● در اردیبهشت ماه قسمت خبری روابط عمومی با همکاری مطبوعات کشور و خبرگزاری پارس مردم ایران و جهان را در جریان فعالیت های سپاهیان دانش قرارداد و با دعوت از نمایندگان مطبوعات نحوه تقسیم و تعیین محل سپاهیان دانش مورد بازدید قرار گرفت .

● هیئت هائی برای تهیه عکس و اسلاید رنگی روستاهای کشور اعزام شدند تا مقدمات تهیه نمایشگاه های عکس سپاه دانش را در خارج و داخل کشور فراهم آورند .

● تعداد پنجاهزار نسخه از - تمثال اعلیحضرتین که مورد درخواست سپاهیان دانش بود وسیله هیئت هائیکه در این ماه برای بررسی و ارزشیابی کار سپاهیان به نقاط مختلف کشور اعزام گردیدند فرستاده شد .

● در جلساتی که با حضور مسئولان شرکت های تعاون کشور و روابط عمومی تشکیل گردید نحوه تشکیل شرکت تعاونی و مصرف سپاهیان دانش مورد مطالعه و اقدام قرار گرفت .

● اجرای طرح ساختمان ۲۵۰۰ مدرسه بمناسبت جشن های دو هزار و پانصدمین سال شاهنشاهی ایران وسیله روابط عمومی سازمان سپاه دانش دنبال میشود و تاکنون بیش از پانصد مدرسه ساخته شده است .

● بودجه و برنامه سالانه روابط عمومی سپاه دانش برای اولین بار تهیه و تنظیم گردید .

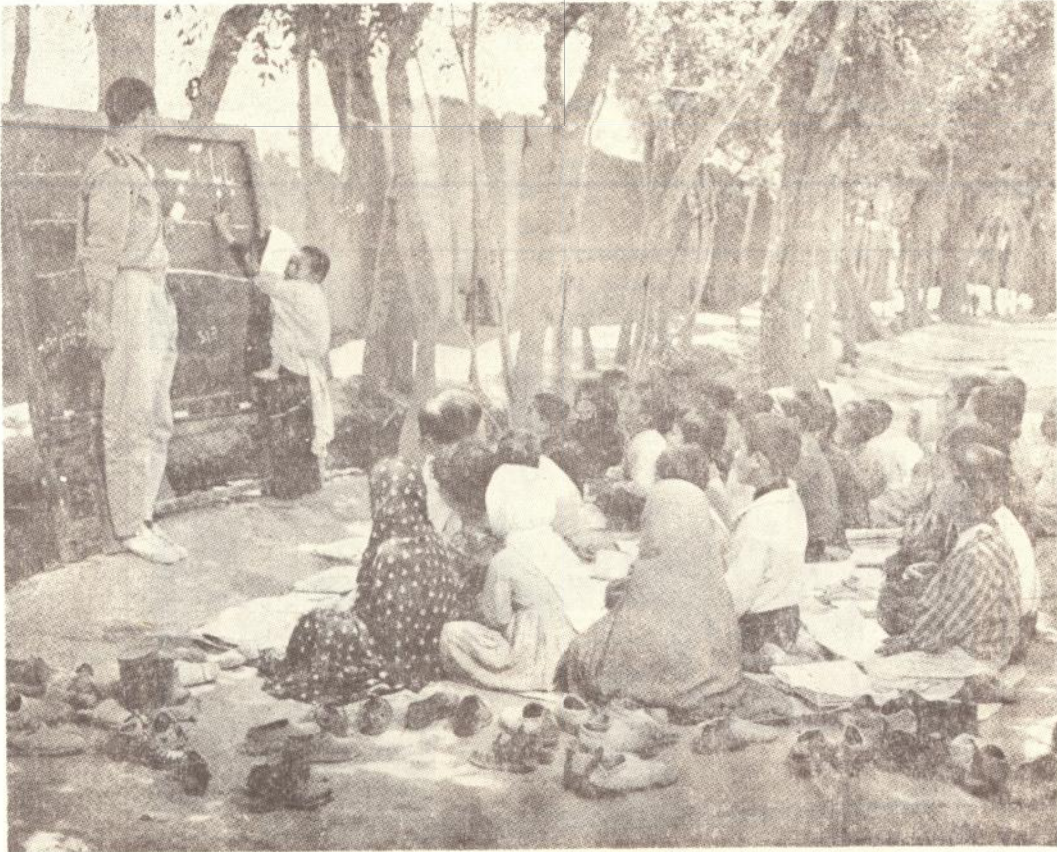


تأثیر سپاه دانش

در

خلاقیت، سازندگی و رشد شخصیت واقعی جوانان ما

از: پرویز صالحی



به عقیده همه صاحب نظران ، دوران جوانی و بلوغ از حساس ترین مراحل زندگی انسانی است . روانشناس این دوره را از نظر روانی دقیقاً تقسیم بندی می کند و برای هر مرحله صفات و خصوصیات معینی را بر می شمارد و برای پرورش تمایلات درونی و روحی راهها و پیشنهادها و آموزش های مخصوصی ارائه میدهد - پزشکان در این دوره تکیه بر صفات جسمانی و تغییرات عمیق آن داشته و با کمک دانش پیشرفته پزشکی صفات دیگری را برمی شمارند با آموزش ها و تمهیدات ویژه دیگر - علمای اجتماع نیز در این مرحله عقایدی دارند و نظریاتی و هدفهایی و اینکه باید تلاش های تربیتی خود را بر آن هدف ها مترتب سازند و از نیروی جوانان بفتح جامعه انسانی سودجویند و بهره یابند . جامعه پزشکان از دیدگاه مخصوص بخود و جامعه شناسان با عینک اجتماعی و روانشناسان از پشت سنگرهای مخصوص خویش باین فرد می نگرند و هر يك متناسب با عقاید و ایدیه های خود وی را تعریف و تقسیم می نمایند ، در حالیکه يك جوان ، واحدی است کامل و تفکیک ناپذیر و مرکب از همه صفات جسمانی - روانی - اجتماعی قرار گرفته در دروازه بحرانی ترین دوران زندگی جسمی خویش و زندگی اجتماعی خویش - جسم و بدن او از خوابی عمیق و خسته کننده بیدار می شود و خصوصیات نو ، در عین حال برای خودش اعجاب آور ، ناشناس و بی سابقه می یابد - روحش از سادگی و يك نواختی دوران کودکی ناگهان بمرحله ای ناپایدار ، بی ثبات و آماده و مستعد برای گرفتن هر پدیده و فکر و عقیده تازه و جدید وازند می شود . موجودی که گوئی تا دیروز در خواب بوده و کسی وی را بیدار نمی کرد ناگهان تمامی جسم و روحش بیدار می شود و جهش می یابد و بسوی کمال ، کمال جسمانی و روانی و عقلانی تلاشی پی گیری و خستگی ناپذیر آغاز می کند .

جامعه که تا مدتی قبل او را بعنوان کودکی می نگریست اینک توجهش را بوی معطوف می کند و آغوش خویش را بروی وی می گشاید و او را بنام يك فرد مفید بسوی خویش میخواند و برای او نقشه می کشد - شغل تعیین می کند و از او مسؤلیت می طلبد . وی را بعمق خویش میخواند و از وی انتظار دارد يك تنه و تنها با همه مشکلات بستیزد و پیروز هم بشود .

تغییرات جسمی وی نیز - از نظر خودش - در این مرحله بسیار جالب توجه است - او باوضع تقریباً ثابت بدنیش خو کرده است که ناگهان دگرگونی های عجیبی را در بدن خویش می یابد ، از آن بدتر وضع روح اوست - آرامش دوره کودکی را از دست داده است و هنوز نمیداند چه باید باشد - اطاعت از پدر و مادر و مریمان اینک جای خود را به صور مختلف مخالفت و عدم فرمانبرداری و فرار از خانه و مدرسه میدهد . تشخیص طلبی محور تمام خواسته های او می شود می خواهد عقاید خود را بکسی بنشانند ، خود را بشناسند ، سودمندی - نیرومندی و توانائی خویش در قبول مسؤلیت ها نشان دهد .

مساله جالب در مورد جوانان و نسل گذشته ، دربرخورد و دگرگونی اجتماعی این دو نسل پیش می آید - مریمان ، پزشکان ، روانشناسان و جامعه شناسان در برشردن خصوصیات ویژه این دوره ، افراط می کنند و در گفتگوها و بحث ها و مصاحبه ها سنگ جوانان را بسینه می زنند . پدران درمجامع پیرانه خویش از جوانان خودحرف می زنند و از عجایب روحی آنها که بتازگی بوجود آمده است . جامعه شناسان برای آنها کرسی های مشاغل اجتماعی را نظراً و فقط در مباحث خود خالی می کنند ، اما در عمل مساله چیز دیگری است ، نسل پیر همیشه در مقابل نسل جوان مقاومت می کند او «نسل پیر» باسانی نمیتواند ضعف های خود را صحنه بگذارد ، روز بروز برتجارب خویش بیشتر تکیه می کند و آنرا بر خمی کشد . بسادگی نمیتواند دست نسل تازه را در کارها و فعالیت های اجتماعی باز ببیند ، بین اقوال و اعمال آنها فاصله بسیار فراوانی وجود دارد . از سوی دیگر از صفات ویژه دوره نو جوانی و جوانی اینست که آنها

دوست دارند نقشی را بعهده داشته باشند و کاری را انجام دهند ، بهمین علت افرادی را رسمتق خود قرار داده و از آنها تقلید می نمایند و در اینراه گاه تا سر حد پرستش نیز پیش می روند - در این سنین فرد هنوز به ثبات کامل شخصیتی نرسیده است و همه تقلیدها و نقش بازی کردن هایش برای ثبات بخشیدن بخویشن است . او در واقع از لابلای شخصیت افرادی که نقش آنها را بعهده می گیرد و در تقلیدهای خود از افراد واقعی و گاه نیز خیالی خویشتن را می جوید و بدنبال خود می گردد - در این دوران «شخصیت او از صفات دیگران تشکیل شده است و این صفات عاریتی بعناصر پایدار طبیعت آنان افزوده می شود» .

در همین شخصیت طلبی ها و تقلیدهاست که راز کشش نوجوان را ، در ممالکی مانند آمریکا و کشورهای اروپائی ، بسوی دسته ها و گروه های بزرگی که اینک برای خود جایی باز کرده اند در می یابیم . نهضت های بزرگ جوانان در آمریکا و کشورهای اروپائی بهترین ملجا و پناهگاه دوران آشفتگی رفتاری و پریشانی روحی این نوبالغان است - جوان بعقل مختلف پدر و خانواده خود را و معلم خود را که بصورت معلم اخلاق و نصیحت کننده مزاحم درآمده اند نمیتواند قبول کند - همه روابط وی با این نسل و ارتباط این نسل باوی تصنی ، خشک ، عاری از محبت بوده و جنبه های قالبی ، وظیفه ای و خسته کننده بخود می گیرد که با شور و هیجان های درونی وی سراسازی ندارد .

این موج تند شور و شوق باید بادلسوزی و بخصوص با محبت و احساس دوستی رهبری گردد و براه درست کشانیده شود و نظم یابد . در حالیکه این جوان شیفته ارزش های عالی فرهنگی ، اخلاقی ، هنری ، سیاسی و دینی مصداق هیچکدام از خواسته های خود را در پدران و معلمان خود نمی یابد - جامعه ای که همین افراد را تشکیل داده اند عملاً - برخلاف حرف هایشان - سدهای محکمی در مقابل جوان بنا نموده اند ، در حالیکه دنیای آنسوی سد نیز آنچنان کشتی که وی را بسد شکنی جدی وادار نماید ، ندارد . همچنین جلوی نیروی لایزال طبیعت را هم که در رگهای جوانان موج میزند نمیتوان گرفت - طبیعت باید راه خود را طی کند و بسوی تکامل و پیشرفت مسیرش را بیساید - اینجا دیگر دوراه در مقابل جوان گشوده می شود : راهی بسوی نصایح خشک پدران و گردن نهان بخواسته های آنها و پذیرفتن الگوها و معیارهای آنها «که اگر جوان را بدانسوی تمایلی طبیعی بود ، در جامعه انسانی شاید ، پیشرفتی نبود و یا پیشرفت ها و جهش ها بسیار کند و بطی مینمود» . وراه دیگر گرایش بسوی خواسته های تند غریزی - بسوی کشش های اصیل سرچشمه گرفته از نیروی طبیعی ، بسویی که در آنجا جوان آزادی داشته باشد تا تلاش نماید و مغز و بازوی مستعد خود را بیورود و بکار گیرد . جوان آماده و تشنه قبول وظیفه است . قبول کار و مسؤلیت است می خواهد ابتکار و نیروی حیاتی و طبیعی خود را بیبازماید - می خواهد در تمام دنیا اثر کند . می خواهد اثر کارش معلوم و آشکار گردد - او می خواهد خود را و شخصیت خود را و توانائی خود را و قابلیت خود را به ثبوت برساند .

در این دوره ارزش های ورزشی ، میهنی ، حزبی ، گروهی و عقیده ای برای آنها بسیار گرامی و عزیزاست - وهمین ارزش ها و کشش حساد آن است که در ممالکی مانند آمریکا که سازمان اجتماعی آنها برپایه ای گذاشته شده است که باسانی نمیتواند نسل جوان رادر خود جذب و حل نموده و از نیروی آنها بهره جوئی کند ، موجب می شود که دسته های سرگردان جوانان با افکار و عقاید تند و شدید و در عین حال انسانی و قابل پذیرش برای خودشان ، بوجود آید و نظر جوانان ممالک دیگر را نیز بخود جلب کرده و آرامش نسبی آنها را تضمین نماید .

حالا اگر جامعه ای بتواند با برنامه ریزی صحیح و پیش بینی عادلانه و رهبری درست این نیروی عظیم انسانی را در اختیار داشته و بسوی هدفها و آرمانهای واقعی واصل بکشانند ، و باروشن بینی بین تجارب ارزنده نسل

گشسته و کشش و نیروی جوان نسل تازه ارتباط برقرار نموده و این دو نسل را با هم آشتی دهد بی تردید افسانه رمد ساله یکشه پیمودن را تحقق بخشیده است .

اندیشه تشکیل سپاه دانش در مرحله اول ، و بعد تشکیل دیگر سپاه‌های انقلاب در ایران بر همین پایه و اساس مستحکم و عاقلانه قرار گرفته است . جوان مستعد و آماده ابراز شخصیت ، آماده اثر بخشیدن و موثر بودن و مفید بودن ، با سرشاری نیروی جوانی و شور و شوق شدید روحی بخصوص میل به نشان دادن استعداد خود ، میل به اثبات قدرت و توانائی خود ، و بخصوص میل به تغییر دادن مسیر عادی و متعارف زندگی ، میل به شکستن سدها و قیود کهن و قدیمی ، میل به نوآوری و نوآفرینی ، میدان دهکده را بهترین صحنه تجلی استعدادهای و علایق انسانی خود می‌بیند و جان و دل بر سر این کار می‌نهد .

اصولا یکی از صفات مشخص دوره نوجوانی و جوانی قدرت طلبی و احساس قدرت کردن است . این میل شدید را در طرز لباس پوشیدن دسته‌های جوانان کشورهای مختلف میتوان دید . در همه جوامع لباس هائی که جوانان سرگردان را بخود جلب می‌کند لباسی است که از نظر دوخت و برش نیمه نظامی و یا نظامی گونه است : نیمه‌تنه‌های چرمی ، شلوارهای رنگی پرزرق و برق ، بوتین‌های سنگین در حقیقت علاقه و کشش و تمایل شدید جوان را بقدرت طلبی نشان میدهد - و اینک جوانان ما هم از نظر صوری و هم از نظر آموزشی و تعلیماتی و هم از نظر روحی و طبیعی و غریزی - که در همه جوانان همه ممالک مشترک است - با آزادی کامل ، موافق میل غریزی خود در دهکده ها و روستاها از منابع سرشار روحی خود مایه گذاشته و تشخص ، تفرده ، مفید و موثر بودن ، محور و مرکز همه توجه‌ها و نظرها گشتن را همه یکجا در اختیار داشته و استعدادهای خود را می‌آزمایند و در این آزمون اکثریت آنها پیروز هم می‌شوند .

بخصوص دست سپاهیان دانش بنظر من از سپاهیان دیگر بازر بوده و اثرشان ارزنده‌تر و پایدارتر و چشم‌گیرتر میباشد - اینان با اذهان و افکار و ارواح مردم در تماسند و مستقیما به مرکز ثقل وجودی آنها - مغز آنها - انگشت گذاشته و دریچه دنیای دیگری را بروی مردم روستاها می‌کشایند . آنها را تعلیم می‌دهند - می‌آموزند - دگرگون می‌کنند - راهنمایی می‌نمایند - سدهای کهنه قیود روستا را درمی‌شکنند - سنت‌های دست و پاگیر را در هم می‌ریزند ، نسلی نو می‌پرورند و بنائی نو و تازه برمی‌افرازند و با اینکه نظامی هستند آرامش و صلح را از مغفان دارند ، یعنی همان خواست‌ها و عقاید انسانی که جوانان سرگردان دسته‌های مختلف دنیای غرب دارند و بدان عمل نمیتوانند کرد ، چون با آنها فرست و اجازه داده نمی‌شود . نیروی عظیم جوانان غربی که اینک در اکثر ممالک براه هرز می‌رود و نابود می‌شود ، و گاه نیز برای بکری نشانیدن شخصیت و عقاید خود مظاهر پسندیده تمدن را درمی‌شکنند و بویرائی می‌کنند ، همان غریزه تند تشخص طلبی و بکری نشستن که جوان غربی ، برای آن میدانی نمی‌یابد و ناچار بسوی استعمال مواد مخدر ، بی‌قیدی ، لاپالایی گری ، گرایش به مسلک جوکی گری و مراثی ، هرچ و مرج اخلاقی و جنسی کشیده می‌شود در کشور ما براهی افتاده است که آتارش را حاجت استدلال و احتجاج نیست .

جوان ما قدرت نظامی گری بحقرا ، با نیروی بحقتر جسمی و روانی ، باضافه آموزش رهبری شده و صحیح و ایمن ، یکجا جمع نموده و بفردی مشخص ، مورد توجه ، موثر ، مفید ، نوآور ، طرف توجه فرماندهنده و کاشانده و رهبر جامعه (ولو جامعه کوچک روستائی) بجانب هدفهای عالی تربیتی ، فرهنگی ، سیاسی و انسانی مبدل شده است . که دست خدایش بهمراه .

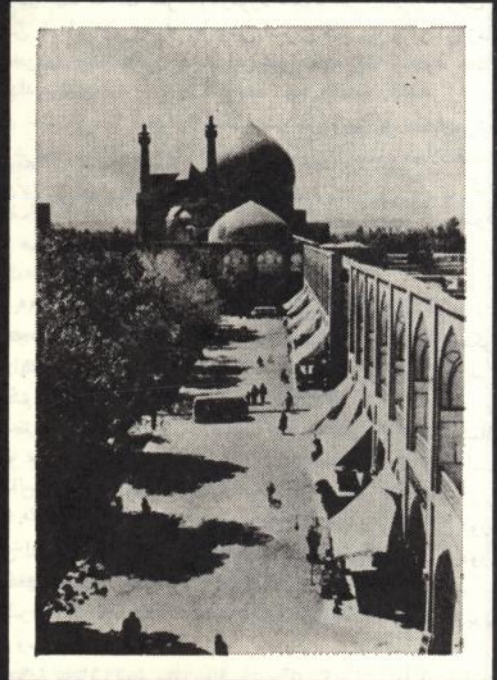




بازار اصفهان

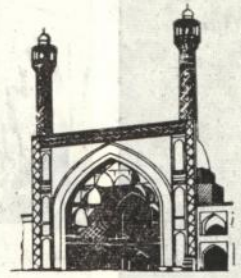


نوربستدر اصفهان



منظره‌ای از میدان نقش جهان

اصفهان



آنچه که در این مختصر ملاحظه می فرمائید قطره‌ای است از یک دریا. حق اینست که اصفهان همچون گوهری بر تارک فرهنگ و هنر این مرز و بوم می درخشد.

در اینجا فقط به منظور تحریض علاقمندان به مطالعه در باب هنر و تمدن ایرانی‌شده‌ای به اختصار آمده والا حق مطلب آنطور که باید و شاید ادا نگردیده است.

میر جلال - ابراهیمی

اصفهان یکی از استانهای معتبر ایران است که در مرکز فلات ایران قرار دارد، سرزمین اصفهان به واسطه حاصلخیزی و واقع بودنش بین ناحیه زاگرس و دشت‌های مرکزی ایران از قدیم‌الایام مورد توجه و محل تقاطع راهها بوده است.

قسمت غربی این استان کوهستانی و ارتفاعات آن را قسمتی از کوه‌های بختیاری تشکیل می‌دهند که از طرف مشرق به داخل استان اصفهان پیش رفته است ناحیه جلگه‌ای اصفهان به وسیله زاینده رود مشروب می‌شود و شهر اصفهان در آن بنا شده است.

وسعت استان اصفهان ۱۷۰۳۹۶ کیلومتر مربع و جمعیت این استان به موجب سرشماری آبانماه سال ۱۳۴۵ - ۱۷۰۶۷۹۵ نفر است.

ارتفاع اصفهان از سطح دریا ۱۶۴۷۵ متر است و جلگه اصفهان در حدود ۳۰۰ متر از تهران بلندتر است و ۲۰ ثانیه با تهران اختلاف ساعت دارد. تنها رود پر آب استان اصفهان زاینده رود است که از کوه‌های بختیاری سرچشمه می‌گیرد و پس از آبیاری سرزمینهای مجاور به مرداب گاوخونی می‌ریزد. طول این رودخانه با محاسبه پیچ و خمهای آن ۴۰۰ تا ۴۸۰ کیلومتر است این رودخانه از زره‌کوه بختیاری سرچشمه می‌گیرد و پس از مشروب نمودن اراضی چهار محال بختیاری و اصفهان به مرداب گاوخونی می‌ریزد.

تقسیم آب زاینده رود طبق طومار معروف شیخ بهائی است که در دوره صفویه تنظیم شده است، آب رودخانه پس از عبور از کوه‌های فریدن و مشروب نمودن اراضی ساحلی و بلوک آبدنش و حاشیه‌ای از چهار محال به حوزه لنجان اصفهان وارد می‌شود و تقسیم آب آن بین بلوک مسیر از لحاظ زمان و در طول مدت یکسال روی سه اصل (مختص - مشترک - آزاد) تقسیم می‌شود. بر طبق این طومار آب رودخانه به ۳۳ سهم تقسیم می‌شود و بوسیله نهرهایی که از رودخانه منشعب می‌شود و آن را در اصطلاح محلی (مادی) می‌نامند آب را به قراء و دهات می‌رسانند.

مادی - کلمه‌مادی در اصطلاح محلی به معنی نهر آب است. مادیهای مشهور عبارتند از:

۱ - مادی نیاصرم ۲ - مادی فرشادی ۳ - مادی شاه ۴ - مادی قدین ۵ - مادی تیران ۶ - مادی قمش.

نظریه وسعت کشتزارهای استان اصفهان و کمبود آب این ناحیه، طرح ملحق کردن آب کوه‌رنگ به زاینده رود که در زمان صفویه آغاز شده و متوقف گردیده بود، به موقع اجرا گذاشته شد و تونل کوه‌رنگ در ۲۴ مهرماه ۱۳۳۲ افتتاح گردید.

مرداب گاوخونی - این مرداب در جلگه‌ای ناهموار که قریب ۳۰ کیلومتر طول و عرض دارد واقع شده است و وسعت آن با افزایش و نقصان آب رودخانه تغییر می‌کند، و از طرف مشرق و جنوب به تپه‌های شتی که بلندی آن‌ها متجاوز از ۲۰۰ متر است محدود می‌شود. بالای آن تپه‌ها ابتدا جرقویه علیا و بعددشت وسیعی است به طول چندین فرسخ در ماسه و شن به سمت ابرقو. تمام جرقویه علیا از چشمه‌های زاینده رود مشروب می‌شود.

محصولات کشاورزی این استان گندم - برنج - غلات - تنباکو - مخصوصاً محصولات سمیعی است.

خریزه اصفهان مشهور است و انواع فراوان دارد.

معادن - معادن اصفهان عبارتند از: سرب - روی - نمک - تخته - گل بته و سرشوی - سنگ آسب - سنگ ساختمانی - سنگ مرمریت - سنگ کوارتز - سنگ تراورتن - زغال سنگ.

شهرستانهای این استان عبارتند از: اصفهان - نجف‌آباد - شهرضا - فریدن - نائین - اردستان - سمیرم - گا (گا) ایگان - نطنز.

اصفهان - یکی از شهرهای صنعتی ایران و مرکز این استان است اصفهان از قدیمی ترین شهرهای ایران است، تاریخ و سابقه آن شاید به قدمت کشور ایران برسد و امروز از لحاظ آبادی و دارا بودن ۲۵۴۷۰۸ تن جمعیت بعد از تهران بزرگترین شهر ایران است.

شاه عباس اول صفوی در سال ۱۰۰۶ ه - ق آنرا پایتخت خود قرار داد. و در زمان شاهان صفویه در شهر اصفهان بناهای زیادی ساخته شد و شهرت آبادی آن چندان بود که آنرا نصف جهان نامیدند. در باره وجه تسمیه اصفهان با مراجعه به منابع تاریخی چنان بر می‌آید که در مآخذ یونانی اسپادانا و در فارسی سپاهیان و اسپاهان و در عربی اسپهان است.

بنیاد این شهر را در داستانها به کیکائوس نسبت داده‌اند به احتمال قوی در ایام باستانی اصفهان جزء مملکت آشان و در دوره هخامنشی به نام گابایاگی محل کاخهای بیلاقی پادشاهان بود و این نام ظاهراً در دوره ساسانیان به‌جی تبدیل شد و هنگام حمله عرب هم این شهر به نام جی نامیده می‌شد. اکنون جی نام یکی از بلوک معتبر اصفهان است.

اصفهان در عهد خلافت عمر دوباره مورد هجوم اعراب قرار گرفت و برای دومین بار این شهر وسیله ابوموسی اشعری فتح شد و از آن زمان (سال ۲۳ هجری) مدت سه قرن و نیم این شهر تحت سلطه و نفوذ خلفای مدینه و بغداد بود.

در زمان حمله اعراب اصفهان از دو قسمت: جی و یهودیه تشکیل می‌شد. جی قسمت شرقی اصفهان و شامل شهرستان امروز تا حدود محلات قدیمی خواجو و ترواسکان و پای قلعه و کران بوده و قسمت دیگری که خیابان هاتفا امروز از فلکه شکر بشکن تا دروازه خلوقچی محور آن محسوب می‌گردد و همچنین جزیره که قسمت یهودی نشین اصفهان به نام یهودیه شهرت داشته است.

از سال ۳۱۹ هجری مرداب و بیخ اصفهان را جزء قلمرو خود آورد، او که در راه تجدید عظمت ملی ایران می‌کوشید جشن سده را آنچنان باشکوه در کنار زاینده رود برپا کرد که عمید عبدالله وزیر او می‌گوید: (تاکنون چشم جهان چنین جشنی بخود ندیده است).

به زعم جغرافیا دانان قدیم: «اصح مساکرو بلاد شهری است که شمال آن گشاده و جنوبش گرفته باشد» اصفهان نیز این خصوصیات را داراست زیرا شمال آن تا ۹۰ کیلومتر باز است و جنوب آن در سه کیلومتری بسته می‌شود. از اینرو این شهر چه در زمان ساسانیان و چه در دوره اسلامی یکی از مراکز بزرگ تجمع سپاهیان محسوب می‌گردید. در دوره ساسانیان اصفهان یکی از دو مرکز مهم (ارمنستان - اصفهان) بود که ولیعهد حکمرانی آنرا به‌عهده داشت و در دوره اسلامی پایتخت آل بویه و سلجوقیان و صفویه گردید.

از آثار دوره ساسانی دوسرستون باقیمانده که یکی از آنها در عمارت چهارستون و دیگری در موزه ایران باستان نگهداری می‌شود. آتشگاه اصفهان که از آثار دوره قبل از اسلام است در هشت کیلومتری مغرب اصفهان بر بالای کوهی بنیاد شده است. مورخان و جغرافی نویسان قدیم چون ابن خردادبه و مسعودی و حمزه اصفهانی و مافروخی و ابن حوقل راجع به آتشگاه اصفهان به بحث پرداخته‌اند و از آتشکده‌های ذروان اردشیر و شهر اردشیر نام برده‌اند که محل دومی با محل آتشگاه اصفهان مطابقت می‌کند. دیگر از آثار عصر ساسانی در این شهر پل شهرستان رامی - توان نام برد که از پلهای قدیمی زاینده رود و در سه کیلومتری مشرق پل خواجو در محل جی قدیم واقع است. (کهندز و سارویه) که اکنون از آن جز تپه‌ای به نام تپه اشرف باقی نیست.

طبق نوشته مافروخی: در زمان ساسانیان برای مخزن کتاب ساخته شده بود و به عقیده حمزه اصفهانی در ردیف بناهایی چون اهرام مصر بشمار است.

از آثار دوره دیالمه در این شهر می‌توان قلعه طبرک - مسجد جامع جوجیر و صفه صاحب را نام برد. آثار و ابنیه تاریخی دوران سلجوقی و مخصوصاً صفویه از حد فزون است و به تحقیق کمتر شهری در این سرزمین می‌توان یافت که اینهمه آثار تمدن و ذوق ایرانی را دربر گرفته باشد. از این روست که سیاحان و جهانگردان بسیاری از دوروزن دیدک به این شهر رو می‌آورند.

از آثار مشهور اصفهان به ذکر عده کمی قناعت می‌شود و آنها عبارتند از:

- ۱ - مسجد جامع : در حقیقت مجموعه‌ای است از معماریها و آثار هنری دوره‌های بعد از اسلام این مسجد، قبل از قرن پنجم هجری مسجد عتیق نامیده می‌شد. و بعضی را عقیده بر آن است که اصل بنای آن آتشکده‌ای از زمان ساسانی است.
- ۲ - مسجد شاه : از بناهای دوران شاه عباس کبیر است که به دست استاد علی اکبر معمار ساخته شده است.
- ۳ - مسجد شیخ لطف‌الله : واقع در شرق میدان نقش جهان، روبروی کاخ عالی‌قاپو، از مساجد تاریخی عهد شاه عباس کبیر و به دست استاد محمد بنا ساخته شده است.

۴ - عمارت چهل‌ستون : از بناهای دوره شاه عباس کبیر است و کاخ زیبا و وسیعی به مساحت ۲۱۲۰ متر مربع دارد.



ایوان بزرگ کاخ به طول ۳۸ متر و عرض ۱۷ متر و ارتفاع ۱۴ متر است.

- ۵ - عالی قاپو : واقع در غرب میدان نقش جهان است - این عمارت از عجایب معماری عهد صفویه است و در اوایل قرن یازده هجری به امر شاه عباس کبیر ساخته شده است.
- ۶ - مناره جنبان : در هفت کیلومتری مغرب اصفهان قرار دارد و بر روی قبر عمو عبدالله از زهاد قرن هشتم هجری بنا شده است و تاریخ بنای مقبره ۷۱۶ هجری است.

۷ - پل الله وردیخان : واقع در انتهای جنوبی خیابان چهارباغ و به طول ۲۹۵ متر و عرض آن ۱۴ متر می‌باشد.

- ۸ - پل خواجو : واقع در خیابان کمال‌الدین اسمعیل در جاده یزد از آثار زمان شاه عباس دوم می‌باشد طول آن ۱۳۲ متر و عرض ۱۲ متر است.
- ۹ - کاخ هشت بهشت : از بناهای دوره شاه عباس و شاه سلیمان است. هنرمندانی که این آثار گرانبها را بوجود آورده و در گرانبها ساختن گنجینه هنر این خطه شرکت داشته‌اند مسلمانان هر یک در تاریخ فرهنگ ایران مقام شایسته‌ای دارند که متأسفانه بنام همه کسانی که در رشته‌های مختلف کار کرده‌اند دسترسی حاصل نشد و کسانی را که در اینجا می‌توانیم نام ببریم از استادان خط و نقاشی : میر عماد - علیرضا عباسی - محمد رضا امامی - محمد حسن امامی - علی نقی امامی - محمد صالح اصفهانی - عبدالرحیم جزایری - ابوتراب اصفهانی - باباشاه - ترابا - رشیدان - و میرزا نورا.

و از استادان موسیقی در قرن اخیر مرحوم سید رحیم - مرحوم میرزا حسن ساعت‌ساز - سید حسین طاهر زاده و حبیب‌خان و نیز خواننده توانای معاصر (تاج اصفهانی) را که با وجود کبر سن هنوز قدرت خوانندگی خود را حفظ کرده است می‌باشند.

شرح حال مشاهیر و بزرگانی که در اصفهان می‌زیستند و خدماتی را که به علم و ادب این سرزمین نموده‌اند در این مختصر نمی‌گنجد حاصل اینکه اصفهان در اعصار مختلف حکما، عرفا، شعرا، نویسندگان، فقها، معماران و خوشنویسانی را در کنار خود پرورانیده است که هر یک بنوبه خود خالق شاهکارهایی بوده‌اند که اینک فقط بذکر نام عده‌ای از آنان اکتفا میشود.

از فلاسفه و حکما : ابوعلی مسکویه، ابو عبدالله معصومی، راضی اصفهانی - شیخ بهاء‌الدین عاملی - میرفندرسکی - محمد صادق

اردستانی - جهانگیر خان قشقائی - میرزا رفیع‌الدین نائینی و الفت اصفهانی.

از فقها : حافظ ابو نعیم - عماد کاتب - صابن‌الدین ترکه اصفهانی - شیخ ابو مسعود - آقا محمد بیدآبادی - ملا محمد تقی و ملا محمد باقر مجلسی - آقا حسین خوانساری - فاضل هندی و آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی.

از عرفا : علی بن سهل - بابارکن‌الدین - پیرجمال‌الدین احمد اردستانی - صفی‌علیشاه - فیض‌علیشاه و نورعلیشاه.

از نویسندگان : ابوالفرح اصفهانی - حمزه اصفهانی - مافروخی اصفهانی - میرزا نصیر اصفهانی - آذریبگدلی

از شعرا : جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی - کمال‌الدین اسمعیل (فرزند عبدالرزاق) - صائب - مشتاق - آذریبگدلی - هاتف - واله - نشاط - طبیب - رفیق - سروش - دهقان سامانی - و وحید دستگردی و عده‌ای نیز نظیر اسمعیل صاحب بن‌عباد و محمد علی فروغی در عین حال سیاستمدار و نویسندگان بوده‌اند.

صنعت و هنر :

اصفهان در گذشته و حال مهد صنعت و هنر ایران بوده و هست. آثار موجود در اصفهان گواه صادق این مدعا است که مردم با ذوق و هنرمندان سرزمین در گنج‌بری، کاشیکاری، تزیینات آجری و انواع خط که بر اطراف وجوایب مناره‌ها و داخل و خارج مساجد، قصور و اماکن مقدسه به یادگار گذاشته‌اند تا چه حد استاد بوده‌اند.

از عصر صفویه انواع زری و قلمکار و ترمه و ظروف قلمزده و قرآنها و کتابهایی که تذهیب و تجلید شده و همچنین قطعات مینیاتور و نقاشی روی کاغذ و قلمدان بجا مانده است که همه آنها حکایت از ذوق و هنر مردم این سرزمین دارد.

در دوره سلطنت رضا شاه کبیر اصفهان مرکز صنایع جدید گردید و نخستین کارخانه ریسندگی اصفهان وسیله شادروان حاج محمد حسین کارزونی بنیان گذاری شد. و دیگر کارخانجات ریسندگی و بافندگی اصفهانی عبارتند از : کارخانه ریساف - صنایع پشم - پشمباف زاینده رود - شهرضا - اتحاد شهرضا - نختاب - شهناز - آذر - سوسن - نور - نجف‌آباد - سیمین - نورس - ناهید - بهریس - شکوه - بهشت - بارش - گازر - کشور دستپافان.

و امروز ۲۵ کارخانه بزرگ که قریب ۱۷۸۷۶ نفر کارگر دارد قسمت اعظم احتیاجات داخلی کشور را تامین مینماید.

و خوشبختانه هم‌اکنون بر اثر توجهات خاص شاهنشاه آریامهر کار ساختمان عظیم‌ترین واحد صنعتی ایران یعنی کارخانه ذوب آهن ما که صنایع سنگین محسوب می‌شود در جنوب غربی اصفهان در شرف پایان است و به موازات اینکار، کار امتداد راه آهن به اصفهان نیز پایان رسیده است.

باتاسیس کارخانه ذوب آهن آریامهر آینده تابناکی که بتواند با گذشته پر افتخارش برابری نماید به چشم می‌خورد.

بنای سد شاه عباس کبیر که در پنج کیلومتری روستای آپادچی و ۱۱۰ کیلومتری اصفهان با گنجایش یک میلیارد و چهارصد میلیون متر مکعب آب و قدرت مشروب نمودن نود هزار هکتار اراضی تازه در اصفهان و برای رفع احتیاجات کارخانه ذوب آهن آریامهر در دست ساختمان است، عامل بزرگ دیگری برای عمران و آبادی این شهر معتبر و تاریخی میباشد.



اصفهان امروزه نیز از مراکز علم و ادب ایران بشمار است. دانشکده‌ها و دبیرستانها و دبستانهایی که در این شهر دایر است از یاسداران

ستهای فرهنگی محسوب می‌شوند .

هم اکنون در شهر و روستاهای اطراف آن ۳۹۴ نفر از سپاهیان دانش به خدمت اشتغال دارند .

بخشهای تابعه این شهرستان عبارتند از : همایونشهر - فلاورجان - باغبانداران - کوهپایه - میمه - جرقویه - مبارکه - برخواروریز . و همکاران ما در اصفهان عبارتند از آقای احمد ایرانپور رئیس اداره سپاه دانش استان اصفهان و آقایان حسن کریمی ، اصغر کلی‌فروش ، علی ، محمد غنوی ، سیدعلی موسوی ، سید فخری صلاحی ، محمدحسین پژوه ، جواد حکیمیان ، حسن ایرانپور ، ابوالفضل تارات ، اصغر نیک‌کار اصفهانی وسید جعفر محمودی راهنمایان تعلیماتی سپاه دانش .
۴ - شهرضا - در ۱۴ فرسنگی جنوب اصفهان واقع شده و حدود ۲۰۰۰ نفر ساکن است . آب و هوای شهرضا معتدل و محصول آن پنبه و غله و میوه است .

از آثار تاریخی این شهرستان بقعه‌شاهرضا متعلق به دوران صفویه است . وسعت شهرستان شهرضا ۲۵۶ کیلومتر مربع است و جمعیت آن بر رویه ۱۳۷۸۰۴ نفر است و نیز کارخانه رسیدگی و نختایی در آنجا دایر است . نام سابق این شهرستان (قمشه) بود و در شهریور سال ۱۳۱۴ به شهرضا تبدیل گردید . یگانه بخش شهرستان شهرضا بخش دهقان است . اکنون در این شهرستان ۵۵ نفر سپاهی دانش دختر و پسر به کار اشتغال دارند . مسئولیت سپاه دانش شهرضا به عهده آقای منصور شهریاری است و راهنمایی سپاهیان دانش را آقایان قدمعلی قانع و مرتضی خلیفه محمودی عهده‌دارند .

۳ - نجف آباد - نجف آباد در ۳۰ کیلومتری غرب اصفهان واقع شده است . جاده‌مسافت‌نزیبای این شهر از باغها و کشتزارهای مصفا‌ی‌ماربین میگردد . آب آنجا از قنواتی که منبش در کرون است تامین میشود و مهمترین آن‌ها قنات رحیم آباد است .

محصولات نجف آباد . بادام ، توت ، هلو و انار است . از صنایع یدی این شهرستان قالببافی و ورشو سازی آن شهرت دارد . و یک کارخانه رسیدگی و بافندگی نیز در این شهر دایر است و نیز لبنیات و گوشت آن مشهور است .

این شهر شبیه شهر اصفهان ساخته شده و دارای خیابانهای طویل و عریض است . احداث این شهر از اقدامات زمان شاه عباس کبیر است . مساحت نجف‌آباد ۳۶۰۴ کیلومتر مربع است .

از بخشهای مهم آن کرون و عربستان است . همکاران ما در این شهرستان آقای یدالله حاجتی مسئول سپاه دانش شهرستان و آقایان مجتبی نوریان و غلامرضا شادمانی راهنمایان تعلیماتی سپاه دانش هستند .

در شهرستان نجف‌آباد جمعاً ۵۴ نفر سپاهی دانش مشغول خدمتند .

۴ - فریدن - فریدن غربی‌ترین شهرستان اصفهان است . این شهر کوهستانی است و از طرف مغرب به خوانسار و از جنوب به چهار محال و از مشرق به کرون محدود می‌باشد و به چهار ناحیه تقسیم شده است . چادکان - تخماقلو - وزرق و گرجی و بامزارع کوچک عمر همیش دویت و پنجاه مزرعه و قریه دارد و مرکز آن داراب است . فریدن حاصل دیم نیز دارد .

بخشهای مهم فریدن عبارتند از : فریدونشهر - چادکان - بوئین مساحت فریدن ۷۱۴۰ کیلومتر مربع است .

جمعی از اهالی فریدن ترك ، ارمنی و گرجی هستند اهالی روستای چادکان از ترکان شاملو هستند که در زمان شاه عباس به این ناحیه آمده‌اند گرجیها نیز از اهالی گرجستان هستند که در زمان شاه‌عباس در این ناحیه ساکن شده‌اند فریدن سرچشمه نعمت اصفهان است زیرا قسمتی از سرچشمه‌های زاینده رود در آنجاست در شهرستان فریدن ۹۸ نفر از سپاهیان دانش به انجام وظیفه اشتغال دارند .

آقای محمودمتقی مسئول سپاه دانش این شهرستان با همکاری آقایان علی‌اصغر شریفی ، خسرو غلامرضائی و خلیل شاهمرادی امور سپاهیان شهرستان فریدن را اداره می‌کنند .

۵ - نایین - در ۱۴۰ کیلومتری شرق اصفهان قرار دارد . وسعت این شهر ۶۹۷۲۰ کیلومتر مربع است .

عبا و قالیچه‌های بافت نائین بسیار معروف و مرغوب است . بخشهای مهم نائین عبارتست از انارک و خورویا بانک . انارک دارای معادن زغال ، سرب و نیکل است .

از آثار باستانی این شهر یکی نارنج قلعه که به پیش از اسلام نسبت داده میشود و دیگر مسجد جامع است که از بناهای دوره سلجوقیان میباشد .

در شهرستان نائین ۱۷ نفر از سپاهیان دانش به خدمت اشتغال دارند آقای ناصر صارمی مسئول سپاه دانش شهرستان نائین است . راهنمایان تعلیماتی سپاه دانش نائین عبارتند از : آقایان هریر جهانمردی و نوبخت تقوی .

۶ - اردستان - شهرستان اردستان در دامنه‌های شرقی کوههای مرکزی و مجاور کویر قرار دارد تقسیمات امروز اردستان که شهرستان مستقلی است عبارتست از :

اردستان بالا ، اردستان پائین ، گرمسیر ، برزآوند ، در اردستان یکی از مساجد معروف دوره سلاجقه مربوط به سال ۵۵۳ هجری وجود دارد که از نمونه‌های اصیل بناهای عصر سلجوقی است تزئینات و گچبری داخل آن نیز بسیار جالب است .

دیگر از بناهای تاریخی آن مسجد و مناره امام حسن می‌باشد ، و نیز مسجد معروف زواره دوازده کیلومتر تا اردستان فاصله دارد و از نمونه‌های جالب بناهای عهد سلجوقی و مورخ به سال ۵۳۰ هجری می‌باشد .

مساحت شهرستان اردستان ۱۶۴۲۴۰ کیلو

متر مربع است .

بخشهای مهم اردستان عبارتست

از : زواره - برزآوند . در شهرستان

سپاهی دانش خدمت می نمایند و

اردستان و توابع آن جمعاً ۴۲ نفر



همکاران ما در این شهرستان عبارتند از : آقای رضا امامی مسئول سپاه دانش و آقایان حسین بصیری آرانی و غلامرضا شکوه راهنمایان تعلیماتی سپاه دانش .

۷ - سمیرم - سمیرم ناحیه‌ای است کوهستانی که در جنوب استان اصفهان واقع است ، در اطراف این شهرستان چمنزارهای پهناور وجود دارد و مرکز بیلاقی ایل قشقایی است ، زبان مردم لری و ترکی و کار عمده آنان زراعت ، گلهداری ، صنایع دستی و قالی‌بافی است .

در شهرستان سمیرم و نواحی اطراف آن جمعاً ۳۱ نفر سپاهی دانش خدمت می‌کنند .

همکاران ما در این شهرستان عبارتند از : آقای بابا اسدی مسئول سپاه دانش و آقای ایرج مجبیری راهنمای تعلیماتی سپاه دانش .

۸ - گلپایگان - این شهرستان در شمال غربی اصفهان واقع است و محصولات عمده آن پنبه و غله است .

در اطراف گلپایگان معادن سرب و آهن موجود است . بخش مهم این شهرستان - خوانسار است که در دره کوهستانی قرار

دارد و بسیار خوش‌آب و هوا است . در شهرستان گلپایگان و توابع آن ۲۷ نفر سپاهی دانش به خدمت

اشتغال دارند . همکاران ما در این شهرستان عبارتند از : آقای رضا خوشنویسان

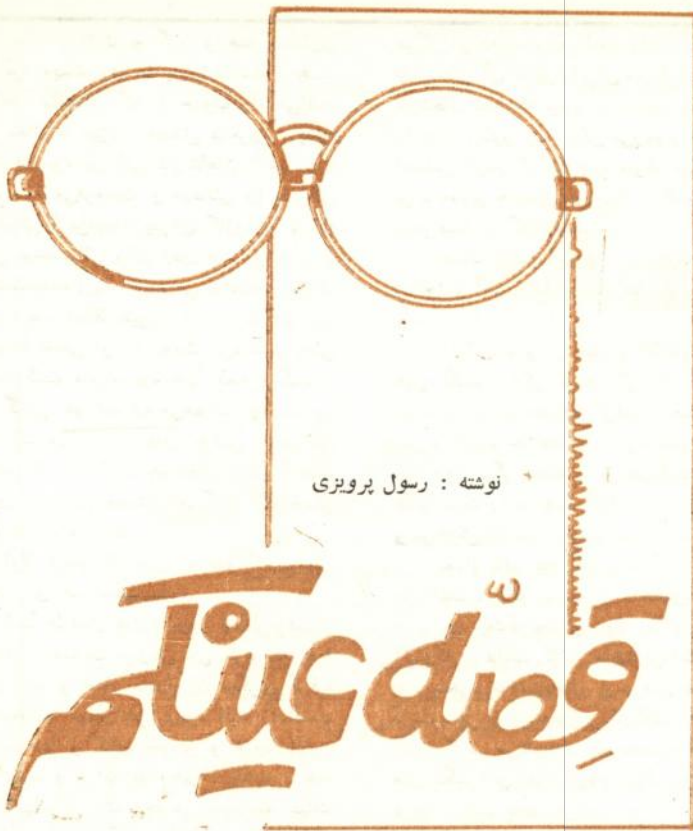
مسئول سپاه دانش و آقایان رضا معظمی و احمد افاضلی راهنمایان تعلیماتی سپاه دانش .

۹ - نطنز - نطنز شمالی‌ترین شهرستان اصفهان است . در اطراف این شهرستان معادن سرب ، مس و زغال سنگ وجود دارد . محصولات طبیعی آن انواع غلات است . گللابی نطنز مشهور است .

بخش مهم این شهرستان طرق است . در این شهرستان و توابع آن ۲۴ نفر از سپاهیان دانش پسر و دختر

به خدمت اشتغال دارند . همکاران ما در این شهرستان عبارتند از : آقایان منصور افسحی

مسئول سپاه دانش شهرستان و ایرج زالزر راهنمای تعلیماتی سپاه دانش



نوشته : رسول پرویزی

قصه عینکم

بقدری این حادثه زنده است که از میار، تاریکیهای حافظه‌ام روشن و پرفروغ مثل روز میدرخشید . گوئی دوساعت پیش اتفاق افتاده هنوز درخانه حافظه‌ام باقی است .

تا آنروزها که کلاس هشتم بودم خیال میکردم عینک مثل تعلیمی و کروات یک چیز فرنگی مآبی است که مردمان متمدن برای قشنگی بچشم می‌گذارند دائمی‌جان میرزا غلامرضا که خیلی بخودش ورمیرفت و شلوار پاچه تنگ میپوشید و کروات از پاریس وارد میکرد و درتجدد افراط داشت بطوری که از مردم شهرمان لقب مسیو گرفت اولین مردعینکی بود که دیده بودم . علاقه دائمی‌جان در واکنش و کارهای دیگر فرنگی‌ما بان مرادفکرم تقویت کرد گفتم هست و نیست ، عینک یک چیز متجددانه است که برای قشنگی بچشم می‌گذارند .

این مطلب را داشته باشید و حالا سری بدمرسه‌ای که در آن تحصیل میکردم بزنیم . قدبنده به نسبت سنم همیشه دراز بود . نه نه ، خدا حفظش کند ، هر وقت برای من و برادرم لباس میخرید ناله‌اش بلند بود . متلکی می‌گفت که دو برادری مثل علم یزید میمانید . درازدراز ، می‌خواهید بروید آسمان شوربا بیاورید در مقابل این قد دراز چشم سو نداشت و درست نمی‌دید بی‌آنکه بدانم چشم ضعیف و کم سوست چون تابلو سیاه رانمی‌دیدم بی‌اراده درهمه کلاسها بطرف نیمکت‌ردیف اول میرفتم . همه شما مدرسه رفته‌اید و می‌دانید که نیمکت اول‌مال بچه‌های کوتاه‌قد است این‌دعوا در کلاس بود همیشه با بچه‌های کوتوله دست بپنجه بودم . اما چون کمی جوهر شرارت داشتم طفلکها همکلاسان کوتاه قد و همدرسان خپل از ترس کشمکش و لوطی‌بازی‌های خارج از کلاس تسلیم میشدند . اما کار بدینجا پایان نمی‌گرفت یک روز معلم خودخواهی دم مدرسه‌یک کشیده جانانه بگوشم نواخت که صدایش تا وسط حیاط مدرسه پیچید و بگوش بچه‌ها رسید و همینطور که گوشم را گرفته بودم و از شدت درد برق از چشمم پریده بود بمن گفت : چشمت کوره ؟ حالا دیگه پسر اتول‌خان رشتی شدی ؟ آدما تو کوچه می‌بینی و سلام نمیکنی معلوم شد دیروز آقا معلم از آنطرف کوچه رد میشده و من او را ندیده‌ام سلام نکرده‌ام ، ایشان هم معلم را حمل بر تکبر و گردنکنی کرده اکنون انتقام گرفته مرا ادب کرده است .

در خانه هم بی‌دست نبودم . غالبا پای سفره ناهار یا شام بلند می‌شدم چشم نمی‌دیدم ، پایم بلیوان آبخوری یا بشقاب یا کوزه آب می‌خورد . یا آب میریخت یا ظرف می‌شکست . آنوقت بی‌آنکه بدانند و بفهمند که من نیمه کورم و نمی‌بینم خشمگین میشدند . پدرم بدبویراه میگفت ، مادرم شمامتم میکرد و می‌گفت به شتر افسار گسیخته میمانی .

گاهی می‌ترسیدند ، گاهی می‌خندیدند — اما من هرچه چشم راتنگتر می‌کردم و بخودم فشار می‌آوردم درست نمی‌دیدم . اشباحی بچشم می‌خورد . اما تشخیص نمی‌دادم که چیست و کیست و چه میکند . رنجور و وامانده دنباله‌رو شده بودم . از پهلو دستیم می‌پرسیدم چمی‌کند ؟ یا جوابم را نمی‌داد یا میگفت مگر کوری نمی‌بینی . آنشب من احساس کردم که مثل بچه‌های دیگر نیستم . اما باز نفهمیدم چه مرگی درجانم است . فقط حس کردم که نقصی دارم و ازین احساس ، غم و اندوه سختی وجودم را گرفت .

بدبختانه یکبار هم کسی بدردم نرسید تمام غفلت‌هایم را که ناشی از نابینائی بود حمل بر بی‌استعدادی و مهملی و ولانگاریم کردند . خودم هم با آنها شریک میشدم .

با آن که چندین سال بود که شهرنشین بودیم خانه ما شکل دهاتیش را حفظ کرده بود همانطور که در بندر یکمرتبه ده دوازده نفر از صحرا می‌آمدند و با اسب و آستر و الاغ بعنوان مهمانی لنگر می‌انداختند و چندین روز در خانه ما می‌ماندند ، در شیراز هم آن کار را تکرار می‌کردند . پدرم از بام افتاده بود ولی دست از کمرش بر نمی‌داشت . با

شلخته و هر دم بیل و هیل هپوهستی ، جلو پایت را نگاه نمی‌کنی . شاید چاه جلوت بود و در آن بیفتی . بدبختانه خودم هم نمی‌دانستم که نیم‌کورم ، خیال می‌کردم همه مردم همینقدر می‌بینند . لذا فحش‌ها را قبول داشتم . در دلم خودم را سرزنش می‌کردم که با احتیاط حرکت کنم این چه وضعی است ؟ دائما یک چیز به پایت می‌خورد و رسوائی‌راه می‌افتند . اتفاق‌های دیگر هم افتاد . در فوتبال ابداء و اصلا پیشرفت نداشت‌م مثل بقیه بچه‌ها پایم را بلند می‌کردم ، نشانه می‌رفتم که بتوپ بزنم ، اما پایم به توپ نمی‌خورد و بور میشدم . بچه‌ها می‌خندیدند و من به رگ غیرتم برمی‌خورد . دردناکترین صحنه‌ها یک شب نمایش پیش آمد .

یک کسی شبیه لوطی غلامحسین شعبه‌باز بشیراز آمده بود گروه گروه مردان و زنان و بچه‌ها برای دیدن چشم بندی‌های او نمایش میرفتند . سالن مدرسه شاپور محل نمایش بود . یک بلیط مجانی ناظم مدرسه بمن داد . هر شاگرد اول و دومی یک بلیط مجانی داشت . چشم را به سن دوختم خوب باریک بین‌شدم یارو وارد سن شد ، شامورتی‌را آورد ، بازی را شروع کرد . همه اطرافیان من مسحور بازی‌های او بودند . گاهی حیرت داشتند ،

آنکه خانه و اثاث به گرو و همه بسماری رفته بود مهنداری ما پایان نداشت. هر بی‌صاحب مانده‌ای که از جنوب راه می‌افتاد سری بخانه ما میزد. خدش بیمارزد، پدرم دریای دل بود در لاتی کار شاهان را میکرد، ساعتش را می‌فروخت و مهمانش را پذیرائی میکرد یکی ازین مهمانان پیرزن کازرونی بود که کارش نوحسارائی برای زنان بود روزه می‌خواند تصنیف‌های بند تنبانی می‌خواند خیلی حراف و فضول بود اتفاقاً شیرین زبان و تقالیم بود ما بچه‌ها خیلی او را دوست می‌داشتیم وقتی می‌آمد کیف ما براه بود شبها قصه می‌گفت. گاهی هم تصنیف می‌خواند و همه در خانه کف می‌زدند. چون با کسی رودریاسی نداشت رگ و راست هم بود و عیناً عیب دیگران را پیش چشمشان می‌گفت نه‌تنه خیلی او را دوست می‌داشت.

اولا هر دو کازرونی بودند و کازرونیان سخت برای هم تعصب دارند. ثانیاً طرفدار مادرم بود و بخاطر او همیشه پدرم را باخسوت سرزنش می‌کرد که چرا دوزن دارد و بعد از مادرم زن دیگری گرفته است، خلاصه مهمان عزیز بود البته زادالمعاد و کتاب دعا و کتاب جودی و هر چه از این کتب تزییه و مرثیه بود همراه داشت. همه این کتابها را در یک بقچه می‌پیچید یک عینک هم داشت. از آن عینکهای بادامی شکل قدیم. البته عینک کهنه بود بقدری کهنه بود که فراموش شکسته بود. اما پیرزن گدا بجای دسته فرام یک تکم بسمت راستش چسبانده بود و یک نخ قند سمت چپ. وقتی مطالعه می‌کرد سیم را بگوش راستش وصل میکرد و نخ قند را می‌کشید و چند دور دور گوش چپش می‌پیچید.

من قهر کردم و روزیکه پیر زن نبود رفتم سربقچه‌اش. اولاً کتابهایش را بهم ریختم. بعد برای مسخره از روی بدجنسی و شرارت عینک موصوف را از جعبه‌اش درآوردم. آنرا بچشم گذاشتم که بروم و با این ریخت مضحک سربس خواهم بگذارم و دهن کجی کنم.

آه هرگز فراموش نمیکنم !!

برای من لحظه عجیب و عظیمی بود همینکه عینک بچشم من رسید ناگهان دنیا برایم تغییر کرد همه چیز برایم عوض شد. یاد می‌آمد که بعد از ظهر یک روز پائیز بود.

آفتاب رنگ رفته و زردی طالع بود. برگ درختان مثل سربازان تیرخورده تک‌تک می‌افتادند من که تا آنروز از درخت‌ها جز انبوهی برگ‌درهم‌رفته چیزی نمی‌دیدم ناگهان برگ‌ها را جدا جدا دیدم که دیوار مقابل اطاقان را یکدست و صاف می‌دیدم و آجرها مخلوط و با هم بچشم می‌خورد در قرمزی آفتاب آجرها را تک‌تک دیدم و فاصله آنها را تشخیص دادم. نمی‌دانید چه لذتی یافتم مثل آن بود که دنیا را بمن داده‌اند.

هرگز آن دقیقه و آن لذت تکرار نشد. هیچ چیز جای آن دقایق را برای من نگرفت. آنقدر خوشحال شدم که بیخودی چندین بار خودم را چلاندم ذوق زده بشکن می‌زدم و می‌پریدم. احساس کردم که من تازه متولد شده‌ام و دنیا برایم معنای جدیدی دارد. از بسکه خوشحال بودم صدا در گلویم می‌ماند.

عینک را در آوردم. دوباره دنیای تیره در چشم آمد. اما این بار مطمئن و خوشحال بودم.

آنرا بستم و در جلدش گذاشتم. به نه‌نه هیچ نگفتم. فکر کردم اگر یک کلمه بگویم عینک را از من خواهد گرفت و چند نی‌قلیان بسر و گردنم خواهد زد. می‌دانستم پیر زن تا چند روز دیگر بخانه ما بر نمی‌گردد. قوطی حلبی عینک را در جیب گذاشتم و مست و ملنگ و سرخوش از دیدار دنیای جدید بمدرسه رفتم. بعد از ظهر بود کلاس ما در ارس قشنگی جا داشت. خانه مدرسه از ساختمان‌های اعیانی قدیم بود یک نارنجستان بود اطاقهای آن بیشتر آئینه‌کاری داشت کلاس ما بهترین اطاقهای خانه بود پنجره نداشت مثل ارس‌های قدیم درک داشت. پر از شیشه‌های رنگارنگ. آفتاب‌عصر بدین کلاس می‌تابید. چه‌رهمصوم هم کلاسها مثل نگین‌های خوشگل و شفاف یک انگشتر پریها بترتیب بچشم می‌خورد.

درس ساعت اول تجزیه و ترکیب عربی بود. معلم عربی پیر مرد شوخ و نکته‌گوئی بود که نزدیک یک قرن و نیم از عمرش می‌گذشت. همه همسالان من که در شیراز تحصیل کرده‌اند. او را می‌شناسند من که دیگر بچشم اطمینان داشتم برای نشستن برنیمتک اول کوشش نکردم و در ردیف آخر نشستم می‌خواستم چشم را با عینک امتحان کنم مدرسه ما مدرسه بچه اعیانها نبود. در محله‌ای جا جا داشت لذا دوره متوسطه‌اش شاگرد زیادی نداشت.

مثل حاصل سن زده سال بسال شاگردانش در می‌رفتند و تهیه‌نان سنگ را بر خواندن تاریخ و ادبیات رجحان میدادند، در حقیقت زندگی آنرا بترک مدرسه و ادار می‌کرد. کلاس ما شاگرد زیادی نداشت همه شاگردان اگر حاضر بودند تاردیف ششم کلاس می‌نشستند. در حالی که کلاس ده ردیف نیمتک داشت و من برای چشم مسلح ردیف دهم را انتخاب کرده بودم. این کار با مختصر شرارتی که داشتم اول وقت کلاس سوء ظن پیر مرد معلم را تحریک کرد. دیدم چه بمن نگاه می‌کند. پیش خودش خیال کرد چه شده که این شاگرد شیطان بر خلاف همیشه ته کلاس نشسته است. نکند کاسه‌ای زیر نیم کاسه باشد. بچه‌ها هم کم و بیش تعجب کردند.

خاصه آنکه بحال من آشنا بودند. می‌دانستند که برای ردیف اول سالها جنجال کرده‌ام. با اینهمه درس شروع شد و معلم عبارت عربی را بر تخته سیاه نوشت و بعد جدولی خط کسی کرد. یک کلمه عربی را در

ستون اول جدول نوشت و در مقابل آن کلمه تا تجزیه‌کرد در چنین حالی موقع را مغتنم شمردم دست بردم و جعبه را در آوردم. با دقت عینک را از جعبه بیرون آوردم آنرا بچشم گذاشتم. دسته سیمی را به پشت گوش راست گذاشتم نخ قند را بگوش چپ بردم و چند دور تاب دادم و بستم.

درین حال وضع من تماشا می‌بود قیافه یغورم، صورت درشتم، بینی گردن‌کش و درازو عقابیم، هیچکدام با عینک بادامی شیشه‌کوچک جور نبود تازه اینها بکنار دسته‌های عینک سیم و نخ قوزبالاتوز بود و هر پدر مرده مصیبت دیده‌ای را می‌خنداند، چه رسد بشاگردان مدرسه‌ای که بیخودی و بی‌جهت از ترک دیوار هم خنده‌شان می‌گرفت.

خدا روز بد نیارود سطر اول را که معلم بزرگوار نوشت رویش را برگرداند که کلاس را ببیند و درک شاگردان را از قیافه‌ها تشخیص دهد ناگهان نگاهش بمن افتاد.

حیرت زده گچ را انداخت و قریب بیک دقیقه بروبر چشم بینک و قیافه‌من دوخت. من متوجه موضوع نبودم. چنان غرق لذت بودم که سر از پانمی‌شناختم که در ردیف اول با هزاران فشار و زحمت نوشته روی تخته را می‌خواندم اکنون در ردیف دهم آنرا مثل بلبل می‌خواندم مسحور کار خود بودم ابتدا توجهی بماجرای شروع شده نداشتم. بی‌توجهی من و اینکه بانگ‌ها هیچ اضطرابی نشان ندادم معلم را در ظن خود تقویت کرد یقینش شد که من بازی جدیدی در آورده‌ام که او را دست بیندازم و مسخره کنم.

ناگهان چون پلنگی خمنک راه افتاد اتفاقاً این آقای معلم لهجه غلیظ شیرازی داشت و اصرار داشت که خیلی خیلی عامیانه صحبت کند همینطور که پیش می‌آمد با لهجه خاص گفت:

— به به، به به زمره مثل قوالها صورتک زدی؟ مگه اینجا دسته هفت صندوقی آوردن؟ تا وقتی که معلم سخن نگفته بود کلاس آرام بود و بچه‌ها بتخته سیاه چشم دوخته بودند وقتی آقا معلم بمن تعرض کرد شاگردان کلاس رو بر گردانیدند که از واقعه‌خبر شوند. همینکه شاگردان عقب نگریستند و عینک‌ها را با توصیفی که از آن شد دیدند یکمرتبه گوئی زلزله آمد و کوه شکست.

صدای مهیب خنده آنان کلاس و مدرسه را تکان داد. هرور تمام شاگردان به‌تخته افتادند. اینکار بیشتر معلم را عصبانی کرد. برای او توهم شد که همه بازی‌ها را برای مسخره کردنش راه انداخته‌ام.

خنده بچه‌ها و حمله آقا معلم مرا بخود آورد احساس کردم که خطری پیش آمده. خواستم بفوریت. عینک را بردارم، تا دست‌بعینک بردم فریاد معلم بلند شد.

دستش‌نزن، بگذار همینطور ترا با صورتک پیش مدیر ببرم. بچه تو باید سپوری کنی. ترا چه بمدرسه و کتاب و درس خواندن؟

فرهنگ



عامه

در هر شماره از مجله سیاه دانش گلچینی از اعتقادات عامه مردم روستاها چاپ می‌رسد. لازم به تذکر است که این عقاید پایه علمی نداشته و فقط از نظر اطلاع به روحیات و اعتقادات عامه بدرج آنها مبادرت می‌شود. ضمناً چنانچه خوانندگان، عقاید عمومی روستاها را با داره مجله بفراستند سیاست‌گذار خواهیم بود.

نشاط انگیز که معروفترین آنها شعری است بنام «گلی‌گلی» می‌خوانند. اگر بهر دسترسی داشتند از طریق دفاتر رسمی مراسم عقد را انجام می‌دهند و اگر دسترسی نداشتند این کار را بعهده ملای محلی می‌گذارند تا بعد وقتی بشهر رفتند رسماً ازدواج کنند.

پس از عقد و صرف ناهار یا شام زن‌ها و مرد‌ها بصورت دایره‌ای دور هم جمع می‌شوند در حالیکه هر کدام دو دستمال در دست دارند با آهنگ مخصوص میرقصند، بعد از این رقص جوانان بازی جالبی بنام «چوب بازی» اجرا می‌کنند. سپس عروس را سوار بر اسبی نموده و داماد نیز بر اسب دیگری سوار می‌شود و با کلیه دوستان و بستگان همراه با نوازندگان بطرف خانه داماد برای می‌افتند و یک زن سالخورده نیز از طرف خانواده عروس همراه آنها می‌رود.

در جلوی در ورودی منزل داماد سر یک گوسفند را بریده و عروس و داماد از روی خون او رد می‌شوند چون معتقدند که سبب رفع خطر می‌شود.

صبح فردا داماد روانه خانه پدر عروس می‌شود تا دست پدر و مادر او را بی‌احترام بیوسد آنگاه مادر عروس باتفاق چند نفر زن از بستگان خود غذائی بنام برشونک «آرد سرخ شده در روغن» برای دختر خود می‌برد. ضمناً در این مراسم هر کدام از بستگان و آشنایان به‌فراخور حال و توانائی خود به داماد برای شروع زندگی جدیدشان کمک می‌کنند.

از : آموزگار سیاهی - جهانگیر بابادی
مراسم خواستگاری و عروسی در عشایر بختیاری باین صورت است که، پسر دختر دلخواه خودش را در کنار چشمه یا هنگام رفتن به مزرعه از بین دخترهای عشیره انتخاب می‌کند، سپس پدر و مادر دختر و پسر می‌نشینند و درباره ازدواج ایندو صحبت می‌کنند اگر بتوافق رسیدند در یک روز معین پدر و مادر داماد همراه با چندتن از بستگان نزدیک در حالیکه یکدست لباس و یک حلقه نامزدی خریده‌اند همراه با آهنگی که بوسیله دهل و سرنا نواخته می‌شود با رقص و پایکوبی بطرف خانه عروس حرکت می‌کنند.

در خانه عروس زن‌ها در یک اطاق و مرد‌ها در اطاق دیگر می‌نشینند و پسران و دختران جوان با آهنگ مخصوص رقص جالب «دستمال بازی» را اجرا می‌کنند. در این فواصل ریش سفیدان و بستگان خانواده عروس و داماد در مورد تعیین شیربها و مهریه به بحث و گفتگو می‌پردازند و پس از توافق دست می‌زنند و زن‌ها حلقه را به انگشت عروس می‌کنند. بعد از آن باتفاق سایرین برقص دستمال بازی می‌پردازند. از روز بعد خانواده‌های داماد و عروس بفرقی تهیه مقدمات عروسی و آماده نمودن جهیزیه می‌افتند. در روز عروسی خانواده داماد باتفاق بستگان خود در حالیکه ریش سفیدان و بزرگان خانواده پیشاپیش در حرکت هستند رقص کنان بطرف خانه عروس حرکت می‌کنند در خانه عروس زن‌ها در یک اطاق بدور عروس جمع می‌شوند و او را آرایش می‌کنند - سر به بچشمش می‌کنند و دست‌هایش را حنایی بندند و اشعار

برو بچه رو بام حمام قاب بریز .
حالا کلاس سخت در خنده فروزفته ، من بدیخت هم دست و پایم را گم کرده‌ام . گنگ شده‌ام . نمی دانم چه بگویم؟ مات و مبهوت عینک کذا بچشم است و خیره خیره معلم را نگاه می‌کنم . این بار سخت از جا در رفت و درست آمد کنار نیمکت من . یکدستش پشت کش بود . یکدستش هم آماده کشیده زدن . در چنین حال خطاب کرد پاشو برو گشویاالله پاشو برو گمشو .

من بدیخت هم بلند شدم عینک همانطور بچشم بود و کلاس هم غرق خنده بود کمی خودم را دزدیدم که اگر کشیده را بزنند بمن نخورده ، بالااقل بصورتم نخورد . فرزند و چایک از جلوی آقا معلم در رفتم که ناگهان کشیده بصورتم خورد و سیم عینک شکست و عینک آویزان و منظره مضحک تر شد همینکه خواستم عینک را جمع و جور کنم دوتا اردنگی محکم به پشتم خورد . مجال آخ گفتن نداشتم ، بریدم و از کلاس بیرون جستم .

آقای مدیر و آقای ناظم و آقای معلم عربی کمیسیون کردند . بعد از چانه زدن بسیار تصمیم باخراجم گرفتند وقتی خواستند تصمیم را بمن ابلاغ کنند ماجرای نیمه کوری خودم را برایشان گفتم . اول باور نکردند اما آنقدر گفتم صادقانه بود که در سنک هم اثر می‌کرد .

وقتی مطمئن شدند که من نیمه کورم از تصمیم گذشتند و چون آقای معلم عربی نخود آرش و متخصص هر فن بود با همان لهجه گفت :

— بچه می‌خواستی زودتر بگی ، جونت بالا بیاد . اول می‌گفتی حالا فردا وقتی مدرسه تعطیل شد بیا شاه چراغ دم‌دکون می‌زاسلیمون عینک‌ساز . فردا پس از یک عمر رنج و بدبختی و پس از خفت دیروز وقتی که مدرسه تعطیل شد رفتیم در صحن شاهچراغ دم دکان میرزا سلیمان عینک‌ساز . آقای معلم عربی هم آمد یکی یکی عینک‌ها را از میرزا سلیمان گرفت و بچشم من گذاشت و گفت نگاه کن بساعت شاهچراغ ببین عقربه کوچک را می‌بینی یا نه ؟ بنده هم یکی یکی عینک‌ها را امتحان کردم ، بالاخره یک عینک بچشم خورد و با آن عقربه کوچک را دیدم .

پانزده قران دادم و آنرا از میرزا سلیمان خریدم و بچشم گذاشتم و عینکی شدم .

عجیب تر از همه آن است با وجود اینکه قند اصلی تهیه شده از نباتات بشکل ساخاروز میباشد زنبور آن را بوسیله مخمرهای خاصی که در بدن دارد به لولوز و گلوکوز تبدیل مینماید و بیشتر بهمین جهت عسل راماده حیاتی مینامند .

عسل برخلاف تمام غذاهای دیگر ابدأ فاسد و خراب و کهنه نمیشود و هر چه بماند خاصیت غذایی آن بیشتر میشود و بتدریج از ساخاروز آن کم شده به نوع مطلوب دیگر علاوه میگردد .

اثر عسل در تغذیه اطفال - از سال ۱۹۲۱ پاره‌ای از متخصصین اطفال مشاهده کردند که با علاوه کردن عسل به شیر اطفال، آنها بیشتر تقویت شده و بهتر رشد میکنند بهمین جهت از آن تاریخ عسل را با شیر مخلوط کرده به شیر خواران و خردسالان میدهند که فوق‌العاده اثرات نیکوئی دارد مخصوصاً در رشد اطفالیکه زودتر از تاریخ معین بدنیا آمده‌اند و یا وزن کمی دارند کمک میکند. عسل اثر بسزائی روی دستگاه سازنده خون دارد و از همین راه است که رشد آنها بهتر میشود . امروزه عسل را در اطفال مخصوصاً در اوایل یکسالگی زیاد تجویز میکنند بشرطیکه بمقدار معین و محدود بدهند و بتدریج مقدار آن را علاوه کنند - حتی در ۳

عسل و پرورش زنبور چندی است که بشکل رشته علمی خاصی بنام «آپی کولتور» (Apiculture) در آمده است . گرچه مدتی بود این غذای مهم حیاتی فراموش شده بود ولی اخیراً از نو متخصصین به ارزش غذایی آن پی برده‌اند و مورد مصرف عموم قرار گرفته است . ولی شرط عمده آن است که عسل کاملاً صاف و طبیعی بوده خواص غذایی و طعم و لطافت و بوی مطبوع خود را حفظ کرده باشد و حتماً از عصاره موم زنبور عسل، تهیه کنند. متأسفانه اولاً اغلب بوسیله حرارت این عمل را انجام میدهند که مناسب نیست ثانیاً تا آخرین قطره عسل را از موم میگیرند و نمیدانند که این ته مانده چندان ارزش غذایی ندارد و باید در کندو بماند که غذای زمستان زنبور را تأمین نماید .

عسل های مصنوعی و عمل‌هایی که از راه تاذیه زنبورها شیره و اقسام آن تهیه میشود ابدأ خوب نیست و نمیتواند جانشین عسل طبیعی گردد و بهیچوجه قابل خوراک نمیباشد .

دیگر باید دانست: هر عسل دارای یک نوع خاصیت است و این امر بستگی کامل به منطقه (کوهستان ، دشت و غیره) و آب

عسل

و هوا و مخصوصاً نوع نبات و یا درخت که زنبور از آن ماده اصلی را کسب مینماید دارد مانند : عسل زیزفون - صنوبر - کاج - اوکالیپتوس - لاواند - پونه صحرائی و غیره که میتوانند از نوع بخصوص آن علاوه بر نفع عمومی بدن برای شفای پاره‌ای از بیماریهای خاص بکار برند .

در اغلب کشورهای اروپائی نوع عسل و منطقه آن در روی بسته بندی یا شیشه قید شده است که خریدار میتواند آنچه مناسب حال او است تهیه نماید ولی در ایران علاوه بر اینکه این امر اجرا نمیشود اغلب عسل‌ها طبیعی نیست و باید شخص دقت و توجه کامل نماید تا بتواند عسل طبیعی را بدست آورد .

چرا عسل راماده حیاتی مینامند؟ عسل جزو غذاهای قندی (گلوکید) محسوب میشود و بطور متوسط دارای ۷۶-۷۲ درصد قند میباشد و بسیار کالری بخش است بنابراین یکی از غذاهای نیرو بخش بدن مخصوصاً برای عضلات بشمار میرود ولی امتیاز عسل از سایر مواد قندی آن است که عمده نوع قند آن از لولوز و گلوکوز (۷۰-۶۸ درصد) تشکیل یافته و خیلی کم ساخاروز دارد (۸-۶ درصد) و شما باید بدانید که لولوز و گلوکوز بهترین مواد قندی هستند که در بدن بخوبی جذب میشوند در صورتیکه ساخاروز که ترکیب اصلی قند چغندر است و در قند معمولی میباشد چنین خاصیتی را ندارد .

ماهگی نیر میتوانند عسل خالص به شیر خوار بدهند (یک فاشق قهوه خوری در روز)

عسل ویتامین کم دارد و در معرض عفونت هم قرار نمیگیرد. عسل بمقدار کم دارای ویتامین (ث) و (ب) میباشد و این مقدار برای احتیاج بدن کافی نیست ولی در عوض مقدار زیادی املاح معدنی و فلزات حیاتی دارد مانند : مس ، کوبالت ، منگنز و مخصوصاً آهن که در تبادل و تکوین انساج نقش مهمی ایفاء میکنند و در رشد و تقویت اعضاء مخصوصاً غلات اثر نیکوئی دارند. علاوه عسل دارای مخمرهای (Diastases) خاصی است که برای گوارش و مخصوصاً هضم مواد نشاسته‌ای مفید است .

عسل برعکس سایر مواد قندی باعث یبوست نشده و بلکه لینت میآورد. پس برای آنهایکه یبوست دارند مناسب است . عسل مخلوط با شیر بسیار مفید میباشد چون باعث میشود کلسیم و فسفر که بحد وفور در شیر وجود دارد از طرف بدن بخوبی جذب شود .

بمنظور آشنائی بیشتر با نظام جدید آموزش و پرورش مقاله ذیل که از دفتر کسل آموزش راهنمای تحصیلی رسیده است نقل میگردد .

انقلاب آموزشی تحولات اساسی و پیشرفته‌ای را در تمام شئون تعلیم و تربیت ایران موجب گردید . بدینجهت تمام عوامل آموزش و پرورش تحت تأثیر این انقلاب دگرگونی یافت و نظام جدیدی در سلوح مختلف تحصیلی اعم از ابتدائی و متوسطه و عالی عرضه گردید .

یکی از عناصر اساسی تعلیم و تربیت که در نظام جدید بموازات سایر عوامل تحول یافت عامل معلم بود و برای تأمین معلمان مورد نیاز در تمام مراحل تحصیلاتی اقدامات عاجل و سودمندی صورت گرفت .

مثلا برای تأمین کادر آموزگاران مورد احتیاج دوره پنج ساله ابتدائی در مناطق عشایری و روستائی و دورافتاده روستاهای بزرگ - بخش ها و شهرستان های کشور انواع مراکز تربیت معلم تاسیس شد مانند : کلاسهای تربیت معلم عشایری - کلاسهای تربیت معلم روستائی دختران - دانشسراهای مقدماتی شبانه روزی دختران و پسران - دانشسراهای مقدماتی غیر شبانه روزی - مراکز تربیت معلم - تربیت معلم برای کودکان استثنائی و غیره .

در مورد تربیت معلم برای دوره سه ساله راهنمائی نیز اقدامات موثری صورت گرفته است . بر اساس مطالعاتی که در زمینه برنامه تحصیلی دوره سه ساله جدید راهنمائی تحصیلی بعمل آمد ، این راهنمائی به معلمانی نیازمند است که در گروه خود معلم چندپیشه Poliva len باشند باین معنی که بتوانند تدریس کلیه مواد یکی از رشته های تحصیلی را در دوره سه ساله راهنمائی بعهده بگیرند .

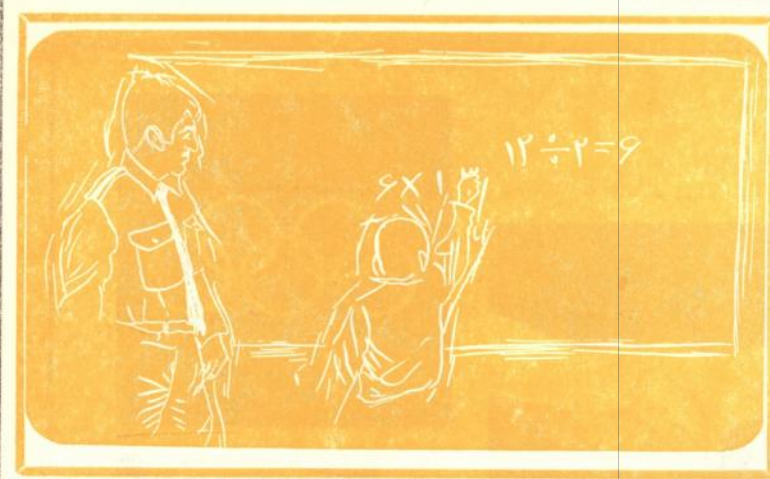
دسته اول آنها معلمان علوم میباشند که باید تدریس کلیه مواد مربوط به علوم را در دوره سه ساله راهنمائی تحصیلی مانند ریاضیات - فیزیک - شیمی و طبیعی بعهده بگیرند .

دسته دوم معلمان علوم انسانی می - باشند که تدریس مواد مربوط به علوم انسانی را در دوره سه ساله راهنمائی تحصیلی مانند ادبیات - علوم اجتماعی -

تاریخ - جغرافیا و زبان بعهده خواهند داشت . دسته سوم معلمان رشته زبان خارجه هستند که تدریس زبانهای خارجی را در این دوره عهده دار خواهند بود دسته چهارم معلمان درس شناخت حرفه و فن خواهند بود که تدریس گروههای صنعت - کشاورزی - و خدمات را در دوره سه ساله راهنمائی بعهده خواهند داشت و آماده ساختن آنان بعهده سازمانهای فنی و حرفه‌ای واگذار شده است بمنظور تربیت معلمان مذکور متناسب با هدفهایی که در بالا اجمالا بدانها اشاره گردید در سال تحصیلی جاری در تهران و بعضی مراکز استانها و فرمانداری کل موسساتی بنام مراکز تربیت معلم دوره راهنمائی تاسیس گردیده است . دوره این مدارس دو سال و شرط ورود بآنها داشتن دیپلم کامل متوسطه میباشد داوطلبان ورود باینگونه مدارس از طریق مسابقه ورودی انتخاب خواهند شد در حال حاضر پس از برگزاری امتحانات ورودی عده‌ای در حدود ۲۸۰۰ نفر برای تهران و ۱۰ مرکز دیگر انتخاب گردیده‌اند و هم‌اکنون به تحصیل اشتغال دارند .

بقارغ التحصیلان این مراکز در صورت توفیق در امتحانات گواهینامه تربیت معلم دوره راهنمائی که ارزش آن از نظر وزارت آموزش و پرورش معادل فوق دیپلم میباشد داده خواهد شد .

چون در هر يك از مدارس دوره سه ساله راهنمائی تحصیلی وجود يك مشاور که در رشته روانشناسی و سایر مسائل تربیتی مربوط به این دوره‌دارای تحصیلات عالی باشد ضرورت دارد از دو سال قبل در دانشسرای عالی رشته خاصی بنام مشاوره و راهنمائی دایر شده است . مدت تحصیل دانشجویان در این رشته ۴ سال و شرط ورود بدان دارا بودن دیپلم کامل متوسطه خواهد بود قارغ التحصیلان پس از توفیق در امتحانات باخذ درجه



لیسانس نایل خواهند شد ووظیفه آنان در مدارس دوره راهنمائی حل مسائل روانی و تربیتی و همکاری با معلمان دیگر در این زمینه‌ها خواهد بود .

همچنین برای تربیت مشاوران راهنما که در حقیقت توفیق اجرای این مرحله از نظام جدید آموزش و پرورش بسته افکار آنان است از دو سال پیش باین طرف اقدامات سودمندی صورت گرفته است .

بدین معنی که از بین داوطلبان لیسانسیه در رشته‌های علوم تربیتی - روانشناسی و آموزش ابتدائی - پس از گذراندن امتحان ورودی عده‌ای انتخاب و در دوره فوق لیسانس مشاوره و راهنمائی دانشسرای عالی به تحصیل پرداخته‌اند .

۵۰ نفر فارغ التحصیلان این رشته اکنون در تهران و بعضی مراکز استانها و فرمانداریهای کل به امر مشاوره و راهنمائی وانجام امور مربوط باین مرحله از تحصیلات (دوره راهنمائی) اشتغال دارند .

در سال جاری نیز ۵۱ نفر داوطلب دیگر پس از کسب موفقیت در امتحان مسابقه ورودی در رشته مذکور پذیرفته شده‌اند و اکنون به تحصیل اشتغال دارند . امید است در سالهای آتی این وضع حتی در سطح وسیعتری ادامه یابد و نیازمندیهای نظام جدید از لحاظ مشاوران راهنما در دوره راهنمائی مرتفع گردد .

تمام فعالیتهای بالا با آنهمه وسعتی که دارند در زمینه تأمین نیروی انسانی از لحاظ تربیت معلم به تنهایی کافی نبوده و جوابگوی احتیاجات نظام جدید در دوره راهنمائی نمیباشند .

بدینجهت برای تأمین معلمان مورد نیاز از طریق تشکیل کلاسهای کارآموزی کوتاه مدت در تعطیلات تابستان و کلاس های کارآموزی در حین خدمت اقدام شده است .

بانیهای

المستقل



از ناصرا انقطاع

المپیک یکی از مقدس‌ترین و بزرگ‌ترین جنبش‌های بشری است. در زمانهای باستان که وسیله وضابطه‌ای برای ثبت و نگهداری وقایع و اتفاقات ورزشی وجود نداشت، هر ساله مراسم و جشن‌هایی که بیش از همه جنبه مذهبی و سپس جنبه ورزشی داشت در کوه المپ (Olymp) (مرکز خدایان اساطیری یونان باستان که متمدن‌ترین و مترقی‌ترین سرزمین آن زمان بود) برپا میشد و هدف از آن رسیدن بکمال صفات و خصوصیات پسندیده انسانی و تقویت روح صلح و دوستی بین طبقات و جوامع مختلف مملکتی بود، و باریزه داشتن این مراسم، یونانیان در مقابل خدای شوان (ژئوس یا ژوپیتر) مراسم مذهبی خویش مفتی بصورت حرکات ورزشی انجام داده و بنیسه مشغول میشدند.

باید متذکر شد که این ملاقاتها از دیدگاههای مختلف از قبیل فرهنگی، اجتماعی، مذهبی و ورزشی مفید و سودمند بود. تا زمانیکه «تئودوسیوس» امپراتور روم بیونان مستولی شد و دستور تعطیل این مسابقات را صادر کرد. رفته رفته خاطرات این مراسم بلسست فراموشی سپرده شد تا اینکه در قرن ۱۹ سربازان فرانسوی و آلمانی با کمک باستان‌شناسانی چون «کورتیوس» در سینه کوههای المپیا Olympia دست بکار حفاری زدند و با دست یافتن بقسمتی از آثار موجود، باسار المپیک پی برده و گوشه‌هایی از آنرا کشف کرده و در معرض دید جهانیان قرار دادند و در حقیقت المپیک خفته را بیدار کردند.

آنگاه جوانی فرانسوی بنام «پیر دو - کوبرتین» دنبال این کار را گرفته و فعالیت خود را آنقدر ادامه داد تا در ۱۶ آوریل ۱۸۹۶ موفق شد اولین دوره بازیهای المپیک مدرن را در آتن برگزار نماید. و از آن سال تاکنون که ۷۴ سال میگذرد پانزده دوره از این مسابقات برگزار گردیده که آخرین آن دو سال قبل (۱۹۶۸) در مکزیکوسیتی پایتخت مکزیک انجام شد و دوسال دیگر نیز نوزدهمین دوره آن در شهر مونیخ واقع در آلمان غربی برگزار خواهد شد (باید توجه داشت که در سالیهای ۱۹۱۶ - ۱۹۴۰ و ۱۹۴۴ بعلت جنگهای جهانی اول و دوم سه دوره مسابقه المپیک انجام نشد. ولی طبق قراری که گذاشته شده در ترتیب و شماره بازیها تغییری حاصل نمی‌شود).

قهرمانان کشور ما در سال ۱۹۴۸ برای نخستین بار در این بازیها شرکت کردند و در همان سال در رشته وزنه برداری در دسته پر وزن جعفر سلماسی قهرمان ایرانی مقام سوم را در جهان احراز کرد و از آن تاریخ بعد ایران مرتباً در این مسابقات شرکت کرده و افتخارات شایانی نیز کسب کرده است.



پرچم المپیک

پرچم المپیک دارای زمینه‌ای سفید است که نمودار صلح و دوستی بین همه‌ی ملل عالم است. بر روی این پرچم پنج حلقه به پنج رنگ مختلف (آبی، زرد، سیاه، سبز و سرخ) در حالیکه بیکدیگر پیوسته‌اند مشاهده می‌شود که هر حلقه و هر رنگ نمودار یک قاره از پنج قاره‌ی جهان است.

رنگ سبز نمودار قاره‌ی اروپاست «بعلت اینکه مبین سرسبزی و خرمی این قاره‌است». رنگ سرخ نمودار قاره آمریکا است «بعلت اینکه این سرزمین مهد نژاد سرخ است». رنگ زرد نماینده قاره آسیاست «چون اکثریت ساکنین این قاره را زردپوستان تشکیل میدهند» رنگ سیاه نمودار قاره آفریقا است «زیرا نژاد سیاه در این سرزمین بسرمیبرد» و بالاخره رنگ آبی نمودار اقیانوسیه است «چون اقیانوس پهناور کبیر با رنگ نیلگون آبی‌اش سراسر این منطقه را در بر گرفته‌است» و این پنج رنگ بترتیب قرار گرفتن قاره‌ها بر روی کره زمین (آبی، زرد، سیاه، سبز و قرمز) پهلوی یکدیگر قرار گرفته‌اند.

متأسفانه چندن از نویسندگان در مقالاتی

که اخیراً نگاشته‌اند گمان برده‌اند که این رنگها بدین سبب است که دست کم یکی از رنگهای مذکور در پرچم کشورهای جهان بکار رفته است. لیکن اگر چنین نظری صائب بود فقط سه رنگ سرخ و سفید و سبز کافی بود زیرا در پرچم هر کشوری لااقل یکی از این سه رنگ وجود دارد.

شعار المپیک

شعار المپیک از سه کلمه یونانی Altius (بالتر)، Citius (تندتر) Fortius (قوی‌تر) تشکیل یافته که معمولاً در زیر حلقه‌های المپیک می‌نویسند و این پرچم برای نخستین بار در سال ۱۹۲۰ در بازیهای المپیک باهتزاز درآمد. بهر صورت المپیک یکی از عوامل مهم برقراری حسن‌نیت و دوستی بین جوانان برومند کشورهای مختلف است که هر یک از آنان بنوبه خود نماینده ملت‌های خویش هستند و خوشبختانه این مراسم پسندیده‌روز بروز با شور و شوق و جلال بیشتری برگزار می‌شود.

سپاهیان انقلاب

سرآغاز

خواننده عزیز ، شادمانیم که از این پس ، همگام با سایر سپاهیان انقلاب در زمینه سپاه بهداشت که اصل هفتم انقلاب است ، با شما سخن خواهیم داشت در این مبحث با رعایت اختصار ، تلاش خواهیم کرد تا با کارسپاهیان بهداشت ، اقداماتی که در سطح روستاها انجام میدهند و فعالیت‌های بهداشتی و درمانی که دارند آشنائی بیشتری پیدا کنید و ببینید که آنان در روستاها با چه مسائلی روبرو هستند ، چگونه مشکلات و موانع را از میان بر میدارند و به چه ترتیب ، به تامین سلامت مردم روستا نشین اقدام میکنند .

گاهانه‌ای که سپاه بهداشت طی ۶ سال اخیر برداشته و اقدامات مفید و موثری که صورت پذیرفته نشان دهنده ایمان و علاقه‌ایست که جوانان تحصیل کرده و برومند این سرزمین به سر بلندی مملکت خود دارند و با الهام از نیات خردمندان و خیر خواهان شاهنشاه آریامهر در راه تحقق بخشیدن به هدفی مقدس کوشش میکنند .

در این راه یاریها و مساعدتهای وزارت بهداشتی ، سازمانهای ارتشی و سایر سازمانهایی را که بنحوی با سپاه بهداشت همکاری و همگامی داشته‌اند فراموش نمی‌کنیم .

در شماره‌های آینده سعی میکنیم رپورتاژهایی از پایگاههای سپاه بهداشت و طرز کار آنها را در روستاها برای شما خوانندگان ارجمند درج کنیم ، از فعالیتهای آنها شمارا مطلع‌سازیم ، خاطرات سپاهیان بهداشت را چاپ نمائیم و پیرامون مسائل و مطالب بهداشتی مقالاتی داشته باشیم ، که در روستاها مورد نیاز است .

بدون تردید در این راه از همکاری سپاهیان بهداشت بویژه پزشکانی که در روستاهای کشور سرگرم خدمتند بی‌نیاز نخواهیم بود چرا که «دراز است ره مقصد و مانوس فریم»

سپاه بهداشت - اصل هفتم انقلاب
آغاز بهمن ۱۳۴۲ در حیات اجتماعی ایران ، ابتدای تحولی دیگر در زمینه‌ی بهداشت و تعمیم سلامت در روستاها بود . روستائیانی که از چنگ فتودالیسم آزاد شده و در راه با سواد شدن ، گام برمیداشتند .

اراده شاهنشاه آریامهر بار دیگر بر این تعلق گرفت که روستازادگان از نعمت سلامت نیز همچون سایر مواهب زندگی برخوردار گردند و بدینسان فرمان تشکیل سپاه بهداشت شرف‌دور یافت :

و اینست آن فرمان

«بمنظور تعمیم آسایش جسمی و مداوای مرضی و بهداشت عمومی مقرر میداریم از پزشکان فارغ‌التحصیل و لیسانسیه‌ها و دیپلمه‌ها ، سپاه بهداشت تشکیل شود که بطور گروههای سیار در دهات و نقاط بی بهره از امکانات بهداشت مشغول باشند . باشد که این قدم آنها مثل سپاه دانش در تکمیل زندگی اجتماع امروز ایران قرین موفقیت باشد .»
اول بهمن ماه یکهزار و سیصد و چهل و دو

در روزگار ما با همه‌ی آشفته‌گیهایش ، در همه‌ی بی ثباتیهایش و با تمام نابسامانیهایش شکل گرفتن و ثبات یافتن خود مساله‌ایست بزرگ و شایان امعان نظر .

در پهنای کنونی گیتی که هر کشوری در تلاش ره یافتن به مقصد بهروزی و نیکبختی است ، چگونه میتوان دست روی دست گذاشت و به جهش سریع تمدن نظاره کرد یا بی‌اعتنا بدان نگریم ؟ حال آنکه مجال بی‌اعتنائی نیست .

هر فردی از افراد هر جامعه چه پیشرفته و چه واپس مانده ، بی‌آنکه حتی خود بخواید در مسیر حوادث بزرگی که در جهان امروز میگذرد ، قرار میگیرد . و با توجه به تاثیر پذیری هر انسانی از آنچه در اطرافش در جریان است ، خواه ناخواه براهی کشیده میشود که مسیر سرنوشت اوست .

پس در عرصه‌ی تنازع بقا هر کس باید بکوشد تا زنده بماند و این زنده ماندن تنها تامین قوت لایموت نیست .

بیدار دلی و آگاهی و خردمندی رهبر بزرگ ایران ، باردیگر همچون همیشه ، بیاری مردم این سرزمین برخاست و باردیگر تاریخ شکل گرفت و مردم ایران زمین ، در آستانه‌ی تاریخی نو قرار گرفتند و کارسازندگی آغاز شد و ایران تحت رهبری شاهنشاه آریا مهر که اندیشه تابناکش همواره رهنمون راه‌صلاح

و نیک‌روزی مردم بوده است ، رفت تا باردیگر مجدی رایابد که در روزگاران گذشته داشته است .

رستاخیزی آغاز شد

رستاخیزی عظیم آغاز شد ، رستاخیزی که در آن ، هر یک از افراد جامعه ایرانی بشکلی از مواهب زندگی برخوردار میگردد .



رستاخیزی که در آن نور شادی و امید و پیروزی، روشنایی بخش حیات مردم بود و پرچمدار این انقلاب پر ثمر شاهنشاه آریامهر که تجلی گاه انوار یزدانند و پیامبر صلح و دانش و سلامت و بهروزی آرزوهای بزرگ انسانی، بویژه روستازادگان که حیاتشان در تیرگیهای ایهام می‌گشت، از ششم بهمن ۱۳۴۱ شروع شد.

و این آغازکار بود و ماجراهای پندپال داشت. ماجرائی شگفت آور که دگرگون کننده‌ی زندگی روستائینان بود. تشکیلات سیاه بهداشت

قانون سیاه بهداشت مشتمل برهشت ماده و یک تبصره است که در جلسه روز یکشنبه بیستم بهمن ماه یکهزار و سیصد و چهل و دو به تصویب مجلس شورای ملی رسید و در جلسه روز دوشنبه هفتم اردیبهشت ماه یکهزار و سیصد و چهل و سه شمس مورد تصویب مجلس سنا قرار گرفت و به وزارت بهداشتی ابلاغ گردید. آئین‌نامه اجرائی این سازمان نیز مشتمل بر ۱۸ ماده و ۹ تبصره در تاریخ ۲۷ اردیبهشت ۱۳۴۱ بصوب هیئت وزیران رسید.

از آن پس تلاش برای پشمر رساندن این آرمان مقدس آغاز شد و سازمان سیاه بهداشت با کادری مجهز به انجام کاری عظیم پرداخت.

در حال حاضر سیاه بهداشت دارای ۲۹ پایگاه در مراکز استانها و شهرستانها میباشد که هر یک از این پایگاهها به تدارک و تجهیز ۴۰۰ گروه پزشکی و یکصد واحد دندانپزشکی، ده تا بیست گروه پزشکی میپردازند و قریب آموزش بهداشت و مهندسی بهداشت در روستاها سرگرم بهداشتی نمودن قراء و قصابات و مداوای بیماران هستند.

زبان ارقام

برای روشن شدن فعالیت سپاهیان بهداشت در سطح روستاها بهتر است به این ارقام توجه شود.

جدول آمار فعالیت‌های سپاهیان بهداشت
از هنگام شروع برنامه
(نیمه دوم دینا ۴۳) لغایت دینا ۴۸

- ۱ - تعداد دفعات مراجعه بیمار به درمانگاههای سیاه بهداشت ۱۵۹۲۴۲۹۴ دفعه
- ۲ - تعداد دفعات معرفی بیمار به بیمارستانها ۵۴۳۳۴ دفعه
- ۳ - تعداد دفعات معرفی بیمار به آزمایشگاهها ۶۱۳۹۱ دفعه
- ۴ - دفعات واکسیناسیون اهالی علیه بیماریهای واگیر ۶۴۷۲۰۵۶ دفعه
- ۵ - تعداد مراجعین به کلینیکهای دندانپزشکی سیاه بهداشت ۳۹۳۶۹۲ دفعه
- ۶ - تعداد آزمایشهای انجام شده ۴۵۰۷۱۷ فقره
- ۷ - تعداد فیلمهای نمایش داده شده ۹۲۷۱ حلقه
- ۸ - تعداد تماشاچیان فیلمهای مزبور ۲۲۱۸۲۲۴ نفر

- ۹ - تعداد سخنرانیهای بهداشتی ایراد شده ۲۷۳۰۸ جلسه
- ۱۰ - تعداد شرکت کنندگان در جلسات سخنرانی ۳۱۸۱۴۳۵ نفر
- ۱۱ - تعداد درمانگاههای ساخته شده و نوسازی شده ۲۶۹ دستگاه
- ۱۲ - تعداد حمامهای ساخته و تبدیل شده ۳۹۸ دستگاه
- ۱۳ - تعداد حمامهای بهداشتی شده ۸۷۲ دستگاه
- ۱۴ - تعداد دهات لوله کشی شده ۱۸۵ قریه
- ۱۵ - تعداد تلمبه نصب شده ۱۵۹۲ دستگاه
- ۱۶ - تعداد کشاورگاه ساخته یا بهداشتی شده ۲۴۶ دستگاه
- ۱۷ - تعداد غسالخانه ساخته یا بهداشتی شده ۲۹۶ دستگاه
- ۱۸ - تعداد رختشویخانه ساخته شده ۲۷ دستگاه
- ۱۹ - تعداد چاه آب بهداشتی شده ۶۸۱۱ حلقه
- ۲۰ - تعداد چشمه بهداشتی شده ۲۲۵۹ عدد
- ۲۱ - تعداد قنات بهداشتی شده ۲۴۰۳ عدد

- ۲۲ - تعداد برکه بهداشتی شده ۱۳۲۸ عدد
 - ۲۳ - تعداد اماکن بهداشتی شده ۱۹۴۲۵ محل
 - ۲۴ - تعداد آبریزگاه ساخته شده ۱۵۶ دستگاه
 - ۲۵ - تعداد دستگاه آبریزگاه نصب شده ۱۰۶۰۵۲ سره
 - ۲۶ - تعداد موتور برق نصب شده ۲۳۴ دستگاه
 - ۲۷ - تعداد پلهای ساخته شده ۷۳ هینه
 - ۲۸ - تعداد مراجعین برای استفاده از قرص خوراکی ضد حاملگی ۶۸۰۶۹ نفر
 - ۲۹ - تعداد مراجعین برای استفاده از کاندوم و سایر لوازم جلوگیری ۱۹۸۲۲ نفر
 - ۳۰ - تعداد آی . یو . دی گذارده شده وسیله سپاهیان بهداشت ۹۱ عدد
 - ۳۱ - مقدار آبهای کلرینه شده ۲۸۱۸۴۰ متر مکعب
 - ۳۲ - مقدار جاده تسطیح شده ۱۹۴۱ کیلومتر
- در شماره‌ی آینده پیرامون نحوه‌ی آموزش و دروسی که سپاهیان بهداشت طی شش ماه دوره آموزش در پادگان فرامیگیرند با خوانندگان عزیز سخن خواهیم داشت.



دانش بزبان ساده



از ناصر انتطاع

اگر نور نبود ما هیچ چیز را نمی توانستیم بینیم . از ستاره گرفته تا يك قطعه سنگ كوچك . از يك پاره ابر تا يك مورچه يا موش و خلاصه هر چیز كه بتصور ما گنجد باید از آن شیی نورى بچشم ما برسد تا برای ما قابل رؤیت باشد .

در جهان بیكران هستی از كهكشان های عظیم تا كوچكترین ذره ی قابل توجه دو نوع جسم وجود دارد .

اجسام نورانی یا روشنی دهنده یا «منیر» اجسام نورگیرنده یا روشن شده یا «مستتیر» و بدون وجود اجسام منیر (نورانی) ، اجسام نور گیرنده (مستتیر) برای ما قابل مشاهده نیستند. ستاره ها . لامپهای چراغ برق . شعله آتش . خورشید و گرم شب تاب اجسام منیر هستند و جزء اشیاء نورانی محسوب میشوند لامپ چراغ . كبریت مشعل . آتش فروخته تا هنگامیکه روشن هستند جسم منیر و هنگامیکه خاموش شدند ، خود جسم مستتیر محسوب می شوند .

مثلا كره ماه جسم مستتیر (روشن شده) است زیرا نور خود را از خورشید میگیرد و بچشم ما میرساند در حالیکه بسیاری باشتباه ماه را جسم نورانی میدانند . بنابراین خورشید منبع اصلی نور برای بشر است . علاوه بر این اگر خورشید نباشد حیات از كره زمین رخت بر می بندد .

در دورانهای نخست زندگی بشر ، جسم منیر تنها خورشید بود و البته شبها ماه نیز از خورشید نور گرفته و بزمین منعكس میگرد بعد آتش كشف شد و رفته رفته تمدن بجائی رسید كه اینك بازدن كلیدی ، يك شهر یا يك كشور را تاریكى یا روشنائی فرا میگیرد . حال این سؤال پیش میآید كه اجسام منیر نورانی با توجه باینكه نورى ندارند چطور دیده می شوند ؟

پاسخ اینستكه اجسام غیر نورانی نورى را كه از جسم نورانی بآنان می تابد منعكس کرده و بچشم ما میرساند در حالیکه بسیاری باشتباه ماه وجود نور ، رنگ معنی و مفهومی ندارد . یعنی در تاریكى مطلق رنگ وجود نخواهد داشت و این نور است كه با تابیدن بر اجسام ، رنگ را ایجاد میکند .

رنگ چیست ؟ میدانیم كه نور خورشید و كمانبش نورهای دیگر از هفت رنگ اصلی «بنفش ، نیلی ، آبی ، سبز ، زرد ، نارنجی و قرمز» تشكيل شده است .

شما اگر منشوری بلورین را روی صفحه ی كاغذ سپیدی قرار دهید و جلوی نور خورشید بگیرید . منشور هفت رنگ شده را بصفحه ی كاغذ منعكس میکند . پس منشور بلورین نور خورشید را تجزیه کرده و هفت رنگ موجود در آن را برای ما قابل رؤیت میکند . رنگین كمان یا قوس قرمز نیز همین عمل را انجام میدهد .

چشم انسان قادر است نورهای بین رنگ

بنفش تا قرمز را ببیند و از دیدن نورهای زیر قرمز (مادون قرمز) و روی بنفش (ماوراء بنفش) عاجز است . در حالیکه چنین نورهایی هم وجود دارد و در پزشکی ، ورزش و حتی اخیراً در كشاورزی جهت درمان بیماریهای گوناگون ، كوفتگی عضلات و رشد سریع و باروری بیشتر نباتات استفاده های شایانی از این گونه نورها می شود . برگردیم سر مطلب . هنگامیکه نور بجمعی برخورد میکند رنگ آن جسم بچشم ما میآید ولی بدنیست بدانید كه هر رنگی را كه ما می بینیم دلیل بر آنستكه آن جسم همه رنگ هست جز آن رنگی كه ما خیال می كنیم .

یعنی برگ سبز درخت ، همه رنگ هست جز سبز یا مثلاً خون همه رنگ هست جز قرمز زیرا هنگامیکه نور به برگ میتابد جسم برگ این نور را تجزیه کرده و تمام رنگهای آنرا كه در خود دارد گرفته و فقط رنگ سبز را كه ندارد پس میدهد . بعبارت دیگر همه ی رنگهای نور خورشید را بارنگهای موجود در خود خنثی کرده و فقط شعاع سبز رنگ خورشید را منعكس می كند و همینطور خون و گل سرخ و سایر اجسام كه دارای همه رنگ هستند جز آنچه كه ما می بینیم . بنابراین رنگ سپید مخلوطی است از همه رنگها و رنگ سیاه یعنی عدم وجود همه ی رنگها .

امروزه چراغهای مخصوصی ساخته شده است كه بنام (چراغ حیوهای) معروف است . در نور این چراغها شعاع سرخ وجود ندارد بهمین دلیل صورت كسی كه در معرض این نور قرار گیرد بصورت شخص بیمار میماند . لبهایش بنفش و صورتش كبود یا رنگ پریده بنظر میرسد زیرا هیچ نوع شعاع سرخی بآن نمی رسد كه بتواند آنرا منعكس كند و بچشم ما برساند .

برای اینكه نشان داده شود كه نور خورشید از هفت رنگ تركيب شده راه آزمایش بسیار ساده ای را بشما نشان میدهم صفحه دایره شكل مقوایی را به ۷ قسمت تقسیم كنید یعنی هفت شعاع از مركز دایره بحیاط دایره رسم كنید و هر قسمت را بیکی از رنگهای رنگین كمان با منشور شیشه ای كه در بالا نام بردم رنگ كنید سپس دایره را با سرعت بدور محوری بچرخانید رنگهای متفاوت ، تاك تاك وجداجدا دیده نمی شود بلكه آن رنگها در چشم ما با هم مخلوط می شوند و صفحه ی دایره سپید دیده می شود .

آینه چیست ؟ تعریف علمی آینه بطور ساده عبارتست از اینكه «آینه» باجسامی گویند كه بقدری خوب نور را بازمی گردانند كه ما می توانیم تصاویر اشیاء مقابل را در آنها بینیم .

نور با سرعتی باور نكردنی حرکت می كند . سرعت نور سیصد هزار كيلومتر در ثانیه است . یعنی در عرض يك ثانیه می تواند هفت بار دور كره زمین را بچرخد ولی البته میدانیم كه هیچ نوری بشكل مدور و منحنی حرکت نمی كند .

اگر از بسیاری از مردم پرسید چرا شما نمیتوانید از اینجا جزیره انگلستان را ببینید ابتدا با تعجب شما را نگاه کرده سپس میگویند برای اینکه خیلی دور است البته این جواب صحیح است ولی کافی نیست زیرا چیزهایی هستند که بسیار دور تر از انگلستان هستند ولی ما آنها را میبینیم . کره ماه تقریباً ۶۳ بار و خورشید ۲۵۲۰ بار و ستارگان بزرگتر از انگلستان نسبت به ما است ولی ما در هوای صاف آنها را بخوبی میبینیم . پس علت چیست که انگلستان را نمیبینیم ؟

پاسخ اینستکه سطح کره‌ی زمین منحنی است و مسیر نور مستقیم است . اما همیشه هم نور بطور مستقیم حرکت نمی‌کند . هرگاه نور از فضای رقیقی بفضای غلیظتر (مثلاً از هوا وارد آب صاف) شود مسیر آن کمی تغییر می‌کند و با اصلاح می‌شکند و این را در فیزیک «انکسار نور» گویند .

آب‌ها . ذره‌بین‌ها و منشورها از اشیایی هستند که شعاع نور را خم کرده و با اصلاح آنرا می‌شکنند و با استفاده از قوانین عدسی‌ها و انکسار نور بشر موفق بساختن آلات و اشیایی از جمله میکروسکوپ ، تلسکوپ ، دوربین چشمی ، دوربین عکاسی و صدها وسیله علمی دیگر شده است .

در محبت نور ماه سه نوع جسم بر می‌خوریم : اجسام شفاف ، اجسام نیم شفاف و اجسام کدر .

هوایی که دور و بر ماست ، شیشه و آب زلال از اجسام شفاف هستند . شما از پشت شیشه‌ی اطاق خود فضای حیاط منزل را میبینید ولی از پشت دیوار نمی‌توانید فضای خارج را ببینید . پس شیشه جسم شفاف و دیوار جسم کدر است .

بعبارت دیگر نور از شیشه می‌گذرد ولی از دیوار نمی‌گذرد .

نور از کاغذ مومی یا ورقه‌ی سنگ مرمر نازک میگذرد ولی نوری که از آنها میگذرد چنان پخش می‌شود که نمی‌توانیم چیزی را که در پشت کاغذ مومی یا سنگ مرمر است درست و آشکار ببینیم چنین اجسامی را نیم شفاف گویند .

در خاتمه برای تجسم سرعت سرسام‌آور نور مثالی می‌زنم . فرض کنید موشکی با سرعت سیر نور از زمین بطرف ماه حرکت کند کمتر از سه ثانیه طول می‌کشد که این موشک بماء رفته و مجدداً بر زمین برگردد . ولی غالب دانشمندان معتقدند که بشر هیچگاه چنین سرعتی دست نخواهد یافت زیرا هر جسمی که با این سرعت حرکت کند خود تبدیل بنور می‌گردد .

از سپاهی دانش دوره اول - زهرا - کوئستان نیان سپاهی دانش شهرستان قوچان

روزهای گذشته را بخاطر می‌آورم . روزی را که برای اولین بار دختران سپاهی شهرستان ماره‌سپار روستاها میگردیدند . از خودم حرف می‌زنم ، مثل اینکه دیروز بود که ما قدم بدین ده نهادیم دیروز زیا و باشکوه زودگذر روزیکه قدم باین روستا گذاشتیم روستا و روستائیان برایمان بیگانه بودند اما از نگاههای گرم آنها نور آشنائی می‌تابید و درخشندگی خاصی داشت من نگاه بیگانه و نگرانم را بآنها دوخته بودم بآنها می‌گفتم که میباید هیجده ماه از عمر ما در میان آنها بگذرانم . بساکوت و آرامش روستا ، باکوچه‌های تنگ و خانه‌های کاه‌گلی بیگانه بودم اما چه کوتاه است عمر ناراحتیها ، غمها و رنجها - اندوم ما هم زود بیایان رسید زیرا ما نیز بزودی با محیط روستا خو گرفتیم هیچگاه اولین جلسه‌ای را که برای آشنائی با روستائیان برگزار کردیم فراموش نمی‌کنم آروز من با قلبی لبریز از هیجان و شادی برای روستائیان سخن‌ها گفتم سخن از هدفهای بزرگی که در پیش داشتیم سخن از آینده زیبا و سخن از بهشت کوچکی که در آینده نزدیک با کمک آنها خواهیم ساخت

این شروع کار ما بود بادختران وزنان روستائی دوست شدیم و توانستیم در روح پاک

آنان نفوذ کنیم همه کم کم با ما آوردند حالا دیگر آنها میدانستند که ما مجریان برنامه انقلاب بزرگ هستیم ما برای نشان دادن شخصیت زن ایرانی بروستاها آمده‌ایم برای رهبری و ارشاد آنها . کودکان پاک و معصوم ایشان با شادی فراوان در کلاس درس حاضر میشدند و خواندن و نوشتن و ادب می‌آموختند ما با وجود سن کم ولی تجربه زیاد مانند مادری مهربان از بچه‌های آنها نگهداری می‌کردیم از بیماران عیادت می نمودیم بخانه‌های آنها سر میزدیم و بدین ترتیب توانستیم با مهر و محبت به رفع مشکلات بپردازیم کم کم معتمدین محل نیز بکار ما توجه پیدا کردند آنچه‌اگرچه در هر کاری با ما مشورت می کردند و اهالی روستا وقتی در حل مشکلی و یا رفع اختلافی عاجز می‌ماندند با ما رومی آوردند و ما بامهربانی و با تجربیاتی که داشتیم مشکلات و اختلافات آنها را حل و رفع می‌کردیم .

این برای من که يك دختر هستم واقعا افتخار بزرگی است دختری که تا قبل از شروع دوره مقدس سپاهیگری قادر نبود اختلاف دو کودک در سال را حل کند و مشکل خودش را بدون کمک دیگران رفع نماید و حتی دوست صمیمیش را در امور جزئی راهنمایی کند . حالا باآسانی اختلافها را حل و مشکلات را باآسانی رفع می‌کند و حتی مردان و زنان بزرگتر از خودش را نیز راهنمایی می‌نماید راستی من بخودم میبالم واز خوشحالی در پوست نمی‌گنجم اینجاست که من بعنوان یکدختر سپاهی ، دختری که با قلبی لبریز از شادی و عشق بکار ، مشغول انجام وظیفه است در برابر شخصیت و درایت رهبر عالیقدر کشورم سر تعظیم فرود می‌آورم .

اکنون که زمان چون کبوتری تیزبال اوج گرفته و روزها سرعت سپهری میشود رنج و اندوه منم بیشتر می‌گردد چون خدمتم کم کم در شرف اتمام است من نمیخواهم از بهشتی که ساختم دور شوم بهشتی از یکرنگی ، محبت ، صفا و پاکدامنی - بهشتی که دروغ و نیرنگ در آن راه ندارد .

اکنون که این نامه را از این بهشت کوچک می‌نویسم میتوانم با اطمینان کامل بگویم که من هیچگاه در هیچکاری خودم را از برادران سپاهیم عقب ندانستم و می‌توانم بگویم که سپاهی دانش دختر یعنی يك دوست و خواهر مهربان برای هم‌روستائیان.

نمی

خواهم

از

بهشتی که ساختم دور شوم

- صائب رونق دهنده سبک معروف بهندی می باشد که بهتر است آنرا «سبک اصفهانی» بنامیم .
- تشبیهات دلنشین و دقایق هنری شعر صائب را می توان بانثرهای نویسندگان اروپائی مقایسه کرد .
- صائب در اصفهان بدنیا آمد و در اصفهان نیز از دنیا رفت و نسبت او به تبریز اشتباه است .
- علو طبع و وارستگی صائب در عصر خودش و شاید در اعصار دیگر کم نظیر بود .



صورتگرالفاظ

صائب

با خود بایران میآوردند و ضمناً از آن ببعد خود هندوان این سبک را رها نکرده و شعرائی چون ناصر علی سهرندی . میرزا بیدل و غنی کشمیری متابعت همین روش بودند این بود که چنین سبکی را هندی دانستند و بعداً این روش بدست شعرای پارسی زبان در ایران پایه گذاری شد و توسط صائب و پیروان دیگر او بحد کمال رسید .

یاد ایامی که با هم آشنا بودیم ما هم خیال و هم صغیر و هم نوا بودیم ما معنی یک بیت بودیم از طریق اتحاد چون دو مصرع گرچه در ظاهر جدا بودیم ما بود دایم چون زبان خامه حرف مایکی گرچه پیش چشم صورت بین ، دو تا بودیم ما چون دو برگ سبز کز یکدانه سر بیرون کند یکدل و یکروی در نشو و نما بودیم ما دوری منزل حجاب اتحاد ما نبود داشتیم از هم خبردر هر کجا بودیم ما چاره جویان را نمی دادیم «صائب» دردرس دردهای کهنه‌ی خود را دوا بودیم ما

بیش از چند سالی از شناسائی کامل احوال «صائب» نمیگذرد . علت آن نیز مخالفت شعرا و ادبای حکومت زندیه ببعد بخصوص مرحوم «آذر بیگدلی» بانامبرده بود . لیکن حس تحقیق و تتبعی که بخصوص در میان ایرانیان وجود دارد و مجاهدت تذکره نویسانی که پس از آذربیکدلی میزیستند وجهت شناسائی صائب دامن همت بکمر زدند سبب شد که گوشه‌های تاریک زندگی این شاعر چیره دست ایران روشن شود .

صائب در سبک مشهور به «هندی» استاد بود البته میدانیم که وجه تسمیه این سبک بهندی از تصورات غلط است و بهتر است آنرا بقول امیری فیروز کوهی «سبک اصفهانی» بنامیم و این سبک در عصر خود حدوث و تازگی مخصوصی داشت . گرچه نمیتوان هیچ شاعر و گوینده‌ای را مبتکر مطلق سبکی دانست ولی صائب بحق رونق دهنده‌ی این روش بود .

علت نامگذاری این سبک شعر به «هندی» تنها ناشی از این است که چون دربار آل تیمور در هند و بزرگان و اعیان آن سرزمین در آن عصر تمایل و ارادتی وافر بشعر و ادب فارسی داشتند و از طرفی نیز اکثر ایرانیان که بتجارت و سیاحت بهند میرفتند نمونه‌ی آن اشعار را

سبک و روش و طرز بیان سخن و بازی با لغات بخصوص تشبیهات دلنشین و اعجاب آور «صائب» با رعایت فصاحت و دقت معانی همان سبک سخن «عراقی» است .

صائب در لباس غزل بمعانی ظریف عاشقانه و حکیمانه متوسل شده و نشان میدهد که شاعری متفکر و فیلسوفی دوراندیش و نازک فکر بوده است . او دارای روحی بلند و علوی طبیعی درخور ستایش بود و تقریباً از خلال تمام آثار او این سعه صدر هویداست .

تن پرستی زیر دست خاک میسازد مرا
بیخودی تاج سر افلاک میسازد مرا

گر نیردازم بخود چون سیل ، جای طعن نیست
گرد ره از چهر دریا پاک میسازد مرا

صائب از افسردگی ، خون در رگن مرده است
کاش مژگان آن بیباک میسازد مرا

این متانت و سیلانی که در اشعار صائب دیده می شود در هیچیک از معاصران وی دیده نمی شود و آنانکه «کلیم» را نظیر صائب دانسته اند با اینکه کلیم واقعاً در مقام مقایسه با دیگران بسیار والا مقام و گرانقدر است ولی پیداست که هنوز مقام صائب را درک نکرده اند .

شعر صائب را از نظر توصیف و تجسم حقایق و دقایق هنری و تشبیهات بسیار جالب آن میتوان بانثرهای نویسندگان اروپائی مقایسه کرد . با توجه پ اینکه بهره وری عارفانه صائب از علوم متداوله در عصر خودش رنگ و جلای خاصی باعشار بخشیده و او را در ردیف علما و ادیبان نام آور عهد صفویه قرار داده است .

صائب اهل تحقیق و تتبع دائم بود حتی چندین بار تمامی کلیات شمس تبریز را استنساخ کرد که حاکی از میزان احاطه او به مراتب شعر و ادب بوده است و بهمین دلیل او را «امام غزل طرازان» لقب دادند اینک بمختصری از شرح احوال او می پردازیم :

میرزا محمد علی صائب اصفهانی (تبریزی) در شهر اصفهان بدنیا آمد (تنها یکی از تذکره نویسان زادگاه او را «شهر تبریز» دانسته است که قابل اعتماد نیست) و در دامن پدر که از اندوخته دانش و رفاه مادی کامل برخوردار بود ، به نشو و نما مشغول شد .

در سال ۱۰۳۴ هجری قمری از اصفهان بزم هند حرکت کرد و بکابل و هرات رفت و خود در اینبار می گوید :

طلاتی شد چمن ساقی بگردان جام زرین را
بکش بر روی اوراق خزان دست نگارین را

بجای لعل و گوهر ، از زمین اصفهان ، صائب
بملک هند خواهد برد این اشعار رنگین را

عدهای را عقیده بر این است که سفر صائب به هند در اثر دلگیری از شاه عباس بود حال آنکه به نظر من چنین مطلبی صحت ندارد زیرا در آثار صائب هنوز در آن سنی نبوده که با سلطان بزرگ منش صفوی روابط نزدیک داشته باشد و بالطبع این مسئله سبب مسافرتش شده باشد ، بهر صورت پس از هشت سال در ۱۰۴۲ قمری مجدداً بایران بازگشت .

در تمام مدتیکه در هندوستان بود با اینکه چه از نظر معیشت و چه از حیث رعایت شخصیت بنیکوترین وجه مورد احترام بود لیکن بذکر نام ایران متذکر و آرزومند بازگشت بشهر و دیار و موطن خود بود . باری پس از بازگشت باصفهان دیگر بسر دور و درازی نرفت و سفرهای او تنها بشهرهای قم ، قزوین ، یزد ، اردبیل و تبریز محدود بود اما اقامت او در تبریز آنقدرها طولانی نبود که او را صائب تبریزی بنامیم .

قدرت و تسلط شاعر بر دنیای بیکران و خیال انگیز شعر سبب شده که بزودی مدارج ترقی را پیموده و بمقام ملک الشعرائی شاه عباس دوم ارتقاء یابد . لیکن با اینهمه و با این مقام والا که آرزوی هر اهل ادبی بود ، بسیار نظر بلند و متواضع ، وارسته و گشاده دست بود و هیچگاه خود را فراموش نکرد چنانکه میگوید :

ما خنده را بمردم بیغم گذاشتیم
گل را بشوح چشمی شبنم گذاشتیم

قانع بتلخ و شور شدیم از جهان خاک
چون کعبه دل بچشمه‌ی زمزم گذاشتیم

مردم به یادگار اثرها گذاشتند

ما دست رد بینه عالم گذاشتیم

چیزی بروی هم ننهادیم در جهان

جز دست اختیار که برهم گذاشتیم

بیحاصلی نگر که حضور بهشت را

از بهر یک دو دانه ، جو آدم گذاشتیم

صائب فضای چرخ مقام نشاط نیست

بپهوده پا بقله‌ی ماتم گذاشتیم

صائب یکی از پرکار ترین گویندگان و یکی از متبحرترین شعرا در کار

سخن بود و گوئی نیمی بیشتر از عمر خود را فقط و فقط در کار نوشتن

و ساختن و پرداختن مضامین جالب شعری و تحقیق در مورد شعرا و سخن

آوران دیگر بوده و مرحوم «تربیت» تذکره نویسنده مشهور تعداد ابیات او

را بالغ بر دویست هزار دانسته است که در قسمتهای مختلفی بنام غزلیات ،

مرآت الجمال (که در وصف سراپای معشوقه است) و ابیاتی مربوط بآینه

و شانه بنام «آرایش نگار» و نخبه مطالع و غزلیاتش بنام «واجب الحفظ»

نامیده و ابیاتی نیز در بیان حال (یوسف وزلیخا) سروده که بهمین نام

مشهور است .

یکی دیگر از آثار صائب «سفینه مهیود» است و آنطور که از مطالب

تذکره نویسان مستفاد می شود برشته‌ی تحریر در آوردن آن تنها از

صائب ساخته بود ، چه بادستری ای که بکتابخانه‌ی سلاطین و بزرگان

داشت تدوین آن میسر میشد و آن شامل آثار در حدود هشتصد نفر از

شعرا ایرانی است ، لیکن اثری از آن کتاب اینک در دست نیست و تنها

تذکره نویسانی چون مرحوم «تربیت» از آن نام برده اند .

صائب بلاشک مردی متدین و مراعات کننده‌ی فرائض و واجبات مذهبی

بود ، این دو بیت بیان کننده اعتقاد مذهبی وی میباشد .

بعی کن در عزت سی پاره ماه صیام

کز فلک از بهر تعظیمش فرود آمد کلام

پاک سازد روزه ، صائب سینها را از هوس

«ز آتش آساک میسوزد تنهای خام»

سن صائب را بین شصت و پنج تا هفتاد و یک سال نوشته اند و تاریخ

وفاتش مورد اختلاف تذکره نویسان است . لیکن اکثر آنان تاریخ مرگ

وی را ۱۰۸۱ هجری قمری دانسته است و محل قبر وی همین مکان فعلی

است که در زمان حیاتش به «تکیه میرزا صائب» موسوم بوده و در اصفهان

معروف است .

تشبیهات و استعاراتی که صائب در اشعار خود بکار برده بدون شک

اعجاب انگیز است .

در قناعت لب خشک و مژدهی پرنم نیست

عالمی هست در این گوشه که در عالم نیست

همت آنست کز آوازه احسان گذرند

هر که این بادیه را طی نکند حاتم نیست

لب فرو بستن غواص «گهر» میگوید

که در این قلم خونخوار نفس محرم نیست

نفس سوخته‌ی لاله ، خطی آوردست

از دل خاک که آرام در آنجا هم نیست

بوی گل و نیم صبا می توان شدن

گر بگذری زخوشی چها میتوان شدن

شبنم به آفتاب رسید از فتادگی

بنگر که از کجا بکجا میتوان شدن

«چوگان» مشو که از تور رسد زخم بردلی

تا همچو «گوی» بیسروپا میتوان شدن

«صائب» در بهشت گرفتیم گشاده شد

از آستان عشق کجا میتوان شدن ؟

پاسخ

به

خوانندگان

سپاهی دانش خدیجه اماموردی
شاغل خدمت در حوزه شهرستان کاشمر:
آری «هنر آفریننده صلح و دوستی است.»
است.

آقای جلیل پرکار دبیر دبیرستان
لتمان شهرستان مراغه . مقاله «دردلی
با سپاهی دانش» را بدقت خواندیم و
بموقع برای اطلاع سپاهیان منعکس
خواهیم کرد .

آقای شریف مقدم راهنمای تعلیماتی
سپاه دانش حوزه شهرستان زابل - از
مقاله تربیتی شما تحت عنوان (نقش معلم
و شاگرد در اجتماع) در ماهنامه سپاه -
دانش استفاده خواهیم کرد .

سرکار سپاهی دانش طاهره انتقائی
شاغل خدمت در روستای جوبار ماهان
کرمان: آری همچنانکه نوشته‌اید باید
با وجدانی بیدار سنگینی بار مسئولیتی را
که بردوش داریم حس کنیم و خود را
در جهش عظیم انقلابی وطن شریک
سازیم .

خانم شوکت شیخ الاسلامی سپاهی -
دانش حوزه شهرستان سبزوار - بدین
نباشید اگر بتاریخ گذشته عالم بنگریم
در میابیم که بشر از نظر اخلاق هم
نسبت به گذشته ترقی کرده است و
امید می‌رود ترقیات صنعتی و علمی و
اخلاق هماهنگی مطلوب را حاصل کند.

آقای شیخ علی بهرامی ساکن روستای
اردبیلک قرزوبن قطعه شعری فرستاده‌اند
که از آنها است :

کلام هر سپاهی بهر شاگرد
حقیقت بهتر از در گران است
به دقت درس دادن در دبستان
بهر فردی رودف و مهربان بست
اشارت کرد در پایان شعرش
که یعنی شیخ قدم‌از شاعران است!

آقای علی اکبر دهقانی آموزگار
سپاهی روستای ملک چنار شهرستان
اصطهبانات : آری کسی کز عشق خالی
شد فشرده است .

گرش صد جان بود بی‌عشق مرده است .
زسوز عشق خوشر در جهان نیست -
که بی‌او گل نخندد ، ایر نگر نیست .

سپاهی دانش حمزه عیدی زاده شاغل
خدمت در حوزه فرمانداری گل -
اشعار شما در تجلیل از انقلاب سفید
رسید . توفیق شما را آرزو داریم .

سپاهی دانش قریه خلیفه حصارا بهر
آقای برات راحتی متخصص به آشنا یک
غزل و چند رباعی از سروده‌های خود
را برای ما فرستاده‌اند که نمونه‌هایی از
آنها نقل میشود :

تا گرفتار تو و آن رخ ماهت شده‌ام
رهر و دلشده و خسته براهت شده‌ام
«آشنایم» نعمت ، غصه فراوان دارم
محو زیبایی چشمان سیاهت شده‌ام

مرا دیوانه گر کردی تو کردی
ز شهر خود بدر کردی تو کردی
چومجنون رهرو صحرا نبودم
جوانیم را هدر کردی تو کردی

آقای قدرت‌الله ثابت آموزگار
سپاهی حوزه شهرستان لاهیجان - مقاله
شما در مورد چشمنهای دوهزار و پانصد
ساله شاهنشاهی ایران رسید - با اظهار
تشکر امیدواریم بتوانیم بموقع آنرا در
نشریه مخصوص منتشر سازیم .

سرکار سپاهی دانش محمد جواد عبدی

۱- آدرس مابصراحت در شماره‌های پیش و در این شماره منعکس است و باز هم برای اطلاع کامل شما در اینجا تکرار می‌کنیم :

تهران - خیابان استخر - سازمان سپاه دانش - اداره روابط عمومی و انتشارات .

۲- شگفت به حیوانات از صفات عالی انسانی است و ایرانیان همواره باین صفت آراسته بوده‌اند . چه در دین قدیم ایرانی و چه در دین اسلام ترجم و مهربانی نسبت به حیوانات خاصه حیوانات اهلی که مددکاران و دستیاران انسان در زندگی هستند با تاکید تمام توصیه شده است - با ملاحظه و مهربانی روستائیان را باین مسائل آشنا کنید و مجلات «حمایت حیوانات» را که پستی برای شما می‌فرستیم از اداره آموزش و پرورش دریافت و بین آنان توزیع کنید .

۳- معمولاً برنامه‌های اصلاحی شما در سطح ده با معاضدت برادران سرباز شماسپاهیان بهداشت و آبادانی و ترویج و همکاری دیگر ادارات که در روستاها فعالیت دارند اجرا میشود و وقتی همه بگویند و همه بخواهند بی شک نحوه فکر و عمل روستائیان در امور بهداشتی و عمرانی روستا تغییر خواهد کرد بهر حال با ملاحظه و مهربانی اقدام کنید و با توجه باینکه «هیچ سلاحی علیه مهربانی وجود ندارد» موفق خواهید شد .

۴- چنانچه روستای (سنگلی) واجد شرایط قانونی باشد و خانه انصاف در آن تشکیل شود - کمتر در موارد اختلاف بشما مراجعه خواهند کرد - و بهر حال شما باید بدون اینکه بصحنه اختلاف نظرها کشیده شوید - با کمک ریش سفیدان ده بنحویکه بی نظری و بی‌غرضی شما کاملاً آشکار باشد طرفین را بر رفع اختلاف و مصالحه و دوستی دعوت کنید اگر توفیق حاصل نکردید مراجع قانونی برای رسیدگی به دعاوی وجود دارد .
* آقای علیرضا شفیعی مطهر آموزگار دبستان بیدگل - مقاله سرکار رسید - احساسات بشر دوستانه و ملی شما قابل تحسین است توفیق روزافزون شما را آرزو داریم . لطفاً بهمکاری خود با ما ادامه دهید .

* سرکار سپاهی دانش رضاضائفی - سعی بفرمائید عکسهائی که برای درج در مجله می‌فرستید روشن و شفاف باشد تا کلیشه و چاپ آن میسر گردد .

* آقای عبدالکریم آق‌آتابای عضو کلوب سپاه دانش دبیرستان سعدی گنبدکاووس - از توجه شما متشکریم - مطالب راهنمایانه در زمینه جمع‌آوری فلکلور مردم ایران منتشر خواهیم کرد .

* آقای ابوالقاسم رحمانی - نامه و مقاله سرکار واصل و به هیات تحریریه فرستاده شد .

* سرکار سپاهی دانش احمد شاملو - مطلب فلکلوریک شما درباره (رسم کوسه شدن چوپانان در موقع بیکاری) به هیئت تحریریه فرستاده شد - سعی بفرمائید لغات و اصطلاحات

اینگونه مطالب با اعراب کامل و دقیق و اگر ممکن باشد با حروف لاتین تهیه گردد - بهر حال از شما ممنونیم لطفاً همکاری خود را با ما ادامه دهید .

* آقای جلیل پرکار دبیر هنرستان لتمان مراغه - مقاله سرکار واصل گردید - بموقع از آن استفاده خواهیم کرد از همکاری سرکار متشکریم .

* آقای مجید محمدی پور آموزگار سپاهی حوزه شهرستان گرمسار - تجربیات شما را در امر همکاری ثمربخش با مردم روستاها در اختیار همکارانتان خواهیم گذاشت - علاقه شما را نسبت بوظائف «معلمی روستاها» میستائیم .

* آقای رحمت‌الله حق پرست آموزگار دبستانهای بخش جرقویه - آری برستی (سرموقیت ایمان و اعتقاد بخداست) و موقیت همه همکاران را در مایه ایمان و اعتقاد بخداوند آرزوی می‌کنیم .

* سرکار سپاهی دانش یدالله سیدی - مقاله شورانگیز شما زیر عنوان (لژیون خدمتگزاران بشر در خدمت مردم دردمند جهان) را با خوشوقتی دریافت داشتیم - امیدواریم بنحوشایسته از آن استفاده کنیم .

این دوستان نیز مقالاتی برای ما فرستاده‌اند که همکاری آنان موجب تشکر هیات تحریریه ماهنامه سپاه دانش است و امیدواریم پاهمین علاقه همکاری خود را با ما ادامه دهند از مقالات آنان بتدریج استفاده میشود .

آقای سید احمد حمزوی راهنمای تعلیماتی بخش اهر - سپاهی دانش خانم شفا بخشی شاغل خدمت در روستای دیرج علیا حوزه شهرستان مرند - آقایان محمد حسین فیروزکوهی و عباسعلی آویشی آموزگاران حوزه شهرستان زابل خانم خدیجه

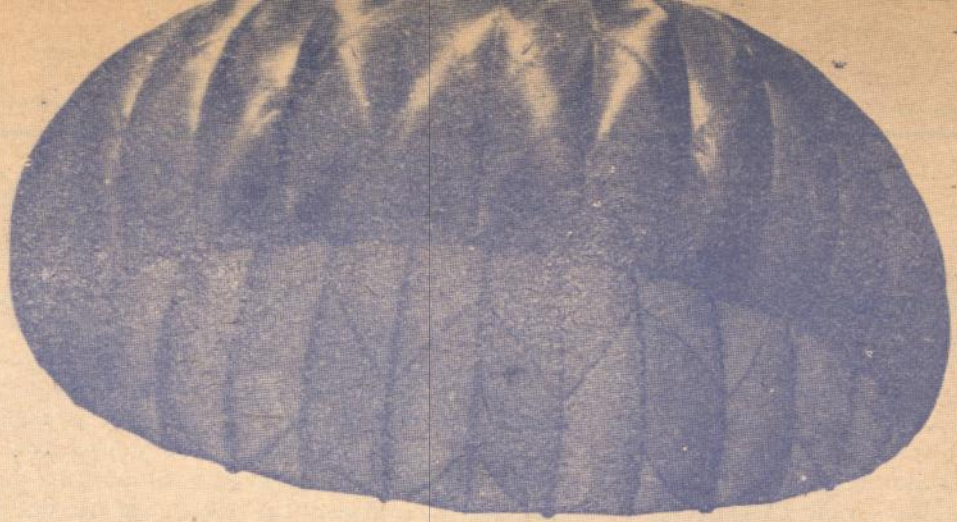
سامع سپاهی دانش حوزه شهرستان شهرضا - آقای قاندها آموزگار حوزه شهرستان شهرضا - آقای سید حسین احمدی از حوزه شهرستان اورامانات - سپاهیان دانش فاطمه مستقیمی خدیجه اسلامیه - سرور دیناریان - رحمت‌الله فیروز آبادی از حوزه فرمانداری کل یزد - سپاهیان دانش هوشنگ ملکی

وحسین فاروقی از حوزه شهرستان آستارا - آقای داوه جعفریان آموزگار سپاهی حوزه شهرستان تفرش آقای محمد نائینی شهابی آموزگار حوزه شهرستان صومعه‌سرا - آقای محمد رضا صیباد از باش‌محله آستارا - آقای حسن کریم

نژاد مربی آموزشگاه سپاه دانش پادگان مراغه - سپاهی دانش زهرا شهیم شاغل در قریه فاروق شهرستان شیراز - سپاهی دانش نجات‌الله خزائی از حوزه شهرستان اصطهبانات - آقای بیژن کریمی آموزگار سپاهی بخش اقلیدفارس - آقای فرج‌الله

مسنن آموزگار سپاهی قریه نظرآباد - آقای گل آقا محمدی آموزگار دبستانهای ایران شهر - سپاهی دانش حسین خیاط قوامی شاغل در قریه از ناده شهرستان ملایر - آقای محمد

نوروزی راهنمای تعلیماتی شهرستان گرمسار سپاهی دانش زهرا پوینده از قریه علی آباد ماهان کرمان



پیش آهنگی هوایی

- فضانوردی از احتیاجات حتمی بشری است .
- فضانورد باید شجاع دقیق و چالاک باشد .
- فضانوردی برزگترین مسئله روز از لحاظ اقتصادی و نظامی است .



سایه‌بان عزیز

در شماره‌های قبل و یا در زمان آموزش در مراکز آموزشی با اصول تربیت پیش-آهنگی آشنا شده‌اید، و مطلع هستید که تربیت پیش‌آهنگی در مراحل مختلف که با سنین نونهالان و جوانان کشور بستگی دارد دارای برنامه‌های خاصی است.

فعالیت پیش‌آهنگی هوایی که از مرحله جویندگی و سیاری دختران و پسران شروع می‌گردد به جوانان ۱۴ الی ۲۴ ساله اختصاص دارد.

در دنیای امروز فضاوردی از احتیاجات حتمی بشری محسوب میگردد و این پدیده علمی که تا چندی پیش فنی خاص محسوب میشد اکنون بکلی تغییر شکل داده و بزرگترین مسئله روز از لحاظ اقتصادی و نظامی بشمار میرود.

در دنیای امروز، فاصله شهرها و کشورها نسبت بهم کوتاه گردیده است. در عرض چند ساعت می‌شود کره خاکی را بوسیله هواپیما دور زد سخت‌ترین بیمارستانهای شهرهای بزرگ به عالیترین بیمارستانهای شهرهای بزرگ رسانید، خشکسالی و آفت‌زدگی را نابود ساخت و قحطی‌زدگان و سیل‌زدگان و بلازدگان را یاری نمود. چه پدیده‌ای از این بهتر می‌تواند باشد؟ هواپیمائی یکدنیا شور و شوق و جنب‌وجوش برای جوانان همراه دارد و پیش‌آهنگان جوان نیز باقتضای سن خویش بدنبال این شور و هیجان می‌روند و در این مرحله آموزش‌رفته‌های مختلف هواپیمائی این‌حس را در آنان ارضاء می‌نماید و در ضمن جوانان

با استعداد را برای ورود بسازمانهای هواپیمائی کشور آماده می‌سازد.

برنامه تعلیمات پیش‌آهنگان هوایی به مرحله تقسیم می‌شود:

۱- هواپیمای مدل ۲- چتر بازی ۳- خلبانی با هواپیمای بدون موتور (کلایدر)

۱- هواپیمای مدل

بطور کلی تمام سازندگان هواپیما در دنیا، از روی هواپیمای بزرگ و عظیم خود مدل‌های کوچکی تهیه می‌کنند که از نظر اصول ساختمان با نوع بزرگ آن یکی است اما چندین هزار برابر کوچکتر میباشد. در این قسمت از آموزش پیش‌آهنگان با ساختن این نوع هواپیماهای کوچک به اصول ساختمان و موتور و تعادل پرواز آشنا می‌شوند و این برنامه شامل چهار قسمت است.

۱- پرواز هواپیمای کشی که نیروی محرکه آنها باکش است.

۲- هواپیمای کنترل لاین که کنترل پرواز آنها توسط واسطه‌ای در زمین انجام میگیرد.

۳- هواپیمای فری فلایت یا پرواز آزاد.

۴- رادبو کنترل که در داخل هواپیما گیرنده‌ای نصب شده که با دستگاه فرستنده‌ای که در زمین است هواپیما در جهت‌های مختلف کنترل و هدایت میشود.

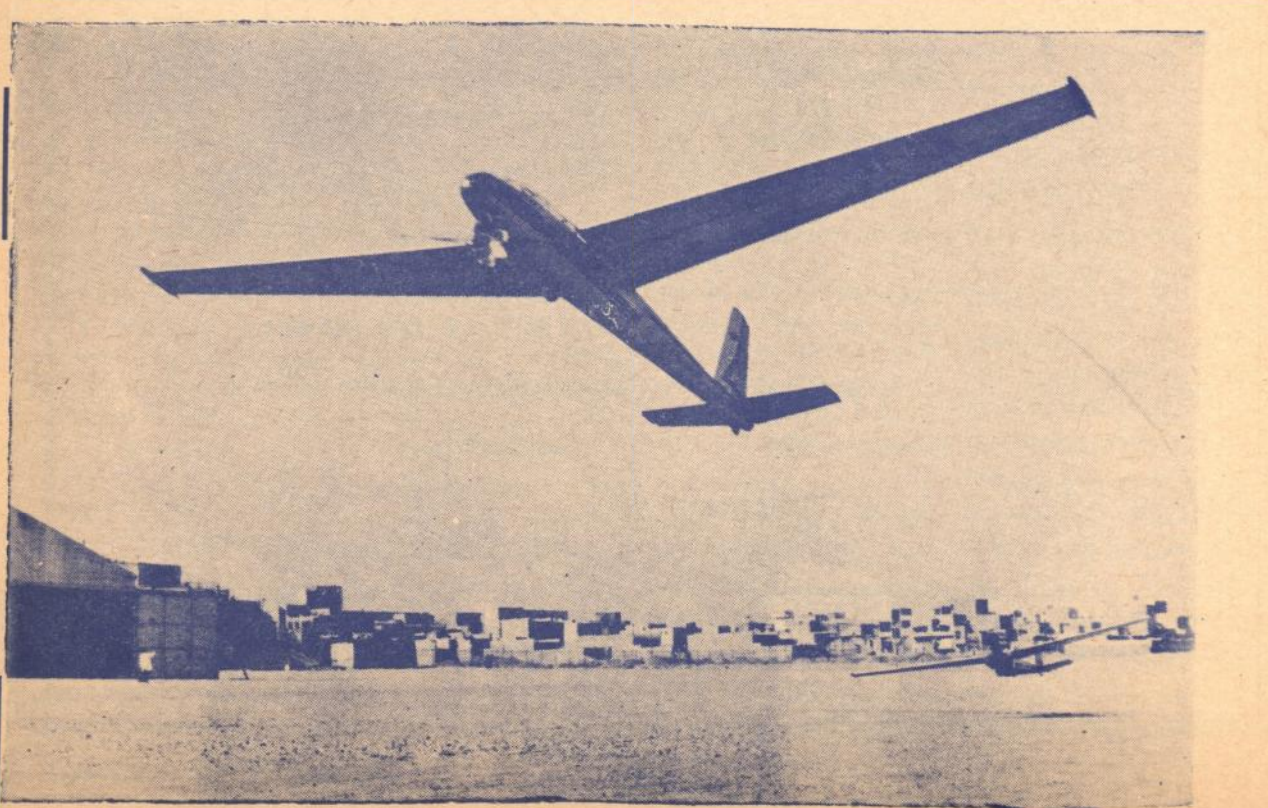
۲- آموزش چتر بازی
این برنامه به پیش‌آهنگانی اختصاص دارد که سن آنها از ۱۸ سال بیلا است.

پیش‌آهنگان هوایی که سن آنها از ۱۸

سال تجاوز نماید پس از گذراندن يك دوره آزمایشات پزشکی و ورزشی دوره آموزش ۱۸۹ ساعته خود را در مرکز آموزش فنون هواپیمائی کشوری ایران تحت نظر آموزشگاه چتر بازی آغاز می‌کنند این برنامه در ساعات خارج از برنامه درسی دبیرستانهای آنها تنظیم میشود. پیش‌آهنگانیکه دوره آموزش خود را با موفقیت پایان برسانند، طی ۵ پرش باچتر اتوماتیک موفق بدریافت پایان‌نامه چتر بازی از مرکز آموزشی فنون هواپیمائی میشوند و اجازه دارند نشان چتر بازی را بسینه خود نصب نمایند. در حال حاضر اکثر پیش‌آهنگان هوایی تهران دوره چتر بازی را پایان رسانیده‌اند.

۴- آموزش هواپیمای بدون موتور که به (کلایدر)

هواپیمای بدون موتور که به (کلایدر) معروف می‌باشد هواپیمائی است معمولی که فاقد موتور است البته این نوع هواپیما تفاوت‌های کوچکی با هواپیمای مسافری و جنگی دارد، اصول پرواز آن با هواپیمای معمولی مشابه است این نوع هواپیما در آموزشگاه کلایدر در دوشان تپه موجود میباشد، این آموزشگاه مرکز آموزش برای پیش‌آهنگان هوایی تهران و سایر شهرستانها و برای عموم جوانان علاقمند کشور است اصول آموزش این هواپیما بسیار ساده و هیجان‌انگیز است. آموزنده باید قدری شهامت و سرعت انتقال و حضور ذهن داشته باشد. البته نمیتوان با مطالعه این مقاله مطالب کلی آموزشی و نحوه تعلیمات با این هواپیما را توجیه نمود، بلکه باید از نزدیک با این گونه برنامه‌ها آشنا شد.



خصوصیت هنر و فرهنگ ایرانی در اینست که دل‌ها را بهم نزدیکتر می‌کند و از فاصله‌ها میکاهد.

از : ایرج صدقی

می‌توان در پرتو آن ایده‌ها و آرمان‌های بکرو نوظهوری را جامه عمل پوشانید اگر چه هر یک از سپاهیان انقلاب در روال کار خود میسر و نامی‌شگر برنامه‌ای خاص و پیش‌بینی شده هستند و نمی‌توان کار یکی را بر دیگری مرجع پنداشت ولی این اصل قابل قبول را هم نمی‌شود انکار کرد که در بالا بردن راندمان کار، افزایش میزان پیشرفت و حصول نتیجه مطلوب تشکل و اشتراک مساعی، معقول تر و ضروری تر از تفرقه و تفرد است. از آنجائیکه هدف اصلی از تشکیل سپاهیان انقلاب تعمیم فرهنگ، بهداشت، نوسازی، تعاون و بهره‌گیری از مواهب خدادادی و اجتماعی است ما بعنوان پیشقدم و پیشاهنگ در این رسالت اجتماعی و با الهام از اندیشه رهبر خردمند دست امید و استیجابت بسوی دیگر سپاه‌های انقلابی گشاییم تا با هم یاری و همکاری بتوانیم آهنگ این حرکت را در سطوح اجتماعی روستا-ها سریعتر سازیم.

سرشت پاک ایرانی خصوصیتی دارد که این خصوصیت را همیشه بعنوان عالیترین مظهر موجودیت و شریف‌ترین خصیصه جامعه پسنده انسانی دنبال می‌کند که آنرا باید دردوری وجدائی از تک روی و خودخواهی

او پنداشت. وحدت نوع بشر در جامعه یکدست و یک پارچه ایرانی با حس همدردی و نوع‌پروری در عمق اندیشه‌های مردمش حکایتی است که از سرنوشت و سرشت لاینفک قوم آریا و آریائی‌بارمغان مانده است که عدم تأثیر جریان‌های تند تاریخی و عدم امکان از هم-پاشیدگی و گسیختگی نظام اجتماعی ما در اعصار و قرون پشت‌سر گذاشته شده شاهد گویائی است که باین واقعیت صحنه میگذارد.

بنای تازه‌ای کساخته ایم و برج عاجی که در آن تخیلات و رؤیا-های ما شکل و طرح پذیرفته‌اند، حاصل همین وحدت نظر، همین وحدت عمل، همین بنیان یک پارچگی انسانی و اجتماعی و همین تراکم نیروهای خلاقه است. امید اینست که بمقتضای زمان و مکان در آینده‌ای نزدیک از هرگونه کوششی برای استقرار و تقویت این حس معاضدت و هم‌بستگی فروگرار نشویم و با قاطعیت و براساس همین خط مشی پسندیده و نیکو، نیروهای سازنده و خلاقه خود را در تجلی مظاهر انقلاب امتزاج و تلفیق دهیم.

ایرانی را در پیشگاه تعقل و تعمق به قضاوت بنشانیم می‌بینیم که هدف از آمیزه فرهنگ و هنر ایرانی قطعاً در این بوده که دل‌ها را بهم نزدیک و نزدیکتر سازد و از فاصله‌ها نیز کاسته و کاسته تر گرداند.

فرهنگ و هنر سرزمین ما چهره‌ای و نشانه‌ای دارد که همیشه دیوار زمان را می‌شکند تا مظاهر فکری و علم و ادب خود را در خدمت تمام بشریت قرار دهد که در این راه باید گفت نوعی وحدت عمل، اشتراک مساعی و حس تعاون و هم-بستگی میان گروه‌های اجتماعی مردم ما حکم فرمائی دارد.

نتیجه حاصله اینست که در هر پدیده اجتماعی و در بنیان هر فرم اجتماعی باید ضابطه و معیاری منسجم پاندرمیانی کند و حکمیت نماید و الا هرگونه تک‌روی و خودخواهی بالمآل به دیررسی و دیربایی منتهی خواهد شد.

اوامر شاهنشاه مبنی بر همکاری سپاه دانش در ایجاد و هم بستگی بیشتر با سپاهیان انقلاب (بهداشت-ترویج و آبادانی) گسترش و توسعه طرح انتشاراتی و خصوصاً بنیان وحدت وظیفه در برنامه‌های همه جانبه، دورنمای امید بخشی را ترسیم می‌کند که بطور قطع از ترکیب تمدن مادی و مبنای معنوی همیشه اساس مدنیت یک کشور شکل و فرمی گیرد تا آینده اینای آن تحت این شرایط بسوی تکامل رهبری شود. باید معترف بود که هیچگاه پیشرفت مادی صرفاً و به تنهائی قادر نیست تا سعادت واقعی جامعه بشری را تأمین و تضمین نماید، بلکه روح انسان همیشه و در هر حال نیازی میرم به مسائل معنوی و فرهنگی دارد. ریشه کهن سال فرهنگ ما اصل و منشائی عالی و اصل و گوهری گرانبها دارد که از بدو موجودیت نیازهای روحی قوم ایرانی را برآورده است. ولی سوق نظام گیتی بسوی تکامل‌های نوین و چشم گیر زمینه‌ای برای انباء بشر فراهم ساخته که هر نسل و هر قوم از دنیای درونی خود و حتی دنیای ملموس و صوری خود آنچنان توقعاتی دارد که خیال و حقیقت را در ترازوی منطق و عقل یارای مقایسه و برابری با هم نیست. جامعه‌ای که آرزوی آنرا داریم، جامعه‌ایست که باید مجهز به فضیلت انسانی و سرشار از عدالت و مساوات اجتماعی و از سوی دیگر آراسته به علم و دانش و فرهنگ باشد. حال اگر با چنین توقع و برداشتی بخواهیم نهاد جامعه



میدانید که...

مرد آوری ناصر انقطاع

✧ نیمقراطیس یونانی نخستین کسی بود که اعلام داشت که کاشان از تعداد فراوانی ستارگان کم نور تشکیل شده و این نظریه را در حدود ۴۰۰ سال قبل از میلاد مسیح ابراز داشت ؟
 ✧ «ارستارخوس ساموسی» منجم و ریاضی-دان یونانی نخستین کسی بود که نظریه گردش زمین بدور خورشید و گردش ماه بدور زمین را ابراز داشت و در ۲۸۰ سال قبل از میلاد مسیح این نظریه را بیان داشت ؟
 ✧ نخستین کتاب چاپی در سال ۸۴۸ میلادی در چین چاپ شد و پس از ۵۵۰ سال گوتنبرگ چاپ فلزی را بصورت امروزی اختراع کرد ؟

✧ نخستین کشتی که برگرد زمین مسافرت کرد بنام ویکتوریا بود که با فرماندهی مازلان در تاریخ ۲۰ سپتامبر ۱۵۱۹ از اسپانیا حرکت کرد و در شش سپتامبر ۱۵۲۲ (سه سال و چهارده روز کم) بازگشت و آیا میدانید که در طول مسافرت، مازلان فوت شد و بقیه مسافرت را «خوان سباستیان» فرماندهی میکرد ؟

✧ نخستین بالن توسط برادران مونگولفیه ساخته و در ۵ ژوئن ۱۷۸۳ در فرانسه به هوا رفت و این نخستین مصنوع دست بشر بود که به آسمان میرفت ؟

✧ نخستین پرواز انسان با آسمان نیز در ۲۱ نوامبر همان سال (۱۷۸۳) در فرانسه اتفاق افتاد ؟

✧ نخستین بار بشر در ۲۲ اکتبر ۱۷۹۷ با چتر نجات از ارتفاع ۲۰۰ متری بزمین پرید و نام این انسان «ژاک کارنر» بود ؟

✧ نخستین انسان هائی که بقله اورست یعنی بلند ترین نقطه دنیا پای نهادند «سرادموند هیلاری» و «تسنینگ نورگی» بودند و این واقعه در ۲۹ مه ۱۹۵۳ رویداد ؟

✧ اولین پرواز یکسره بدور جهان توسط سه فروند هواپیمای بمب افکن امریکائی انجام شد و مدت پرواز ۴۵ ساعت و ۱۹ دقیقه بود و این واقعه در ۱۸ ژانویه ۱۹۵۷ رویداد و آیا میدانید که این هواپیماها حتی در آسمان سوخت-گیری کردند ؟

✧ اولین قمر مصنوعی بنام «استپوتنیک» در چهارم اکتبر ۱۹۵۷ از طرف دانشمندان شوروی بفضا پرتاب شد و این نخستین مصنوع دست بشر بود که قوانین زمین جاذبه را زیر پا گذارد و از جوزمین خارج شد ؟

زبان آموزی در کلاس اول ابتدائی

همکاران گرامی برای اینکه در کار تدریس نونهالان دچار اشکالی نشوید و بازحمت کمتر به نتیجه بیشتر برسید توصیه میکنیم این مطالب را با دقت بخوانید و با آمادگی کامل به تدریس کتاب اول بپردازید . یقین داریم که با توجه به این توصیه در کار خطیری که بر عهده گرفتهاید توفیق خواهید یافت .

نکتهای که لازم به یادآوری میباشد اینست که در کار تدریس هرگز عجله نکنید و تا زمانیکه اکثر شاگردان درس قبلی را خوب یاد نگرفتهاند بتدریس درس تازه نپردازید زیرا مطالب مثل حلقههای زنجیر بهمیدرگر مربوطند و چنانچه مطالب قبلی خوب آموخته نشود مطالب بعدی را خوب نخواهند فهمید .

عواملی چند در زبان آموزی (خواندن و نوشتن) موثر است که برای اطلاع همکاران گرامی بطور اختصار بیان میشود :

۱ - عامل رشد - رشد جسمی و ذهنی در خواندن و نوشتن بسیار موثر است بنا بر این اگر طفلی در نوشتن یا در خواندن ضعیف باشد نباید او را بی استعداد پنداشت . معلم خوب آنست که با حوصله و دقت کافی وضع کلی دانش آموز را مورد مطالعه قرار داده و نتیجهگیری کند که آیا به مرحله رشد خواندن و نوشتن رسیده است یا نه ؟

۲ - رغبت نو آموزان - یکی از عوامل موثر پیشرفت درسی دانش آموزان ایجاد رغبت در آنان می باشد در این مورد کار و رفتار معلم با نوآموزان حائز کمال اهمیت است و باید معلم محیطی دوستانه و صمیمی بین خود و شاگردانش بوجود آورد تا دانش آموزان با شوق بیشتری به تحصیل بپردازند . لازم به یادآوری است که تنها اظهار محبت برای تشویق و پیشرفت دانش آموزان کافی نیست بلکه باید این محبت با راهنماییهای دقیق و انضباط صحیح توأم باشد تا دانش آموزان با اعتماد و علاقه کامل تذکرات معلم را بپذیرند .

۳ - خانه و خانواده - در منازلی که رادیو و انواع اسباب بازیها وجود دارد طبعاً طفل به آنها سرگرم میشود و برای خواندن و نوشتن وقت کمتری صرف میکند . با سواد بودن پدر و مادر نیز در پیشرفت تحصیلی دانش آموزان تأثیر بسزائی دارد خانوادههایی که افراد آن باسوادند بهتر و دقیق تر به وضع درسی بچههایشان می رسند . بنابراین اگر معلمی احساس می کند که بعضی از شاگردانش کمتر کار میکنند و آتظوریکه شاید و باید وظایف محوله و تکالیف خود را مرتب انجام نمیدهند باید با اولیاء آنان تماس گیرد و علت را کشف و برطرف سازد .

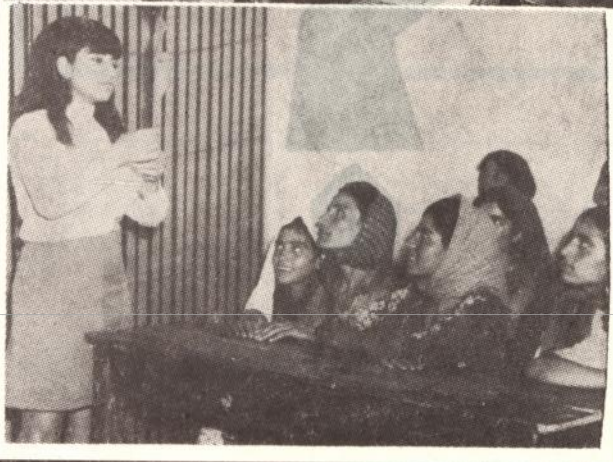
۴ - وسایل کمک آموزشی - اگر در تعلیم خواندن و نوشتن معلم فقط از کتاب درسی استفاده کند نباید منتظر باشد که اطفال تحت تعلیم او پیشرفت کلی در خواندن و نوشتن حاصل نمایند معلم خوب کسی است که از وسایل کمک آموزشی در زبان آموزی کمک بگیرد .

روش مستقیم :

در استانهای آذربایجان ، کردستان ، سیستان و بلوچستان ، لرستان و بطور کلی در مناطقی که مردم به لهجه محلی صحبت میکنند کار معلم در آموزش زبان فارسی بسیار مشکل است . بهتر است روش کار معلم در این قبیل مناطق باین نحو باشد .

در یاد دادن نام فارسی اشیاء باید سعی شود که در صورت امکان عین اشیاء یا شکل آنها به نوآموزان نشان داده شود . بطور مثال اگر بخواهیم کلمه (نان) را به بچههای آذربایجانی تعلیم دهیم بهتر است نان را بکلاس درس ببریم و توجه شاگردان را به آن جلب کنیم و با اشاره به آن و تلفظ و تکرار کلمه نان از حافظه سمعی و بصری شاگردان برای یاد دادن کلمه (نان) استفاده کنیم مسلماً اگر بشاگردانی که بلهجه ترکی گفتگو می کنند بگوئیم (نان) یعنی (چرک) اثر این نوع تعلیم نسبت به روش مستقیم بسیار ضعیف خواهد بود .

بطور کلی در روش مستقیم باید خود شیئی مورد نظر یا تصویر آنرا

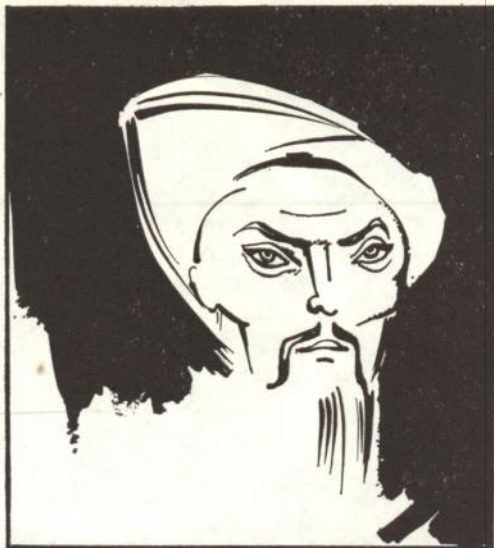


بکلاس درس ببریم و با اشاره بآن کلمه را چند بار تکرار کنیم و از شاگردان هم بخواهیم که بازگو کنند تا خودشان تشخیص دهند که منظور چیست . در مورد افعال و ضمائر نیز بهتر است از ایما و اشاره برای یاد دادن و تفهیم استفاده شود .

دوره آمادگی :

شک نیست که اگر بمجرد ورود طفل شش ساله بمدرسه بخواهیم به تدریس الفبا به پردازیم و درس اول کتاب را شروع کنیم نوآموز در اثر عدم آمادگی ذهنی و روحی و جسمی نه تنها چیزی یاد نمیگیرد بلکه نسبت به مدرسه و درس احساس ترس و بیگانگی می کند و این امر اثر بدی در روحیه او میگذارد که در پیشرفت تحصیلی او نیز بسیار موثر است . برای رفع این مشکل يك دوره آمادگی برای معلم و شاگردان لازم است . این دوره برای معلم از این لحاظ اهمیت دارد که در فرصتی مناسب يك شاگردان کلاس خود را بشناسد و خصوصیات هر يك را دریابد و همچنین مقدمات کار تدریس را آماده کند . بشاگرد نیز در این دوره فرصت لازم داده خواهد شد تا با محیط مدرسه و کلاس درس خو بگیرد و حواس مختلف موثر در یادگیری او با بکار بردن روشی مناسب و صحیح بتدریج تربیت و تقویت شود .

در این دوره مهمترین کار معلم بکار انداختن چشم ، گوش ، زبان و دست شاگرد در مسیر صحیح آموزش است و برای رسیدن به این هدفها وسیله کار معلم ۱۲ لوحه رنگی است که بطور جداگانه و به اندازه بزرگ در اختیار او قرار گرفته و همچنین در اول کتاب برای استفاده نوآموزان چاپ شده است .



آخرین مغول

نوشته‌ی: عبدالحسین نوائی

هر چند بر اثر ضعف نفس سلطان محمد خوارزمشاه ایران در جنگ خونین وحشیان تاتار افتاد لیکن قوم ایرانی که همه وقت آزاد و آزادمش زیسته بود نمی توانست تسلط مستی مردم دور از تمدن و ادب را بر خود هموار نماید به همین جهت از یک طرف ایرانیان با ورود به دستگاه حکومتی مغول به عناوین مختلف وزارت و صدارت و مناصب استیفا و انشا و غیره قوم مهاجم را تحت نظارت خود گرفت و از طرف دیگر دلیران و آزادمردان این سرزمین در گوشه و کنار برای خود تشکیل حکومت‌های محلی دادند. البته تا موقعی که دولت مغول هنوز نیرومند بود حکام محلی آن‌طور که دردل آرزو داشتند: آزاد نبودند و تنها وقتی به آزادی و استقلال رسیدند که دولت مغول در سراسر ایران انحطاط افتاد.

پس از مرگ سلطان ابوسعید آخرین پادشاه مغول (۷۳۶ - ۷۱۶ هـ) چون وی فرزند ذکوری نداشت حکومت مغول دستخوش انقلابات و اغتشاشات گردید و در همین موقع بود که سلسله‌های محلی ایرانی قدرت یافتند تا آن جا که توانستند آخرین بقایای تسلط مغول را براندازند. از میان کسانی که سعی داشتند هنوز قدرت مغول را حفظ کنند معروفتر از همه شاهزاده طغا تیمورخان بود که در خراسان حکومت داشت وی با این که مردی کم خرد و کم هوش و سبک مغز بود همیشه خواب تسلط بر ایران زمین می‌دید. اما دیگر وقت گذشته بود چه در ناحیه سبزوار سلسله‌ای کوچک ولی سرفراز و مغرور، از میان مردم برای درهم شکستن قدرت تاتار ایجاد شده بود که مرکز وجود خارجی آن در ایران بر نمی‌تافت. این سلسله کوچک در تاریخ ایران به نام سرداران خوانده شده است. این سلسله از چند لحاظ اهمیت داشت.

اولا افراد این خاندان و کسانی که از این سلسله عنوان امارت یافتند همه شیعی مذهب بودند در حالی که سایر حکومت‌های محلی همه مذهب تسنن داشتند.

ثانیا افراد آن از میان مردم عادی برخاسته بودند. نه از نژاد شاهان قدیم بودند نه چنین آغیهای داشتند.

ثانیا کینه فراوانی نسبت به مغولان ابراز می‌نمودند در حالی که سلسله‌های محلی دیگر مثل آل مبارزو ل کرت و آل اینجو کم و بیش نسبت به دستگاه حکومت مغول و امرای تاتار اظهار اطاعت و کرنش می‌کردند.

در باره کینه فراوان این مردان میهن پرست شاعری چنین گفته: **گر خسرو کرت بر دلیران نژدی با نغی پیل گردن شیران نژدی از بیم سنان سرداران تا حشر یرگ دیگر خیمه به ایران نژدی**

البته در این ابیات اشاره تاسف آوری به جنگ خاندان کرت با سرداران و شکست سرداران شد و مختصراً شرح آن چنین است که امیر معزالدین حسین کرت با امیروجیه‌الدین مسعود سرداری در افتاد و در جنگ زاوه او را شکستی سخت داد و این جنگ داخلی و برادر کشی موجب تصنیف هردو گردید.

در باره نام این سلسله نوشته‌اند که پیشوای آنان عبدالرزاق باشتینی گفته بود ما در برابر دشمنان یا پیروز خواهیم شد یا سر خود را برادر خواهیم دید. ولی تحقیقات تاریخی و ادبی نشان می‌دهد که کلمه سردار که در بعضی کتب مثل ظفرنامه شرف‌الدین علی‌یزدی همه جا به صورت سردال ضبط شده به معنای مرد دلیر است و تصادفاً همه افراد این خاندان از مردان دلیر و نیرومند بوده‌اند و اغلب آنان عنوان «پهلوان» داشته‌اند. خواجه یحیی کراوی یکی از این مردمان بود که با طغاتی‌مورخان در افتاده بود. طغا تیمورخان برای تحکیم قدرت خود می‌خواست که خواجه یحیی را به اطاعت خویش در آورد و دلاور سردار هم زیر بار نمی‌رفت چندین بار امیر مغول پیغامهای تلخ و شیرین داد ولی خواجه یحیی اعتنائی نکرد.

روزی خواجه یحیی در مجلس خاص خود نشسته و به صحبت پهلوانان دستگاه حکومتی خود گوش فرا داشته بود و مجلس خاصی داشت گرم و پر شور. در این هنگام حاجب به درون آمده اظهار داشت که پیک

خراسان بردارست و از طغاتی‌مور پیغامی آورده است. خواجه یحیی از این که باز پیغامهای تهدید آمیز و توخالی طغا تیمور، آن هم در چنین وقتی بساط گرم او را به هم زده است سخت خشمگین شده گفت این مغول بچه هنوز نمی‌داند که آن روز که آنها توانستند به ایران هجوم کنند و شهرها را آتش بزنند و زنان و مردان را از دم تیغ بگذرانند نه از این جهت بود که دلیران این سرزمین مرده بودند بلکه از این جهت بود که سلطان محمد خوارزمشاه ترسید و در برابر خطر نایستاد و به حرف پسرش سلطان جلال‌الدین گوش نداد و سپاهش را متفرق کرد و الا مرکز این تنگ‌چشمان بی‌آزم خونخوار نمی‌توانستند به خاک مقدس وطن ما پای گذارند.

یکی از حاضران گفت حالا از این سخنان گذشته. ولی این مغول پرمدها چه می‌گوید؟

خواجه یحیی گفت او چنین می‌پندارد که ما بار دیگر از آنان اطاعت خواهیم کرد و به اصطلاح خودشان در ایل در خواهیم شد. تا حالا که سه بار از این پیغامها فرستاده و همه را من رد کرده‌ام ولی او همچنان سماجت می‌کند.

حاجب که در سراسر این مدت سکوت کرده بود گفت در باره قاصد خراسان چه می‌فرمائید؟

خواجه یحیی گفت اگر نه این بود که کشتن سفیر گناه و از جوانمردی بدور است او را می‌کشتیم تا اربابش دیگر هوس نامه پراکنی نکند. بگو بیاید. قاصد خراسان به درون آمد و عرض ارادت کرد و باحالی نیمه مغرور و نیمه وحشت زده نامه‌ای از زیر لباس خود در آورده به خواجه یحیی داد.

دلاور سرداری نگاهی به نامه کرده گفت عجب. طغاتی‌مور تا حال به نثر می‌نوشت و مارد می‌کردیم اما این بار تصور کرده که اگر بدشمر بنویسد فوراً ما نامه را بر سر می‌نهیم. کار جنگ و سلطنت با شاعر سامان نمی‌گیرد قدرت و جسارت می‌خواهد. کار قلم‌زنان دیگر است و کار

شمشیرزنان دیگر .
آن هم چه شعر ادعایمیزی چه لاف و گزافی . مگر خان که حالا به
شعر و شاعری افتاده در شاهنامه نخوانده است که
فرستاده گفت ای خداوند رخس به دشت آهوی ناگرفته میبخش
از میان حاضران ابوبکر شغانی که از دیگران جسورتر و دلاورتر
بود گفت آیا ممکن است امیر نامه را بخوانند تا ما هم از خان مغول
شعری شنیده باشیم .
خواجه یحیی گفت چرا گوش کن . اما زیاد نیست . خاطر خان زیاد
مشغول بوده و نتوانسته بیش از این نامه نگاری کند .
خان نوشته است :

گردن بنه جفای زمان را و سرمکش

کار بزرگ را توان داشت مختصر
سیمرغ وار چون نتوان کرد قصه قاف
چون صعوه خرد باش و فروریز بال و پر
بیرون کن از دماغ خیال محال را
تا در سرت نشود صد هزار سر

آری خان به ما نوشته که با او در نیفتیم و از او اطاعت کنیم و در
برابر او که چون سیمرغ زورمند و قوی پنجه است چون گنجشک بلرزیم .
ما خیال محالی نداریم که از دماغ بیرون کنیم . این جازادگاه ماست
پدران و مادران ما در این سرزمین بدنیا آمده پرورش یافته و در همین
خاک مقدس مدفون شده اند . ما نیز چنین خواهیم کرد . این سرزمین
مال ماست و نمی خواهیم باجنبی بدهیم . تا جان داریم ایستاده ایم و
همانطور که پهلوان عبدالرزاق گفت : به مردی سرخود را برداردیدین
هزار بار بهتر که به فامردی مردن .

قاصد که ایستاده بود و با ترس و لرز به این دلاوران از جان گذشته
مغرور و بلند نظر می نگریست با صدائی لرزان گفت آیا جوابی برای خان
نمی فرمائید ؟

خواجه یحیی گفت هر چه شنیدی به او بگو . از جانب ما و کیایی .
قاصد کرنشی کرد و خواست خارج شود که خواجه یحیی او را فرا
خواند و گفت خان نامه نوشته آن هم به شعر . بهتر است با او به عمان
زبان جواب دهیم تا بداند که ما همان طور که می توانیم شمشیر بزنیم
می توانیم شعر بگوئیم .

در رزم چو آهینم و در بزم چو موم بر دوست مبارکیم و بر دشمن شوم
پیش بیا و هر چه می گویم بنویس :

گردن چو آنهم جفای زمانه را منت چو اکشم به هر کار مختصر
دریا و کوه را بگزاریم و بگزریم سیمرغ وار زیر پر آریم خشک و تر
یا بر مراد بر سر گردون نهیم پای یا مردوار بر سر همت کنیم سر

وقتی قاصد رفت خواجه یحیی با حاضران باز به گفت و شنود پرداخت
ولی مثل این بود که شور و حال نخستین از میان رفته و سایه سیاست
بر مجلس خصوصی و بزم دلاوران افتاده بود .

خواجه جز چند نفر از دلاوران سرداری بقیه را مرخص کرد و آن
گاه با قیافه غرور آمیزی گفت این مغول بچه عیش ما را بدهم زد خدا
زندگیش را بدهم بزند . مثل اینست که ما باید حسابمان را با او تسویه
کنیم . عاقبت با او درگیر خواهیم شد ، پهلوان حیدر یکی از حاضرین
گفت : بچنگیم .

پهلوان علی گفت : آفرین . از جرات خوشم آمد . اما حیف که
مردی ساده ای . این مغول پنجاه هزار قشون در خراسان دارد و ما در

سبزوار پنج هزار نفر سرباز هم نداریم . درست است که از جنگ نمی
هراسیم اما جنگ هم حسابی دارد . از این گذشته اگر آنها به سبزوار
برسند ، باردیگر مزارع و کشتزارها را لگدما سم ستوران می کنند
و خانه ها را آتش می زنند و با این یک مشت زن و بچه چه ردانها که
نمی کنند .

ابوبکر شغانی که تا آن لحظه ساکت ایستاده بود گفت : پیشوایان
مذهب ما گفته اند الحرب خدعه . جنگ تنها گلاویز شدن نیست خداوند به
ما عقل و هوش هم داده تنها دست و چنگال که نداده . باید تدبیری
اندرشید . به نظر من باید ما تظاهر به صلح و آشتی حتی اطاعت و ایلی
کنیم و به عنوان اظهار سرسپردگی و فرمانبرداری به اردوی او رویم
و آنجا که رسیدیم در چادر خودش به او حمله کنیم و کارش را بسازیم .

خواجه یحیی هر چند از اظهار تعجب و تحسین از این همه دلاوری
خودداری نتوانست ولی گفت همان قدر که در این کار امید موفقیت
است همان قدر خطر وجود دارد . ابوبکر گفت مگر هم اکنون نفرمودید :
یا بر مراد بر سر گردون نهیم پای یا مردوار بر سر همت کنیم سر
ما که لشکر به فراوانی او نداریم که جنگ رو یاروی کنیم . این
کار تنها علاج است . یا دشمن را می کشیم یا مرادانه جان می دهیم خواجه
یحیی گفت : ابوبکر ما را در این کار کشاندی . توکل بر خدا و همت
شاه مردان مرتضی علی . چنین خواهیم کرد .

نقشه شغانی را خواجه یحیی مویه مو اجرا کرد . باخان مغول
در آشتی گشود و نامه فرستادو پیشکش داد تا کم و بیش اطمینان خان
را جاب نمود . اما جاسوسان گماشته و منتظر فرصت بود . روزی جاسوسان
بدوخبر دادند که خان در اردوست و سربازان را مرخص کرده و جز
چند نفر کسی با او نیست و مصاحبین او از شعرا و دانشمندانند نه
شمشیرزنان .

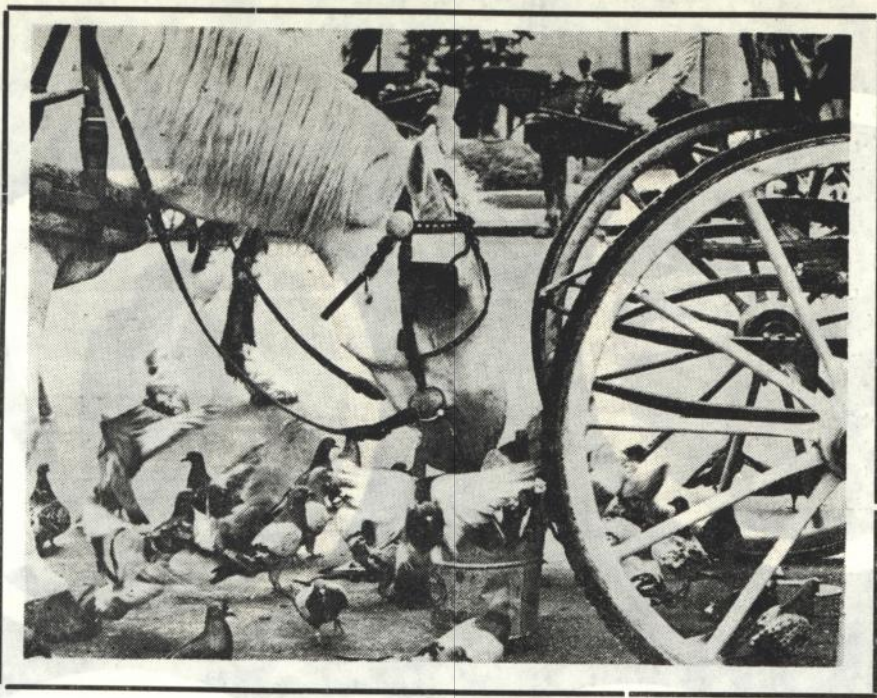
خواجه یحیی با سیصد سوار آماده حرکت شد . از چند روز پیش خبر
رفتن خود را به اردوی مغول همه جا پخش کرده بود تا رفتن ایجاد
سوغطن نکند . طغا تیمور دربارگاه خود باخاطری فارغ نشسته بود و
از فرط غرور و تکبری که داشت نخواست به او که برای پذیرائی امیر
سربدار تجملی و تشریفاتی قائل باشد حتی افراد خود را مجهز و آماده
نساخته بود . به استقبال هم از چادر بیرون نیامد چه تصور نمی کرد که
خواجه یحیی با سواران مجهز به اردو بیاید آن هم تا چادر مخصوص خان
مغول .

اما خواجه یحیی با سواران خود تا کنار سارپرده خاص آمده داخل
شد . طغا تیمور در صدر مجلس نشسته بود و تنها خواجه غیاث الدین بخر
آبادی از دانشندان نزدوی بود بادو نفر از طلاب .

برسیدن خواجه یحیی با دو نفر همراهان خود و شنیدن خروش سواران
وی در خارج چادر ، طغا تیمور تکان خورد و وحشت بر او مستولی شد .
ولی خود را نگهداشت و همچنان برجای نشست و با خواجه یحیی به سخن
پرداخت . هنوز خواجه دو دل بود . خطر مداخله سربازان مغول وی را
از اقدام باز می داشت ضمنا دور از جوانمردی می دانست که مردی را
و لودشمن خونخوار باشد غافلگیر کند . او بیشتر دوست داشت دشمن را در
میدان جنگ از زمین بر زمین افکند . این اندیشه ها او را آزار می داد
و بهمین جهت اندیشناک سربزیر انداخته بود . طغا تیمور این حالت
را حمل بر ناتوانی وی کرده دست پیش گرفت و شروع به درشتی و خشونت
کرد تا جائی که خواجه یحیی تردید به یک سونهاد و اشاره کرد که ناگاه
حافظ ابوبکر شغانی همچون برق با تیرزین به وی حمله نموده و خواجه
نیز ضربتی به وی زد و خان مغول را از تخت بر زمین افکند و آخرین
ساله چنگیز و چنگیزیان را در خون کشید و با ضرب دلاور سربرداری
و اسپین فصل حکومت خوین مغول بر سرزمین مقدس ایران پایان پذیرفت .



پس از انتشار دو مقاله تحت عنوان
اختلاف بین جوامع انسانی و حیوانی
عده زیادی از خوانندگان مطلع و
علاقه‌مند ماهنامه مقالاتی در این مورد
ارسال داشتند و مقاله حاضر فیزیکی
از آنهاست که آقای نوذر افسری
فرستاده‌اند که چون حاوی مطالب
جالب و آموزنده است مبادرت به
چاپ آن می‌شود.



تنها عاملیکه در میان موجودات زنده ساکن کره زمین به فرزندان آدم مقام به اصطلاح ممتاز وارجمندی بخشیده عقل و هوش او است و بیاری همین ودیعه گران بهاست که ما انسانها بحقارت و نقائص خویش پی میبریم و در صدد رفع آنها و جبران ناتوانی خویش برمیائیم . نبوغ و دانش ما در طول قرون متمادی مصروف اختراعات و مسائلی شده که طبیعت وجود یکی از انواع حیوانات (ظاهراً پست) را به نمونه کامل آنها مجهز ساخته است . مثلاً اختراع هواپیما در حالیکه حقیقتاً آن را محصول با ارزشی از استعداد و شعور خارق العاده بشر باید شمرد ، تقلیدیت از پرواز پرندگان که بطور محدودی نقص عدم توانایی پرواز انسان را مرتفع میسازد . یادستگاهی بنام رادار که بمنزله مکمل دید چشم است و دامنه بینش آدمی را بدون تاریکیها و ابرهای سیاه توسعه میدهد فی الواقع (المثنی) ایست از دستگاه هدایت و جهات یابی پرند ه حقیری بنام (شب پره) . خلاصه اینکه طبیعت در برابر تخصص نعمت عقل و نبوغ به بشر ، او را از تجهیزات و نعمات بیشماری که انواع مختلف حیوانات از آنها بهره مندند محروم ساخته است بعضی از این تجهیزات بقدری پیچیده و اسرار آمیزند که تاکنون حتی معرفت . بچگونگی مکانیسم و نحوه عمل آنها برای انسان

میسر نشده است یکی از مسائل لاینحل عصر دانش ما معمای دستگاه هدایت کننده مرموز و عجیب بعضی از انواع پرندگان است . در بهار و تابستان ساکنین مناطق شمالی اروپا شاهد حضور پرندگان کوچک و زیبایی هستند که در باغ و بوستان روی شاخه های درختان به نغمه سرائی مشغول اند در ماه شهریور بیقارای و جنب و جوش نمایانی در میان این پرندگان خوش السحان پدیدار میشود و شوق کوچ کردن و مهاجرت بنواحی گرم استوائی در آنها بیدار میگردد و ناگهان در شبی آرام و پر ستاره راه جنوب را در پیش میگیرند . در مهرماه کشورهای شمالی اروپا گذرگاه تعداد بیشماری از این پرندگان است که از مناطق شمالی تر اروپا به پرواز در آمده اند این بالداران ضعیف الجثه با قدرت خارق العاده ای غالباً بهنگام شب هزاران میل فاصله بین کشورهای اسکانندنیای و نواحی جنوب افریقا را در بهترین مسیر ممکن با جهت یابی اسرار آمیز می پیمایند عجیبتر اینکه در قسمتهائی از مسیر کوچ خود ضمن عبور از فراز اقیانوسها چندین شبانه روز بدون کوچکترین اثری از زمین و نقطه ها و نشانه های آن علی رغم باد و طوفان سهمگین و بدون توقف و استراحت و حتی دسترسی بخوراک ، لاینقطع بال میزنند و پیش میروند . با فرا رسیدن بهار این حیوانات

خوش سلیقه مجدداً هزاران میل راه را زیر بالهای کوچک و ظریفشان میگیرند و از سفر جنوب مراجعت میکنند . و پس از ماهها مفارقت بدون کوچکترین انحراف و اشتباهی بسراغ لانه و آشیانه خود میروند . حس تشخیص مسیر و جهت یابی صحیح بسته به غریزه طبیعی این پرندگانست و هر یک از آنها نیازی به کمک و راهنمایی هم چنان با تجربه و کهنه کار خود ندارد . این معمای عجیب ، محققین و دانشمند آنرا يك قرن تمام بخود مشغول داشته و هنوز هم کوشش برای حل نهائی معما ادامه دارد . اینك بررسی و مطالعه این موضوع بصورت يك رشته مجزا و جالب علمی در آمده و اطلاعات گرانبها و شواهد تجربی مویدی جمع آوری شده است . «ورن روپل» آلمانی دانشمند معاصر فرد با حوصله ایست که با ابراز مساعی مداوم بنکات جالب توجهی در موضوع مهاجرت جهت یابی مرموز پرندگان برخوردار است وی بارها پرندگان از قبیل سارو پرستو و گنجشک و غیره را در حوالی برلن از لانه های شان بیرون کشیده و درون صندوق سربسته ای قرار داده و در جهات مختلف تا مسافت هائی در حدود ۱۲۵۰ میل دور کرده و رها ساخت و با کمال تعجب هر بار مشاهده کرد که بدون هیچگونه اشکالی مستقیماً بلانه های شان

مراجعت کردند . ورنر روپل میگوید : بیشتر یکی از پرندگان از قبیل «شیرواتر» که يك نوع مرغ دریائی است موجبات شگفتی مرا فراهم ساخت . روزی یکی از این پرندگان را در سواحل غربی انگلستان داخل جعبه سربسته ای گذاشتم و بوسیله هواپیما به بوستون آمریکا بردم و رها کردم و خود با نخستین هواپیما به انگلستان بازگشته و منتظر ماندم ، از تعجب خشمگین زده و قتیکه پس از دوازده روز آنرا در لانه خودش یافتم . واقعاً هم جای تعجب است که پرند ه بظاهر بيمقدار ۳۰۶۷ میل راه را بر فراز اقیانوس علی رغم اغتشاشات جوی و بدون اینکه نقطه ها و نشانه های مشخصی وجود داشته باشد ، طی کرده و در مسیر مستقیمی به آشیانه خود بازگشته است . در حالیکه در همین مسیر برای جهت یابی صحیح يك هواپیمای مجهز و غول پیکر امروزی ، دستگاههای متعدد الکترونیکی دقیق و گرانبها بكمک متخصصینی که سالها تحصیل کرده و تجربه آموخته اند بکار میرود . تا این اواخر دانشمندان تصور میکردند که پرندگان بكمک میدان مغناطیسی زمین و یا نیروی «کور- یولیس» که ناشی از حرکت وضعی زمین است راه خود را یافته و در مسیرهای طولانی از قاره ای بقاره دیگر کوچ میکنند ولی بالاخره بوجود آمده که راهنما و هادی این



حیوانات خورشیدو ستارگان هستند. از نیم قرن پیش این نظریه بین بعضی از دانشمندان رسوخ داشت که پرندگان بكمك خورشید هدایت میشوند ولی تا آوریل ۱۹۵۰ توجه جدی باین نظریه مطوف نشده بود. در این سال بود که گوستاو-کرامر در آلمان و ماتیتور در انگلستان بدون رابطه پایکدیگر کشف کردند. که کبوتر ها از خورشید مانند قطب نما استفاده می-کنند و دارای یکنوع حس زمان شناسی هستند که بیاری آن حرکت ظاهری خورشید را بطور خودکار در آسمان محاسبه میکنند و راه خود را می یابند.

در صورتیکه مهاجرت پرندگان معمولاً شیها انجام میگیرد، پس چه عاملی در دلش این پرندگان را در مسیری که نیمی از محیط زمین را تشکیل میدهد راهنمایی و هدایت میکند؟ از چند سال پیش یک مطالعه آزمایشگاهی منظم و بی گیردر اینمورد در شهر فریبورگ (جنوب غربی آلمان) شروع شد. این آزمایش شامل دو قسمت بود. نخست اینکه چگونه پرندگان بطور متناوب و در زمانی معین، موقع وسعت صحیح کوچ کردن را در فصول مختلف احساس میکنند. دوم اینکه پرندگان بكمك چه عاملی در مسیرهای طولانی قاره ای بزرگ، عمل جهت یابی را انجام میدهند.

ابتدا تعدادی پرندۀ از خانواده گنجشك را از تخم خارج کرده و در يك اطاق کاملاً مجزا وبسته با دیوارهای عایق صدا پرورش دادند بطوریکه آنها غافل از تغییر فصول طبیعت خارج، در يك وضعیت جوی ثابت و همیشگی بزرگ شدند. باوجود این بمجرد رسیدن فصل پائیز يك اضطراب مخصوصی بآنها دستداد و شروع به پر و بال زدن و شب زنده داری کردند. این بیقراری و ناراحتی تا هنگامیکه پرندگان آزاد در خارج مشغول کوچ و پرواز به افریقا بودند ادامه داشت و پس از خاتمه کوچ پرندگان تحت آزمایش نیز مجددا آرامش خود را بازیافتند و شهارا براحتی می گذراندند هم چنین در فصل بهار هنگامیکه پرندگان آزاد، راه مراجعت را پیش گرفتند بار دیگر بیقراری و شب زنده داری پرندگان تحت آزمایش شروع شد گوئی زمان سنجی دقیق در درون آنها وجود دارد که آنها را از

دهند و این میرساند که این پرندگان دارای يك دستگاه عجیب با مکانیسم معجزه آسا هستند که عمل جهت یابی و هدایت آنها را بوسیله رصد کردن موقعیت ستارگان و مطابقت دادن این حرکت باوضع جغرافیائی زمین بهنگام روز انجام میدهد و این کاملترین و پیچیدم ترین روش هدایتی است که امروزه علم امیدوار است که باتکمیل آن هدایت موشک های قاره پیم را در آینده به نحو احسن انجام دهد.

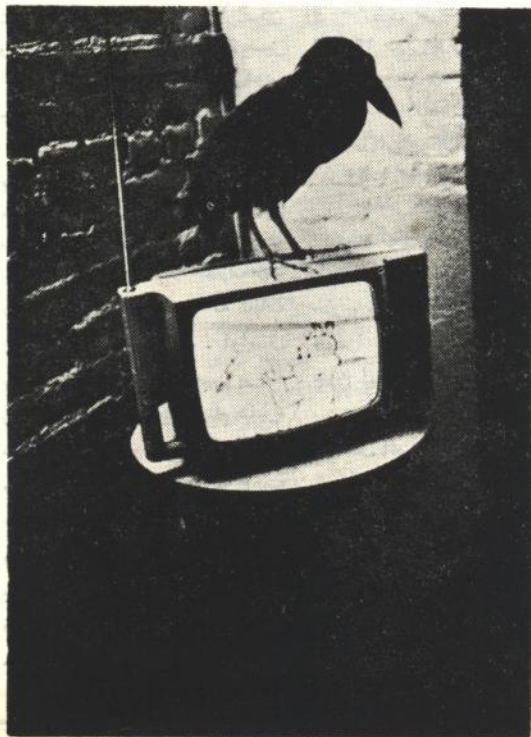
موجب انحراف توجه پرندگان میشود یکی از مزایای آزمایش در پلاتاریوم اینست که بدلخواه می-توان آنآ ستارگان آسمان هر فصلی از يك نقطه کره زمین را مجسم ساخت و یا مختصات جغرافیائی محل را با تغییر منظره آسمان فوراً تغییر داد مثلاً در يك چشم بهم زدن منظره آسمان تهران را به منظره قطب شمال مبدل ساخت با چنین تغییرات ضمن آزمایش مسلم شد که پرندگان در برابر هر نوع تغییر منظره ستارگان عکس العمل آئی نشان می-

مواقعی که بایستی کوچ کنند آگاه میسازد.

فراش شود که پرندگان تحت آزمایش از ابتدای خارج شدن از تخم مجزا از محیط خارج نگهداری شده و حتی از وجود پرندگان آزاد محیط خارج هم مطلع نبودند.

برای کشف عاملیکه پرندگان بكمك آنها جهات یابی کرده و در مسیر معینی هدایت میشوند پرندگان مزبور را در قفس مخصوصیکه سقف آنها از شیشه بود قرار دارند. داخل این قفس، حیوانات که فقط قادر بدیدن آسمان بودند در فصل کوچ شروع

به بیقراری و بال و پر زدن کردند و بطرز عجیبی رو بسمت جنوب یعنی سمتیکه پرندگان آزاد کوچ میکردند، قرار گرفتند و مانند عقربه قطب نما علی زغم هر نوع تغییری که با چرخاندن قفس انجام میگرفت جهت خود را حفظ می- نمودند ولی بمجردیکه سقف قفس با روپوشی گرفته میشد و یا ستارگان آسمان زیر ابرها ناپدید میگرددند پرندگان زیر آزمایش اصرار در توجیه نشان نمیدادند. این آزمایش را بطور مکرر در پلاتاریوم انجام دادند (پلاتا-ریوم سالن بزرگی است با سقف گنبدی شکل که بوسیله پروژکتور های مخصوصی زیر سقف آن آسمان مصنوعی با ستارگان شبیه با آسمان طبیعی نمایش داده میشود. و مناظر آسمان و نقاط مختلف جهان مجسم میگردد) هر اغتشاشی که بوسیله روشنائیهای اضافی عمدی در آسمان پلاتاریوم ایجاد میکردند



تقریباً در تمام باغهای سیب با این آفت برخورد می‌کنیم و کمتر باغ سیبی است که سری بزنب و اثری از این آفت مشاهده نکنیم خسارت حاصل از حمله این آفت در موارد آلودگی شدید حتی به ۸۰٪ محصول میرسد و در اغلب باغها از ۳۰٪ تجاوز میکند. این آفت مهمترین آفت سیب بشمار می‌رود و برای مبارزه قاطع با آن شناخت یکدوره کامل زندگی حشره‌ایکه عامل این آفت است ضرورت دارد. زیرا بدون اطلاع دقیق از مراحل مختلف زندگی آن طرح یک برنامه برای مبارزه علیه این حشره موفقیت آمیز نخواهد بود.

شناخت آفت

عامل این آفت پروانه‌ای است که فقط دوره کرمی شکل آن برای پاره‌ای از درختان میوه بخصوص سیب بسیار مضر میباشد. زیرا همانطور که میدانیم یکدوره از زندگی پروانه‌ها بصورت کرم میباشد که بعد از تکامل بصورت پروانه‌ای کامل درمی‌آیند. و عامل این آفت نیز پروانه‌ای است که عرض آن بابالهای باز به ۱۵ تا ۲۰ میلی-متر می‌رسد و بالهای جلو آن شبیه ذوزنقه‌ای است که قاعده آن کم عرض میباشد. در انتهای هر یک از دو بال جلو این پروانه لکه‌هلالی شکل بزرگ قهوه‌ای که اطراف آن را یک نوار طلایی مایل بقرمز احاطه کرده است مشاهده می‌شود. چگونه سیب کرمو میشود؟

این حشره معمولاً زمستان را بصورت کرم در داخل پیله‌ای بسر میرود و مقاومت آن نیز در مقابل سرما بسیار زیاد میباشد و تنها سرمای خیلی شدید در حدود ۳۰ تا ۳۵ درجه زیر صفر است که تلفات زیادی بآن وارد می‌سازد. اوایل بهار این کرم وارد دومین مرحله زندگی خود می‌شود که بنام شفیره موسوم است. دوره شفیرگی نیز بر حسب شرایط جوی ۲ تا ۴ هفته طول می‌کشد مثلاً در اطراف تهران و در سالهای معتدل گرم در اوائل بهار تبدیل به شفیره شده و در اواسط فروردین شفیره‌ها تبدیل بپروانه میشوند. البته اگر هوا سرد باشد دوره



نوشته:

محمد سعید نوری

شفیرگی ممکنست ۴۰-۳۰ روز طول بکشد و در نتیجه پروانه‌ها خیلی دیر خارج شوند. ولی بطور کلی خروج پروانه کامل تدریجی است و نسل اول آن را تا اواخر خرداد ماه هم میتوان مشاهده کرد. پروانه‌ها تمام مدت روز را در زیر برگ درختان و روی شاخه‌ها بسر می‌برند و هیچگونه فعالیتی ندارند و چون بارنگ پوست درخت هم‌آهنگی دارند بزحمت تشخیص داده می‌شوند. فعالیت پروانه‌ها شب‌ها آغاز میشود بدین ترتیب که پس از آنکه شفیره تبدیل به پروانه شد چند روز بعد شروع بجفتگری و تخم‌ریزی می‌کند دوره تخم‌ریزی ۲ تا ۱۵ روز طول می‌کشد ولی در شرایط مساعد جوی اکثر تخمها در ۳-۴ روز اول گذارده می‌شوند. طول تخم در حدود ۱٫۵ و عرض آن ۱٫۲۵ میلی‌متر میباشد. بیشتر تخم‌گذاری نسل اول روی برگهای جوان از ۲۰ تا ۳۰ روز کرمها که آفت اصلی هستند از تخم خارج می‌شوند. کرم‌های ازخروج خود را به‌تازدیکترین میوه‌میرسانند و چون این موقع تقریباً همزمان با ریزش گلبرگهای سیب میباشد کرمها از محل اتصال گل به میوه وارد آن میشوند و بوسیله حفر یک دالان خود را بقسمتهای مرکزی‌رسانیده و تخم سیب را هم می‌خورند و بهمین جهت بعضی آنها تخم خوار سیب هم می‌گویند. پس از تغذیه از قسمتهای مرکزی بوسیله حفر دالان دیگری که وسیع‌تر از دالان اولی است

و بهمین دلیل باید در هر محل بادقت فراوان این زمان را برای نسلهای مختلف بدست آورد. زیرا هنگامیکه کرم وارد سیب شدمعمولاً باعث ریزش میوه میشود و میوه‌های باقی‌مانده نیز نامرغوب و کچک زده می‌شوند. جمع کردن میوه‌های ریخته شده و سوزاندن آنها و دادن بیخ‌آب‌زمستانه برای از بین بردن کرم‌هایی که معمولاً در زیر کلوخه‌ها زندگی می‌کنند مفید خواهد بود اما بهترین طریقه مبارزه آفتلور که در آمریکا و لبنان عمل می‌شود، سمپاشی کردن از هنگام پیدایش پروانه بفاصله ۱۵ - ۱۰ روز یکبار میباشد که تا ۱۰ روز به برداشت میوه ادامه دارد. البته باید پس از برداشت محصول بوسیله شستشو اثر سم را از روی میوه پاک کرد. معمولاً در آب و هوای نظیر تهران اولین سمپاشی باید با ریختن گلبرگها همراه باشد و فرمولهای توصیه شده برای مبارزه عبارتند از: ۱ - دیازینون ۴۰٪ / یک کیلو آب ۷۵۰ / ۱۰۰۰ لیتر اگر این فرمول را بکار ببرند یکماه قبل از برداشت محصول باید سمپاشی را قطع کرد زیرا دوام این سم زیاد است. ۲ - بوسیله گوتیون هم می‌توان مبارزه کرد ولی این سم بخلاف سم قبلی خاصیت کنه کشی ندارد در عوض اثرش روی کرم بسیار زیاد است. ۳ - سون. این سم خوب است ولی اولاً مقداری از میوه‌ها را می‌ریزد و ثانیاً خاصیت کنه‌کشی هم ندارد (برای درختهای پربار استعمال آن اشکالی ندارد). فاصله سمپاشی اول و دوم ۱۵ روز است ولی در سم پاشیهای بعدی تا یکماه هم فاصله مانعی ندارد.



بقلم : محمد حجازی

طیانچه را آتش کرد و در نتیجه بین دو گوشش سوراخی باز شد و باقی عمر کر بود ، راست است که بعد ها از شنیدن مزخرفات راحت شد لیکن بهر حال دو مرتبه به این اقدام مبارزت نکرد ، ناچار از تجربه اش اثر خوبی نگرفته بود اغلب در موقع عمل ، دست میارزد و گلوله بنشانه نمیخورد . اگر شخص از این احتمال مصون باشد باقی مشکل نیست ، رفتن طیانچه را از اطاق خواب آوردم و پیشش گذاشتم و طرز عمل آنرا نشانش دادم اما راستی دستم میارزید و گفتم این جواب سؤال تو- اما اگر به دوستی من وقتی میگذاری باید مرا قابل اعتماد بدانی و مصیبت عظیمی را که سبب این تصمیم شده برایم بگوئی گفت اتفاق تازه رخ نداده ، از دنیا سیر شده ام ، مکررات خسته ام کرده ، همین است که دیدم در این صورت دلیلی برای زندگانی نمی بینم . منکه باید در آخر از این در بروم ، هر چه زودتر ، آسوده تر . بروم بینم بلکه آنجا حیات براصل دیگری غیر از مزاحمت گذاشته شده باشد .

ساکت شد و بفکر فرو رفت .
گفتم مگر در این دنیا شرط زندگی مزاحمت است ؟ اشتباه میکنی چنین نیست که میگوئی ، این خیال و عقیده تو موقتی و گذرنده است ، تو در این حال از اعتدال بیرونی و حقایق را درست نمی بینی . آتشی شد و جای خود را چند بار روی صندلی عوض کرد و باصدا می گرفته و مضطرب گفت آیا مزاحمت غیر از این است که جمعی بدون جهت و دلیل با نظر خصومت با من رفتار می کنند و مانع پیشرفت من میشوند ؟

من بهیچکدام از آنها بدی نکرده ام ، چرا با من دشمنی دارند چرا خیالم را دائم مشوش و پریشان می کنند ، چرا زندگانی را بمن سخت گرفته اند البته منم در دلم حس کینه و انتقام می کنم و از این حس رنج میبرم آیا مزاحمت غیر از این است ؟ و اما دوستان و رفقا بعضی آنکه تمنای يك نفس یا يك قدم همراهی کردی لبشان از تبسم جمع میشود ورومی گردانند . انسان در دنیا تنها و غریب است . باز کاشکی تنها بود يك عده هم مثل زنبور بجانش میافتنند ، شیرینی میبرند و نیش میزنند آیا

چند روز قبل یکی از دوستان پیش من آمد ، قیافه اش حاکی از رنج درونی و پریشانی خاطر بود و نگاهش در عقب نقطه نامعلومی میرفت . ابروانش درهم رفته ، دماغش تیر کشیده و گونه هایش بگودی افتاده بود دو طرف لب زیرینش مردم بیائین دراز میشد روی صندلی نشست ، راحت نبود ، گوئی دست و پایش زیادی است ، نمیداند بچه وضع آنها را قرار بدهد که صحیح باشد ، لایتنقطع در تلاطم و حرکت بود .

جای تردید برایم باقی نماند ، گفتم زود بگو قصه چیست ؟ در سقف کهنه فلک باز کاوش چه کرده و چه سنگی بر سر خودت آورده ای ؟ پس از اندکی سکوت خیره بمن نگاه کرد و گفت آمده ام ببرسم برای خودکشی چه وسیله ای را از همه بهتر میدانی ؟ فکری کردم و گفتم لازم است ابتدا بگوئی بدانم این خیال از چه علت خاسته زیرا مطابق علم خودکشی که تو مرا در آن متبحر فرض کرده ای وسیله انتحار باید مناسب با سبب و علت بیزاری از زندگی باشد .

يك لحظه لبانش را جمع کرد و بطرف دماغ بالا برد و با بی اعتنائی و تحقیر گفت من تصور نمی کردم چنین موقعی را برای شوخی شایسته بدانی ، من گمان میکردم پیش تو وزنی دارم ، معلوم میشود بنظر طفل دیستان بمن نگاه میکنی جای افسوس است ، پس انسان دردش را پیش که بگذارد ، پس آن دوستی که برای وجود دوست همان اهمیت هستی خود را قائل باشد و بهمه افکار او مثل خیالات خود قدر و قیمت بگذارد کجاست ؟ پس ... اشک در چشمش جمع شد و صدا در گلویش شکست بغوریت از هر گوشه دلم که در دسترس بود مقداری حزن و اندوه فراهم آوردم و در صورت ، ظاهر کردم ، گفتم اگر دوستی داری منم و اگر کسی پیش از همه بعقل و متانت قضاوت تو معتقد باشد باز او منم ، بما جواب سؤال تو آسان نیست زیرا من خودم هیچوقت تجربه خودکشی نکرده ام و نمیدانم چه اسبابی سهاثر میکند ، متاسفانه اشخاصی هم که انتحار کرده اند باز نیامده اند که شرح احساسات خود را برای ما بیان کنند . البته هر چه مرگ سریعتر باشد بهتر است ، شاید آسان تر از همه گلوله باشد بشرط آنکه بمغز یا بقلب بخورد ، چنانکه کسیرا میشناسم که در گوش خود

مزاحمت غیر از این است؟ نمیدانم لذت این دنیا بچیست، با چه میشود خوش بود مثل گاو عزاری هر روز از صبح تا غروب میرویم و بجائی نمیرسیم گرچه اگر وسایل داشتیم میدانستم چطور باید لذت برد افسوس که نشاط این دنیا را باید بیول خرید، منم دستم خالی است چه میتوان کرد قسمت مادر این دنیا این بود.

برخاستم و با هم روبروسی کردیم، آب دیدگان در هم مخلوط شد آماده رفتن بود گفتم من نمیخواهم و نمیتوانم در تصمیم تو رخنه کنم اما چون فرست مردن هیچوقت از دست نمیرود و زمانهای دراز مرده خواهیم بود عقیده دارم دو روز اجراء، این خیال را بتعویق بیندازی از این دنیا و مردم انتقام بگیری و اگر باین راضی نمیشوی برای خاطر من زنده باش فکری کرد و با صدائی خفیف گفت حاضرم برای خاطر تو رنج ببرم. گفتم حالا که دو روز از حیات خود را بمن عنایت کردی باید در این مدت هر زحمتی که بتو تحمیل میکنم ببذیری گفت حرفی ندارم لااقل میدانم برای که و بچه مقصود زحمت میکنم.

گفتم حیف است که تو نباشی و دشمنانم از رفتن تو خوشوقتی بکنند برای آنکه ولو يك لحظه دلشان را بدرد آورده باشی باید همهشان را ملاقات کنی و مثل کسی که پس از بزدن، با محبوب آشتی میکند ظاهری پر از صفا و محبت بخود بگیری و با حرف خوش دلشان را بدست بیاوری چون خیال زندگی نداری انتظار نتیجه و مساعدت هم نباید داشت حتی اگر اتفاقاً یکی از این مقوله بگوید، با اظهار کمال تشکر از قبول لطفش امتناع کن و برخیز زیرا تودیکر بمساعدت و همراهی کسی احتیاج نداری، مقصود از این کوچکی و خوش خلقی این است که دلشان از رفتن تو بسوزد.

سپس سراغ دوستان و رفقا برو، صورتشان را ببوس، چهرهات را بگشا، بگو و بخند تو دیگر محتاج کسی نیست و با همه همقدر و برابر بی برسر اگر خدمت و زحمتی دارند برعهده بگیر، آنهم بالای همه زحمتها، در عوض وقتی در گذشته خیلی دلشان برایت خواهد سوخت، مقصود اینست. تکلیف دیگری هم داری که قدری دشوار است ولی باید انجام بدهی چون ساعات معدود حیات تو در اختیار منست فردا صبح قبل از آفتاب برو پشت بام، هوای بهارست، سردت نخواهد شد باید یکساعت قبل از طلوع آفتاب روی بام باشی، هرچه خیال و غمخه داری در سینه نگاهدار،

بیاد من باش و دمیدن فجر را تماشا کن، ببین هوا چند رنگ میشود. مناظر مختلف کوه و طبیعت را مشاهده کن و با آواز مرغان گوش بده. بفکر من سپیده صبح از جنس آن نوربست که از طلوع عشق در دل میتابد، صفای دوستی است، هوای گلزار محبت و وفاست، صافی اشکی است که بر بربدختی دیگران فرو میریزیم، رقت آهی است که بر بیچارگی مستمندان میکشیم. پاکی دلی است که به تسلی فروماندگان مشغولست، لطافت ناله هائی است که از پشیمانی خوبیهای ناکرده سر میدهیم، تشنگی خجالتی است که از مقایسه اقبال خود با فلاکت زبردستان میبریم، آزادی آن دقایقی است که خود را فراموش میکنیم.

تو هم در این معانی دقت کن بین آیا تو نیز مثل من احساس میکنی؟ وقتی دمیدن آفتاب را دیدی بسرکارت برو و بوظیفه روزانه مشغول شو اما نه مثل هر روز، خدمت را چنان انجام بده که پس از توحسرت و افسوس بخورند بگذار دلشان برایت خیلی بسوزد.

صبح چیزی نخورده ای، ناهار را نان و پنیر و ماست و گردو بخور و با هر غذای دیگر که مایل باشی بشرط آنکه قیمتش از دو ریال تجاوز نکند. با اهل خانه بخند و بگو و محبت بسیار کن و بهیچ چیز ایراد نگیر دو روز عمر قابل ایراد گرفتن نیست، بگذار از رفتن تو اندوهشان حد نداشته باشد.

برای گذراندن وقت، در موقع بیکاری چند صفحه مثنوی و حافظ بخوان و باز فردا این زندگانی موقت و پر زحمت را برای خاطر من ادامه بده، روز سوم هر چه میخواهی بکن.

دو ستم نسیمی کرد و گفت بچه گول میزنی، صورتت را عبوس کردم و گفتم بلی بچه گول میزنم اما تو قول داده ای که از فردا چهل وهشت ساعت در اختیار من باشی، هر چه گفتم باید انجام بدهی، چاره نداری. دریافت که جای مباحثه نیست، طنانچه را برداشت و خداحافظی کرد و رفت.

روز سوم لباس مشکی تن کردم و بخانه اش رفتم باستقبال آمد چهره اش گشاده و مسرور بود گفتم برای مراسم ختم و سوگواری آمده ام خندید و گفت برای مردن فرصت بسیار است، میخواهم چندی بدستور تو زندگی کنم. همدیگر را در آغوش گرفتیم، اشک نشاط از چشمها فرو میریخت.

سعادت و خوشبختی در تندرستی است. زیرا شخص بیمار لذت زندگی را در نمیابد.

صبر در شادان نشانه ایمان و درستکاری است.

حضرت رسول اکرم (ص)

سعادت در امنیت است، زیرا شخص بیمناک معنی زندگی را نمیفهمد.

از خشم آوردن که آغازش دیوانگی و انجاش پشیمانی است پرهیز کن.

علیه السلام

موفقیت هائی که نصیب بشر شده عموماً در سایه تحمل و شکیبائی بوده است.

شکسپیر

مردمان را عیب نهانی آشکار مکن که ایشان را رسوا و خود را بی اعتماد کنی.

سعدی

خرج باندازه دخل کن تانیا در توراہ نیابد.

از قابوسنامه

مرد بلند نظر، هنگام بخشیدن سرافراز و هنگام گرفتن شرمگین است.

ارسطو

در دوستی بصدق رفتار کن، قلب تو از خدعه باید همانقدر دور باشد که زمین از آسمان.

شکسپیر

جوانمرد کسی است که کوچکترین نیکی دیگران را سپاس گوید.

شیخ بهائی



از نادر نادرپور

پوپک من

نعیلی تبریزی
بسکه لرزید دل از شوق تو ای لعبت مست
شیشه توبه ز طاق دلم افتاد و شکست
ز کمانخانه ابروی تو تیری بر خاست
کرد از سینه گذر بر دل مجروح نشست
خوردن باده حلال است کسی را که بود
لب جانان بلب و جام لبانت در دست
مست بودیم شب دوش، من و یار ولی
اوزمی مست و من از فرگس مستش سرمست
من نه خود توبه شکستم که گهنکار شوم
توبه خود را شکند چون توشنی باده پرست
من بشمشیر و بزنجیر سر و تن دادم
تا سر زلف تو یا گوشه ابرو پیوست
بی تو دل از همه آرایش گیتی شستم
نیستی بی تو مرا بهتر از آن هر چه که هست

از : جواد صمدی «پگاه»
بچشم می زده ات طاقت نگاه نبود
ولی نبود کز آن دیده وام خواه نبود
چهارزاها که من از آن نگاه دانم و بس
چه خوب بود نگاه تو گاه گاه نبود
شرار هستی من جز گناه و عصیان نیست
بجز بگردن من منت گناه نبود
بر آن دیار نیازم بر آن زمان که مدام
حریم میکده کمتر ز خالخان نبود
گلی بیاغ اگر بود رنگ و بوئی داشت
ولی بعید اگر بود دل سیاه نبود
چه حاصل از گذر عمر بی نصیبم شد
بخلفت من اگر گرم اشتباه نبود
فروغ خاطر من بودی ای امید «پگاه»
بظلمت شبم از آفتاب و ماه نبود

امید زیستنم دیدن دوباره تست
قرار بخش دلم، تاب گاهواره تست
تو ای شکوفه ایام آرزومندی
بمان که دیده من روشن از نظاره تست
نگاه پاك توام صبح آفتابی بود
کنون چراغ شبم، چشم پرستاره تست
به يك اشاره مرا قوت پریدن بخش
که مرغ بسته دل را میك اشاره تست
به پاره کردن اوراق هر کتاب مکوش
دلم کتاب پریشان پاره پاره تست
شبی نماد که بی گریه ام بسر نرسید
زالال اشک پدر، برق گوشواره تست
دلم چو موج بصری رود ز بیم زوال
کناره ای که پناهنش دهد کناره تست
خجسته پوپک من، ای یگانه کودك من
امید زیستنم دیدن دوباره تست



از : حاج محمدجان قدسی
شاعر پارسی گوی

ازمقدری کرمانی بهار جوانی

خوش آن زمان که بکویت مرا گذاری بود
میان ما سخن از بوسه و کناری بود
بهار عشق من و تو صفا و رنگی داشت
گذارمان همه بر طرف جویباری بود
زمن نیاز و زتوناز ، وه چه خوش بودیم
ستم کشیده دلم را به تو قرار ی بود
براستی که ز جانم عزیز تو بودی
بجز توام نه انیسی، نه غمگساری بود
چو میشدم زلب لعل و روی ماهت دور
زرنج و درد مرا چشم اشکباری بود
نمیرسید دو دستم اگر به زلفینت
سرشک دیده ام از غم چو جویباری بود
بچهر زرد و پر آرنجک من مخندا یگک
که نخل عشق مرا هم بری و باری بود
مکن بگوشه تنهائیم بطعن نظر
که روزی این سر شوریده را قرار ی بود
خوشا بهار جوانی «مقدرا» که مدام
معاشر تو شراب و رباب و یاری بود



مریم قشنگ

تو همچو مریم قشنگ ،
نو دمیده در سپیده ای
برای تو ،
برای تو که همچو آفتاب روشنی ،
و همچو عطر یاس ها معطری
ترانه ای سروده ام .
شبان تیره در سکوت سرد انتظار من
تو جلوه های روشن ستاره یاهی
تو همچو ماهتاب
ببر که دلم بتاب
که از نیاز آرزو پر است
که اشتیاقی در درون من
چو شعله ای به خامشی نشسته است
مرا بخواه با نیاز گشنگ چشمیات
که شعر زندگی درون آن چو چشمه می تراود
از دل زمین
مرا که از برای آبخار گیسوان روشنت
ترانه ای سروده ام ،
مرا بخواه

نگهت عشوه گر و عربده ساز است هنوز
چشم مخمور تو سر فتنه ناز است هنوز
نازه شد دوستی ما به خط تازه تو
ناز کن ناز که آغاز نیاز است هنوز
خاک شد پیکر محمود ، ز تأثیر وفا
دل او در شکن زلف ایاز است هنوز
راه نزدیک حرم سعی مرا باطل کرد
لیک شادم که ره عشق دراز است هنوز
گر چه نبود سر مثنوی ز حقیقت خالی
دل قدسی ز پی عشق مجاز است هنوز

از : ف - فرهادی
زستان رفت

زستان خود زشت رو کر رشک
تراش پیکرت را از نگاه خلق می بوشید .
بنام نوبهار صحنه پرواز هوس ران را
که باغ خاطر زیبا پرستان را
صفا بخشید
چه خوشبختند مرغان بید نور

که بربر میزند از لانه خورشید و می بوسد
عاج بازوانت را
و طفلان شرور باد
که میگیرند از هر سو بازی گیسوانت را

چه خوشبختند مرواریدهای پای در زنجیر
که می غلتند در چاک گریبان
وزیر چتر سبز شاخه ها آن سایه روشنیا
که می رقصند بر گلنقش های سرخ دامانت

سرا با حیرتم کز من گریزت چیست ؟
تو با آن قامت جادویی نورون
که گه گه میخرامی در میان شهر
چه داری انتظار از بیدلان شهر ؟
خدایا هر کجا هستی مگر آئینه آنجا نیست

به فلس پر بیهای حسن خود
کمتر بنام ای ماهی گلرنگ
که روزی عاقبت با تور شعری نغز
ترا از چشمه سار این غرور تلخ میگیرم
مباش امیدوار مرگ من یا مرگ احسام
ز عشقت دل نمی شوم
کنارت تانیا سایم نمی میرم .



ده دستور برای زندگی پر نشاط تر

۱۰ - تصمیم قطعی بگیرید تا ناراحتیها و نگرانیهای کوچک را از مغز خود بیرون بریزید و با هر پیش آمد و حادثه ناچیزی سکون و آرامش خاطر را حفظ کنید .

این بود ده دستور و طریق نیل بآرامش خاطر و بدست آوردن زندگی مطلوب و عمر آمیخته بخوشی و لذت . حال اگر بنظر شما اجرای همه این ده دستور مشکل می نماید میتوانید آنها را يك بيك و تدریجاً بکار بندید و شعار خود سازید . دکتر «شیندلر» میگوید : هر شخصی در این جهان خواهی نخواهی به شش چیز احتیاج دارد و اگر این احتیاجات برآورده نشود ، مسلماً نتیجه اش یأس و نگرانی و ناخشنودی خواهد بود . این احتیاجات ضروری عبارتند از : احتیاج به محبت و عشق و دوستی ، احتیاج با امنیت و مصونیت از خطر ، احتیاج به کسب تجربیات جدید ، احتیاج به بروز قوه خلاقه و ابداع که در هر فردی موجود است ، احتیاج بشناسائی و مورد توجه دیگران قرار گرفتن ، احتیاج بدارک ارزش و احترام بخویشتن . حال اگر کسی یکی از این احتیاجاتی برآورده نشود ، دچار کمبودهای طبیعی میشود و بنابراین راه رسیدن بخوشبختی آنستکه آنچه را از دیگران انتظار داشته اید و بدست نیاورده اید ، یعنی عشق و محبت و دوستی را خود شما بسایر مردم بدهید زیرا یکی از خصوصیات و امتیازات احساسات پخته و بحد رشد و تکامل رسیده آنستکه انسان بایشان بیشتر علاقمند باشد تا دریافت نیکی و محبت . بدین مفهوم که پیش از اینکه در انتظار دوستی و نیکی سایرین بنشینید ، خود در خوبی کردن ب دیگران پیش قدم شوید یا اینکه اگر احساس میکنید از امنیت خاطر مورد نیاز محروم هستید ، فوراً جهت بازگشت آن عللاجی بکنید و از فکر دائمی و هول و هراس مستمر اجتناب ورزید .

«جان شیندلر» یکی از پزشکان معروف روح و جسم در امریکا ده طریق مختلف برای خوشحالی و رضایت خاطر افراد پیشنهاد میکند بدینترتیب :

- ۱- از هر حادثه حداکثر استفاده را بکنید و همیشه درانتظار و جستجوی شادیاها و خوشیها باشید .
- ۲- از فکر کردن بچیزهای نامطلوب و تصور درد و رنج و بدبختی حذر کنید .
- ۳- کارکردن و فعالیت را دوست بدارید . بیکاری و ولگردی هرگز سعادت و خوشی بیار نمی آورد .
- ۴- مشغولیت و سرگرمی دلخواهی برای خود انتخاب کنید تا در ساعات فراغت و بیکاری ، با انجام دادن و سرگرم بودن بآن زندگی را برای خود گوارا سازید .
- ۵- نهایت کوشش خود را بکار ببرید تا اینکه خود را راضی نگاهدارید و در همه حال بردبار و شکیبا باشید .
- ۶- دیگران را دوست داشته باشید و با آنان معاشرت و میاشات کنید .
- ۷- عانت کنید که همیشه از موضوعات خوش آیند و دلپذیر صحبت کنید .
- ۸- موقعیکه حوادث ناخوش آیند بشما روی میآورد ، باشجاعت و ایمن راسخ با آنها روبرو گردید .
- ۹- در مواقع مواجه شدن با مشکلات ، تصمیم جدی و سریع و متینی اتخاذ کنید و اگر مشکلی حل نشدنی بود ، از نگرانی و تشویش دست بردارید و تمام وقت خود را در غم و ماتم عدم انجام آن تلف نکنید .

نامه يك سپاهی

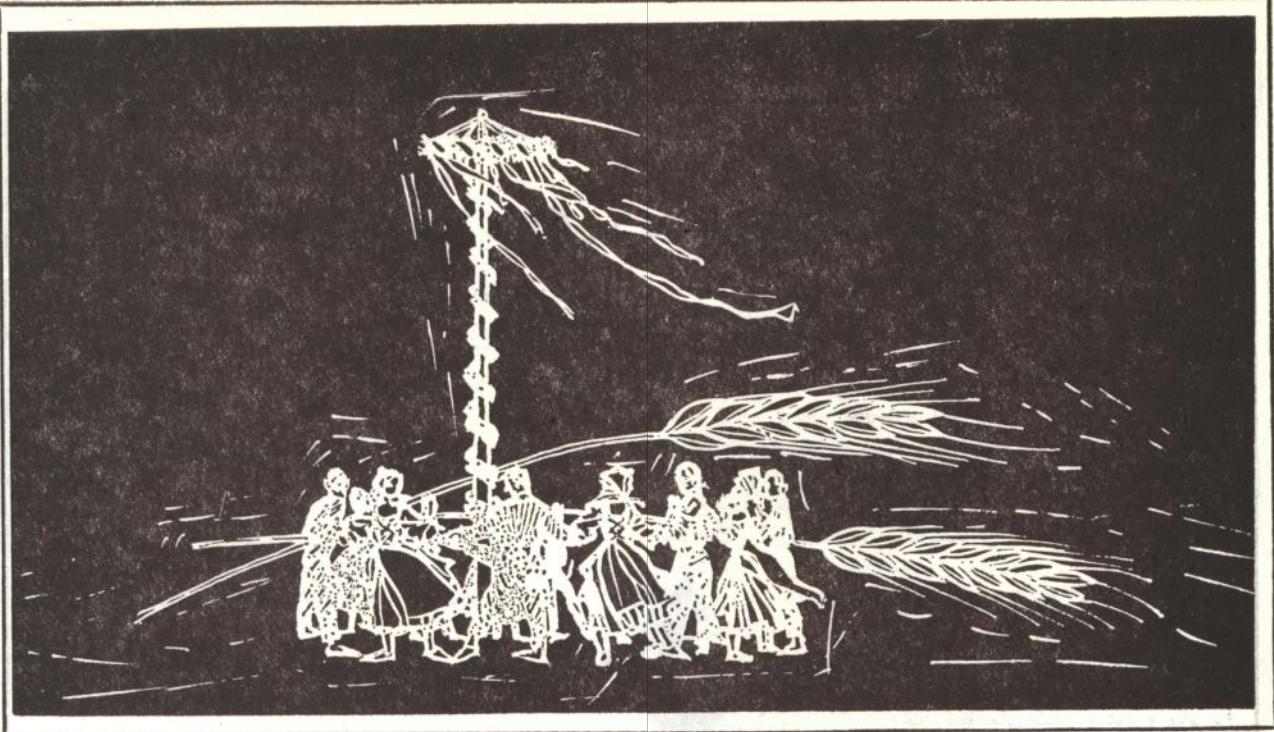
از : سپاهی دانش - هرمز معینی

جشنید عزیز سلام امیدوارم حالت خوب باشد حال من خوبه فقط گاهی احساس تنهایی میکنم که سعی میکنم اوقات فراغت خود را بخواندن کتاب بگذرانم و موفق شدم کتابهای درسی فراوانی بخوانم میدونی جشنیدجان اینجا از سر و صدای فراوان شهرها خبری نیست هوای آزاد نشاط فراوان نصیب من نموده اینجا سینما ، خیابان و تفریحگاه نیست و در اثر همین پاکی و زهد و تقوی در روحم رخنه فراوان نموده و عبادت پروردگار میردازم در اینجاست که مسئولیت را حس میکنم وقتی که بدبستان میروم بیاد دوران تحصیل خود میافتم و آنچه را که از يك آموزگار خوب انتظار داشتم برای شاگردانم فراهم میکنم . راست گهتاند که سربازی لازمه زندگی کلیه جوانان است حس میکنم واقعاً عوض شدم امیدوارم سال دیگر که دیلم خود را گرفتی به سلك ما

درآبی قبول دارم سال دیگر خدمت من تمام شده ولی وقتی خودت وارد لباس سربازی شدی می فهمی برادری یعنی چه آنقدر با همکارانت گرم و صمیمی خواهی شد که تصور آن برایت دشوار است . منزوی ترین افراد در این دوره مهربان و اهل معاشرت خواهد شد چون اینجا از پدر و مادر خبری نیست و دوست همکار تو همه کس تو خواهند بود . در اینجا سکوت و آرامش حکمفرماست و از غوغا و هیاهوی شهر خبری نیست در اینجائتعلیم و تربیت یکمده طفل پاک و معصوم را بهمهده گرفته و در انجام آن کوشش میکنم و در هنگام فراغت برفع اختلافات بین روستائیان میپردازم و کارهای عمرانی انجام میدهم آری کاریست یکنواخت ولسی روحانیت ، و تقدس آن مانع از ملال و خستگی میگردد . اگر اجازة دهی وقت آن رسیده بدبستان بروم و به کارهای خود بپردازم .

دوست تو هرمز

بدوستش



نقل از نشریه سازمان ترویج کشاورزی همه مردم بویژه کشاورزان کم و بیش با آفات گیاهان آشنائی داشته ملخ ، سن ، شته و مانند آنها را میشناسند و به زیان آنها واقفند .

گیاهان نیز مانند آمیان و سایر جانداران بیماریهایی دارند که اگر بموقع با آنها مبارزه نشود زندگی گیاه در معرض نابودی قرار میگیرد .

عامل بیماریهای گیاهی جانداران بسیار ریزی هستند که فقط در زیر ذره بین دیده میشوند و گاهی هم مانند ویروسها آنقدر ریزند که با وسایل عادی آزمایشگاهی قابل دید نیستند . برای اینکه بخوبی بتوانیم با این دسته از جانداران که گیاهان مورد نیاز بشر را فدای هستی و نشو و نما و تولید مثل خود میکنند با آسانی و ارزانی مبارزه کنیم باید از تمام مراحل زندگانی آنها و خساراتی که وارد می کنند و آثاری که بجای میگذارند اطلاع داشته باشیم تا راه صحیح و کم خرج مبارزه را انتخاب کنیم .

در اینجا از بیماریهای مهم برنج و طرق مبارزه با آنها بطور خلاصه یاد می شود تا مورد استفاده علاقه مندان قرار گیرد .

لکه قهوه ای برنج

این بیماری در نقاط مهم برنج خیز جهان شیوع دارد و لکه هائی روی برگهای جوان اولیه - برگهای کامل - غلاف برگها و پوست دانه تولید میکند که در قسمت مرکز خشک و مرده بوده و در حاشیه قهوه ای رنگ میباشد . شکل این لکه ها روی برگهای جوان کوچک و تخم مرغی میباشد . در مرحله اولیه بیماری ، لکه ها قهوه ای مایل به ارغوانی بوده و در مرحله بعدی مرکز لکه ها خاکستری میشود . در مراحل آخر لکه ها بزرگتر شده ، بالاخره خشک میگردند . روی دانه ها نیز لکه های

حاشیه داری ظاهر میشود که از هم کاملاً مجزا بوده و تقریباً بطور یکنواخت روی دانه منتشر میشوند . در حمله شدید لکه ها بهم مخلوط شده تمام سطح برگ پژمرده و خشک میگردد .

مبارزه

جمع آوری و سوزاندن باقیمانده محصول و جلوگیری از عبور آب آبیاری مزرعه آلوده به مزرعه سالم و بهترین طریقه مبارزه ضد عفونی بذر با سموم جیوه ای مثل سرزان بمقدار ۲۰۰ گرم در ۱۰۰۰ کیلو بذر میباشد .

پی ری کولاریا اوریزه

این بیماری از چندین قرن پیش در بسیاری از ممالک برنج خیز جهان از جمله ایران وجود داشته است علامت آن لکه هائی است که غالباً روی برگ ظاهر میشود ولی روی دم برگ - گره - ساقه و حتی پوست دانه نیز دیده میشود . در روی برگ برنج لکه های آبی رنگ کوچکی تولید میشود که سرعت رشد کرده و بطول چند سانتیمتر و عرض یک سانتیمتر میرسند که مرکزشان در این موقع سبز کمرنگ یا سبز خاکستری است روی محور خوشه لکه یا حلقه های قهوه ای یا سیاه رنگ دیده میشود و روی دم برگ نیز لکه ها شبیه روی برگ هستند . اگر بیماری شدید باشد روی پوست دانه نیز لکه های قهوه ای یا سیاه ایجاد می شود .

مبارزه

- ۱ - برای مبارزه با این بیماری باید بنکات زیر توجه داشت :
- ۱ - به خزانه برنج باندازه معین و معمول و مورد لزوم آب داده شود .
- ۲ - باقیمانده زراعت را در زمینهای آلوده باید از بین برد .
- ۳ - از مزارع آلوده نباید جهت کاشت

در سال بعد بذرگیری کرد .
۴ - بذر را با ترکیبات جیوه ای (مثلاً سرزان به نسبت یک تا دو در هزار) بمدت ۲۴ ساعت ضد عفونی کرد .
۵ - قبل از نشاء نهال برنج را در محلول

دو درصد پردو خیساند .

۶ - بالاخره انواع مقاوم تر در مقابل این بیماری را کشت نمود .
بیماری پوسیدگی طوقه برنج

این بیماری برای اولین بار در ایران در سال ۱۳۴۳ در اطراف شهرستان قومس مشاهده گردید .

این بیماری سرعت در سایر نقاط گیلان و بعضی قسمتهای مازندران انتشار یافت . عامل آن قارچی است بنام (ژیبرلا) که توسط انستیتوی بررسی آفات و بیماریهای گیاهی تشخیص داده شد .

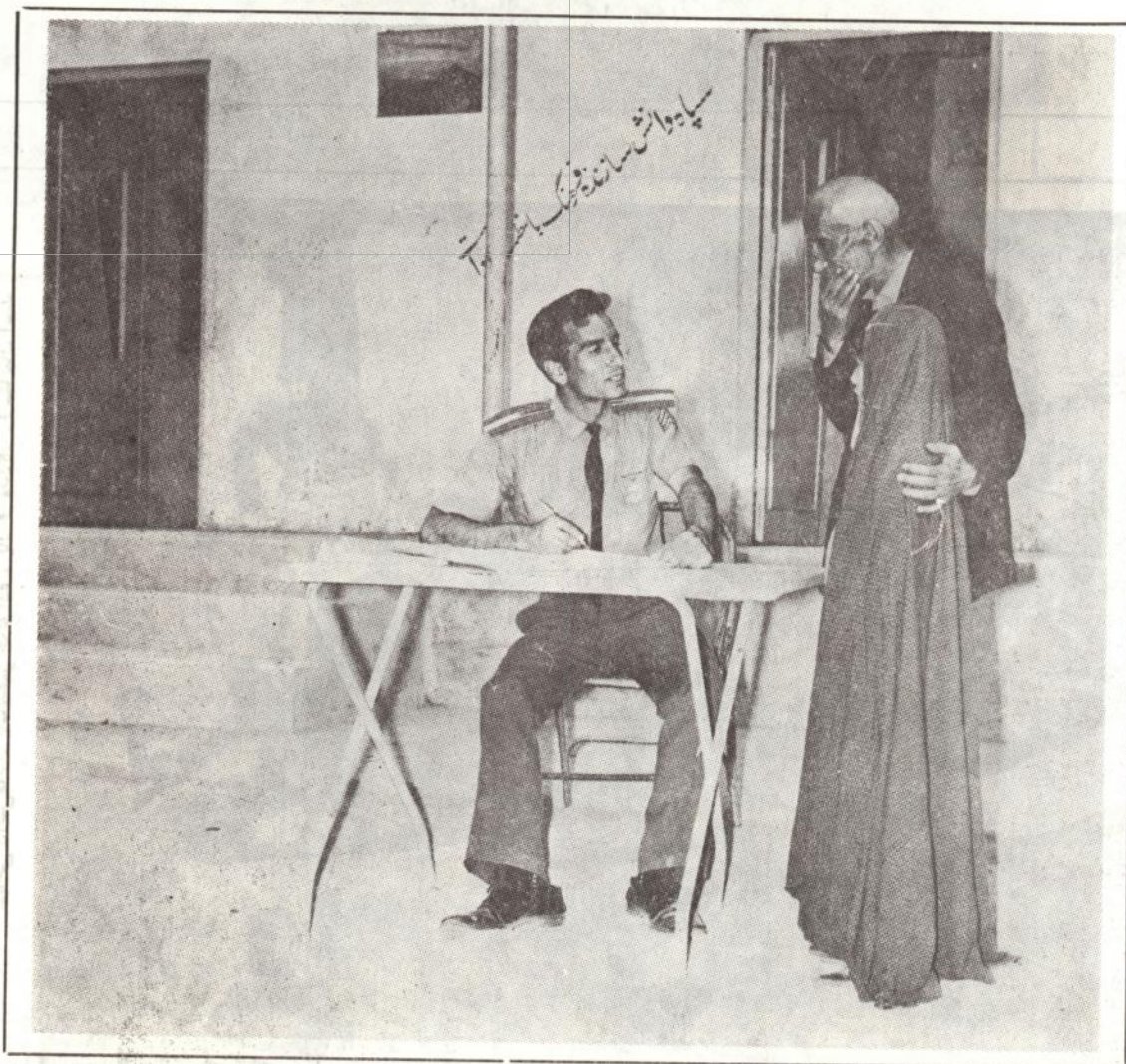
علامت بیماری

علامت این بیماری دو نوع است یکی در خزانه برنج و دیگری در مزرعه . در خزانه نشانه های بیمار کوتاه مانده و زرد میشوند که پس از نشاء کاری از بین میروند . عده ای نیز زرد رنگ و طولی و باریک میشوند که قبل از نشاء کاری از بین میروند . علامت بیماری در مزرعه عبارتست از رشد خارج از اندازه شالی های مریض بطوریکه یک سطح نامرتب در مزرعه بوجود میآید . از علائم دیگر بیماری زردی و تشکیل ریشک های نابجا در بندهای اول و دوم ساقه و زیاد شدن انشعابات ریشه های فرعی و بالاخره سیاه شدن و پوسیدگی طوقه برنج است .

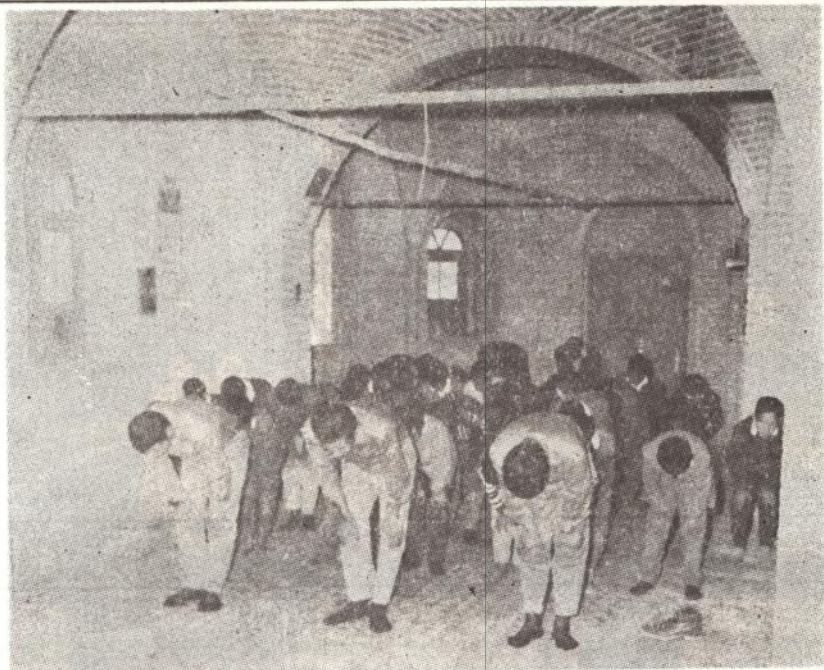
مبارزه

برای جلوگیری از خسارت باید عملیات پیشگیری انجام داد و نگذاشت گیاه بیمار گردد .

هیچ وقت برای یاد گرفتن دیر نیست .
سپاهی دانش در باسواد کردن پیر و جوان میکوشد .



در مدارس سپاه دانش هم درس زندگی داده میشود هم درس خداشناسی

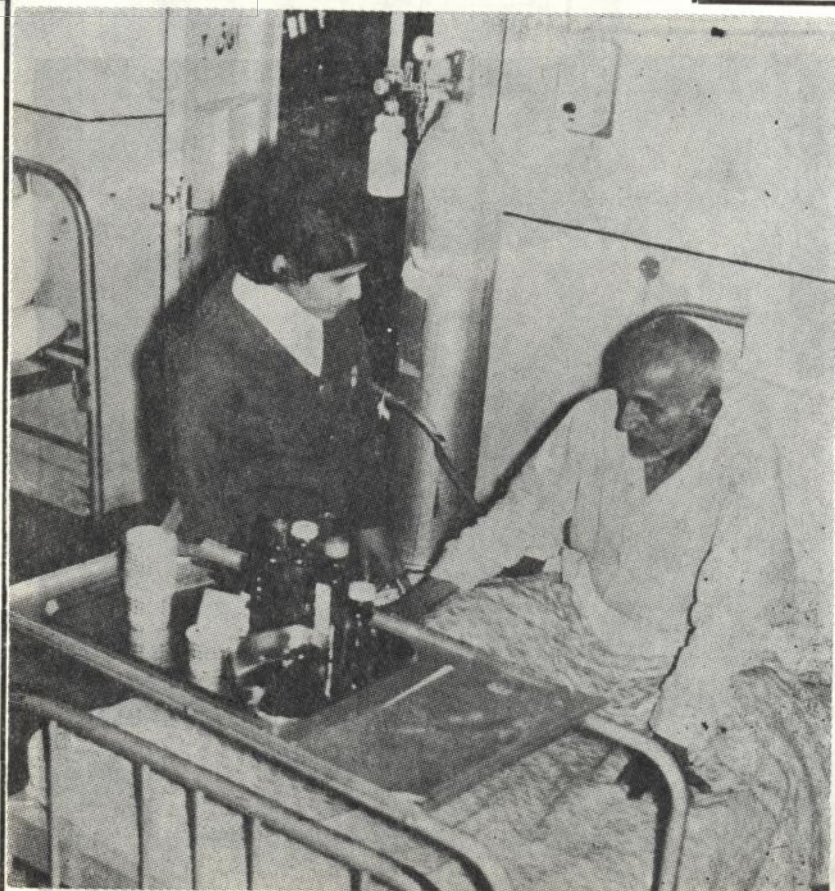


سپاهی دانش مانند یک عنصر خانواده، پسر و مادر و روستاییان است



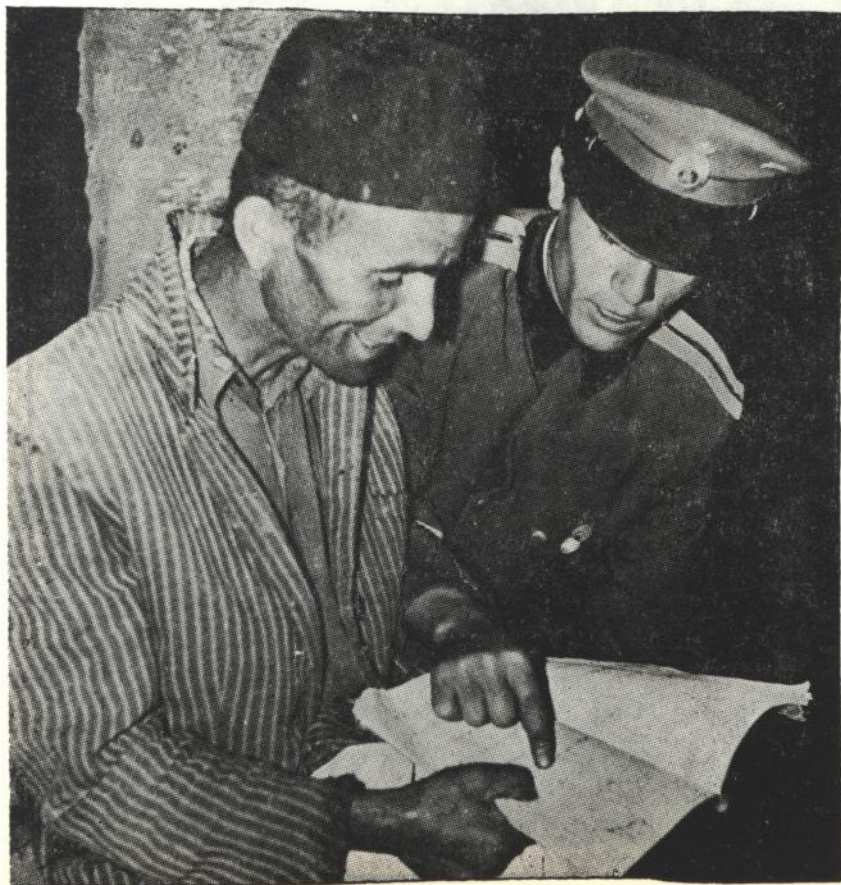
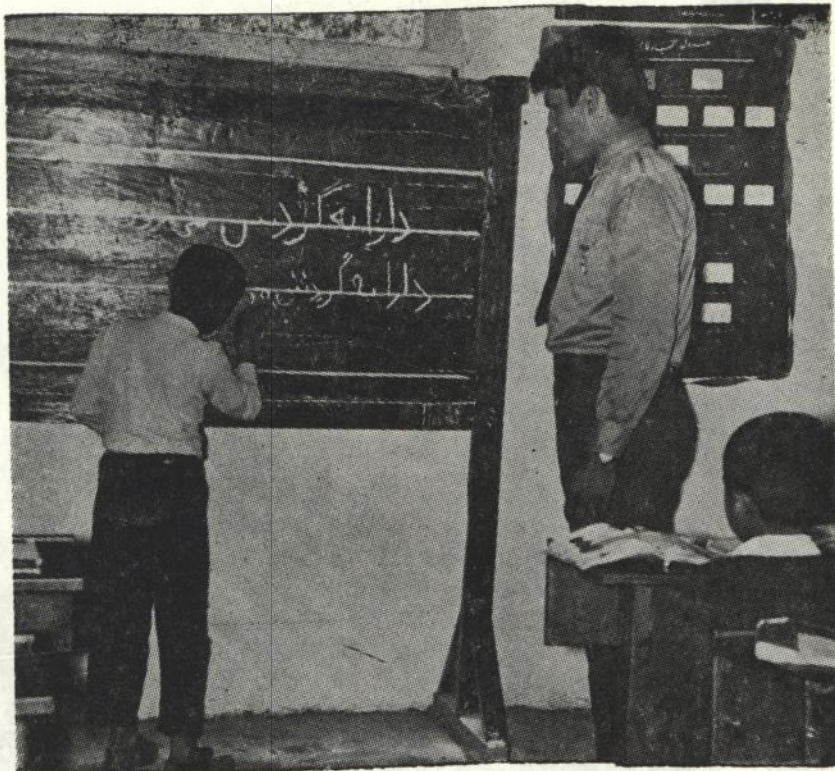


راهنمائی روستائیان در امور کشاورزی، یکی دیگر از خدمات اجتماعی اوست



دختر سپاهی دانش
چون پرستاری مهربان
از روستائیان مواظبت
می کند

این است هدف
سپاهی دانش ،
ساختن آینده‌ای درخشان
برای روستا زادگان .



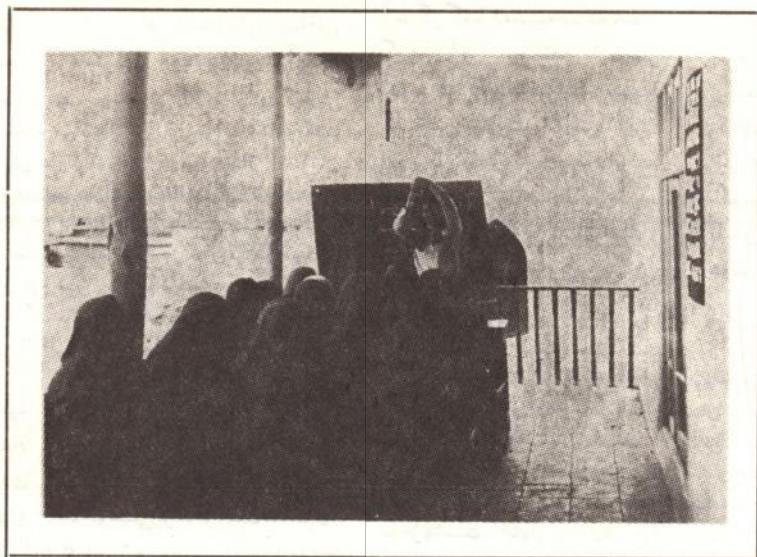
زگهواره تاگور دانش
بجوی



سباهی دانش در همه حال یار
و مدد کار روستائیان است

نتیجه کار سپاهی دانش ، دانش بیشتر محصول
بیشتر و بهسازی بیشتر محیط روستاست





همه میکوشند برای
آیندهای بهتر و
درخشانتر ...

روح سالم در بدن سالم است



صفحه چهل و نهم ماهنامه سپاه دانش

شیخ صنعان پیر صاحب کمال و پیشوای مردم زمان خودش بود و قریب پنجاه سال در کعبه اقامت داشت. هر کس به حلقه ادارات او در می آمد از ریاضت و عبادت نمی آسود. شیخ خود نیز هیچ سنتی را فرو نمی گذاشت و نماز و روزه بیحد داشت. پنجاه بار حج کرده و در کشف اسرار به مقام کرامت رسیده بود.

هر که بیماری وسستی یافتی از دم او تنددرستی یافتی پیشوایانی که در پیش آمدند پیش او از خویش بیخویش آمدند

چنان اتفاق افتاد که شیخ چندین شب در خواب دید که از کعبه گذارش به روم افتاده و در برابر بتی سجده می کند. از این خواب آشفته گشت و دانست که راه دشواری در پیش دارد که جان بدر بردن از آن آسان نیست. اندیشید که اگر بهنگام در این بیراهه قدم نهد راه تاریک بروی روشن گردد و اگر سستی کند همیشه در عقوبت و شکنجه خواهد ماند. آخر الامر برفتن مصمم گشت و مطلب را با مریدان در میان گذاشت و گفت باید زود تر قدم در راه بنهم و عزم سفر روم کنم تا تعبیر خوابم معلوم گردد یاران در سفر باوی همراه گشتند و به خاک روم قدم گذاشتند و همه جاسیر می کردند تا ناگهان در ایوانی دختر ترسائی دیدند چون آفتاب درخشان.

هر دو چشمش فتنه عشاق بود هر دو برویش بخوبی طاق بود
روی او از زیر زلف تابدار بود آتش پاره ای بس آبدار
هر که سوی چشم او تشنه شدی دردش هر مژه چون دشنه شدی
چاه سیمین بر زنخدان داشت او همچو عیسی بر سخن جان داشت او

دختر چون نقاب سیاه از چهره برگرفت آتش به جان شیخ انداخت و عشقش چنان او را از پا در آورد که هر چه داشت سر بسر از دست داد و حتی ایمان و عاقبت فروخت و رسوائی خرید، عشق بحدی بر وجودش چیره شد که از دل و جان نیز بیزار گشت.

چون مریدان او را به اینحال زار دیدند حیران و سرگردان بر جای ماندند و از پی چاره کار برآمدند. اما چون قضا کار خود کرده بود هیچ پندی اثر نداشت و هیچ داروئی دردش را درمان نمی کرد تا شب همچنان چشم بر ایوان دوخته و دهان بازمانده باقی ماند. شب نه یکدم بخواب رفت و نه قرار گرفت. از عشق بخود می پیچید و زار می نالید.

گفت یارب امشبم رادوز نیست شمع گردون راهمانا سوز نیست
در ریاضت بوده ام شبها بسی خود نشان ندهد چنین شبها کسی
همچو شمع از تف و سوزم میکشند شب همی سوزند و روزم میکشند

شب چنان بنظرش دراز می آمد که گوئی روز قیامت است یا خورشید تا ابد غروب کرده است. نه صبیری داشت تا درد راهموار کند و نه عقلی که او را بحال خویش برگرداند، نپائی که به کوی یار رود و نهباری که دستش گیرد.

رفت و عقل و رفت صبر و رفت یار

این چه دردست این چه عشقت این چه کار

مریدان به گردش جمع آمدند و به دلداریش زبان گشودند و هر يك راهی پیش پایش گذاردند. اما شیخ با استادی به هر يك جواب می گفت:

همشینی گفت ای شیخ کبار
شیخ گفت امشب از خون جگر
آند گر گفتا که تسبیح کجاست
گفت آنها بیفکنم ز دست
آن دگر گفتا بشیمانیت نیست
گفت کس نبود پیشیمان پیش از این
آن دگر گفتش که دیوت راه زد
گفت دیوی کوره ما میزند
آن دگر گفتا که با یاران بساز
گفت اگر کعبه نباشد دهر هست

خیز این وسواس را غسلی بر آر
کردم صد بار غسل ای بی خبر
کی شود کارتو بی تسبیح راست
تا توانم بر میان زنا ربست
یک نفس دردمسلمانیت نیست
که چرا عاشق نگشتم پیش از این
تیر خذلان بر دلت ناگاه زد
گو بز نالحق که زیبا میزند
تا شویم امشب بسوی کعبه باز
هوشیار کعبه شد در دیر مست

چون هیچ سخن در او کارگر نیامد یاران به تیمارش تن در دادند و بادلی خونین بانتظار حادثه نشستند روز دیگر شیخ معتکف کوی یار شد و باسگان کویش همطرز گشت و از اندوه چون موی باریک شد. عاقبت از درد عشق بیمار گشت و سر از آن آستان برنگرفت و آنقدر خاک کویش را بستر و بالین ساخت تا دختر از رازش آگاه شد و گفت «ای شیخ کجا دیده ای که زاهدان در کوی ترسایان مقیم شوند؟ از اینکار در گذر که دیوانگی بار آورده» شیخ گفت «ناز و تکبر بیکسونه که عشقم سرسری نیست، یادلم را بازده یا فرمان ده تا جان افشانم»

روی بر خاک درت جان میدهم
جان بنرخ روز ارزان میدهم
چند نالم بردرت در بساز کن
یکدمم با جویشتن دمساز کن
گرچه همچون سایه ام از اضطراب
در جهم از روزنت چون آفتاب

دختر با سختی پاسخ داد که «ای پیر خرف گشته شرم دار که هنگام کفن و کافور تست، نه زمان عشق و ورزی با این نفس سرد چگونه دمسازی می کنی و با این پیری عشق بازی؟» شیخ از سرزنش دختر دل از جای نبرد و همچنان با او از غم عشق سخن راند. دختر گفت اگر راستی در این کار ایستاده ای نخست باید دست از اسلام بشوئی تا همرنگ یار خویش شوی. چون شیخ به این کار تن درداد دختر او را به قبول چهار چیز دعوت کرد از او خواست که پیش بت سجده کند و قرآن را بسوزاند و خمر بخورد و چشم از ایمان بریند. اما شیخ یکی از چهار را اختیار کرد و میخوارگی را برگزید و از سه دیگر سر باز زد. دختر او را به دیر برد و جام می به دستش داد. شیخ که مجلس را تازه دید و حسن میزبان را بی اندازه، عقل از کف داد و جام می از دست یار گرفت و نوش کرد. عشق و شراب چنان او را بیخود کرد که هر چه می دانست از مسائل دین و آیات قرآن از یاد برد و جز عشق دلبر چیزی در وجودش باقی نماند و چون بکلی بیهوش گشت و از دست رفت و خواست تا دستی برگردن یار افکند. دختر او را از خویش راند و گفت «عاشقی را کفر باید پای دار» اگر در عشقم پایداری باید کیش کافران را اختیار کنی تا بتوانی دست در گردنم اندازی و اگر اقتدان کنی این عصا و این ردا.



شیخ صنعان

شیخ که عشق جوان ومی کهنه او را در کار آورده بود چنان شیدا و مست گشته و طاقت از دست داده بود که یکبارگی به بت پرستی تن در داد و حاضر شد پیش بت مصحف بسوزاند .

دخترش گفت این زمان شاه منی لایق دیدار و همراه منی

ترسایان از اینکه چنان زاهد و سالکی را بطریق خویش آوردند خشنود گشتند و او را به دیر خویش رهبری کردند و زنار بر میانش بستند . شیخ یکباره خرقة را آتش زد و کعبه و شیخی را فراموش کرد . عشق ترسا زاده ایمانش را پاک شست و به بت پرستیدنش واداشت و چون همه چیز را از دست داد روی به دختر آورد و گفت :
خمره خوردم بت پرستیدم ز عشق کس ندیدست آنچه من دیدم ز عشق

قریب پنجاه سال راه روشن در پیش چشم داشتم و دریای راز در دلم موج میزد تا عشق تو خرقة بر تنم گستت و زنار بر میانم بست . اکنون تا چند مرا در جدائی خواهی داشت ؟

دختر گفت « آنچه گفنی راست است اما ای پیر دل داده میدانی که کابین من گران است و تو فقیری اگر وصل مرا می خواهی باید سیم وزر فراوان بیاری و چون زر نداری ، نفقه ای بستان و سرخویش گبرو مردانه ، بار عشق مرا به دوش بکش » شیخ گفت « ای سیمبر سروقد چه نیکو به عهد خویش وفا می کنی ! هر دم بنوعی از خویش می رانیم و سنگی پیش پایم می نهی . چه خونها از عشقت خوردم و چه چیزها در راحت از دست دادم . همه یاران از من روی برگرداندند و دشمن جانم شدند :
تو چنین ایشان چنان من چون کنم چون نه دل باشد نه جان من چون کنم

دل دختر براو سوخت و گفت حال که سیم وزر نداری باید یکسال تمام خوک بانسی مرا اختیار کنی تا پس از آن عمر را بشادی بگذرانیم . شیخ از این فرمان هم سربتافت و خوک بانسی پیش گرفت . یاران چون این شنیدند مات و حیران شدند و از یاریش رو گرداندند و عزم کعبه کردند . از آن میان کسی نزد شیخ شتافت و گفت « فرمان تو چیست ؟ یا از این راه برگرد و با ما عزم سفر کن یا ما نیز چون تو ترسانی گزینیم و زنار بر میان بندیم یا چون نتوانیم ترا در چنین حال ببینیم از تو بگریزیم و معتکف کعبه شویم » شیخ گفت : « تاجان در بدن دارم از عشق ترسا دختر برنگردم و چون شما خود اسیر این دام نگشته اید و از رنج دلم آگاه نیستند برایم همدمی نتوانید کرد . ای رفیقان عزیز به کعبه برگردید و به آنها که از حال ما پیرسند بگوئید که شیخ با چشم خوین و دل زهر آگین عقل و دین و شیخی از دست داد و اسیر حلقه زلف ترسا دختری گشت » این گفت و از دوستان روی برتافت و نزد خوکان شتافت .

یاران با جان سوخته و تن گداخته به کعبه باز گشتند . شیخ در کعبه یاری شفیق داشت که بهنگام سفر او حاضر نبود . چون برگشت و جای از شیخ خالی دید او را از مریدان پرسید .

ایشان آنچه دیده بودند ، از عشق او به دختر ترسا و زنار بستن و خمر خوردن و بت پرستیدن و خوک بانسی کردن ، حکایت کردند . چون مریدان قصه را تمامی شنید زاری در گرفت و یاران را سرزنش کرد که « شرمتان باد از این وفاداری چه شد که باسانی دست از او برداشتید و تنهائش گذاشتید و چون او را در کام نهنگ دیدید جمله از او گریختید آئین حق شناسی آن بود که جمله زنار می بستید و غیر ترسانی چیزی اختیار نمی کردید » یاران گفتند « چنان کردیم ، اما چون شیخ از یاری ما سودی ندید صلاح خود را در آن دانست که از ما جدا شود و همه

راه کعبه برگرداند » مرید گفت « بایستی به درگاه حق ملتزم شده و شب و روز برای شیخ شفاعت کرده باشید . »

آخر الامر جملگی بسوی روم عزیمت کردند و پنهان معتکف در گاه حق گشتند و شب و روز گریستند تا چهل روز نه خواب داشتند و نه پروای نان و آب تا از تضرع بسیارشان شوری در فلک افتاد و تیردعایشان به هدف رسید و جهان کشف بر مریدیکباره آشکار شد و بروی الهام گشت که شیخ گمراه از بند خلاصی یافته و گرد و غبار سیاه از پیش راهش برخاسته است . مرید از شادی بیهوش گشت و پس از آن به یاران مژده داد و جمله گریان و دوان عزم دیدار شیخ خوکبان کردند . چون به او رسیدند ، دیدند که خوش و خندان زنار گسته و دل از ترسانی شسته و از شرم جامه برتن چاک کرده جمله حکمت و اسرار قرآن که از خاطرش فراموش شده بود بیادش آمد و از جهل و بیچارگی رهائی یافت و چون نیک در خود نگریمت سجده شکر بجا آورد و زار گریست .

یاران دلداریش دادند و گفتند : « برخیز که نقاب ابراز چهره خورشید زندگیت بر گرفته شد و خدا را شکر که از میان دریای سیاه راهی روشن پیش پایت گشوده گشت ، برخیز و توبه کن که خدا با چنان گناه عذرت را می پذیرد . » شیخ باز خرقة در بر کرد و با یاران عزم حجاز نمود .

از سوی دیگر چون دختر ترسا از خواب برخاست نوری چون آفتاب در دلتش تابید و بدو الهام گشت « بشتاب و از پی شیخ روان شو و همچنانکه او را از راه بدر بردی براهش درآی و همسرش باش ! » این الهام آتشی در جان دختر افکند و در طلب بیقرارش کرد چنانکه خود را در عالمی دیگر یافت .

عالمی کانجا نشان دام نیست گنگ باید شد زبان آگاه نیست

ناز و نخوت از وجودش رخت بر بست و طرب جای خود را به اندوه داد نغمه زنان و جامه دران از خانه بیرون رفت و بادل پردرد از پی شیخ روان گشت . دل از دست داده و عاجز و سرگشته می نالید و نمی دانست چه راهی در پیش رسیده که تا به محبوب برسد .

هر زمان می گفت با عجز و نیاز کای کریم راه دان کار ساز
عورتی درمانده و بیچاره ام از دیار و خانمان آواره ام
مرد راه چون توئی راه زدم تومزن بر من که بی آگه زدم
هر چه کردم بر من مسکین مگیر دین پذیرم مرا بی دین مگیر

خبر به شیخ رسید که دختر دست از ترسانی برداشته و به راه یزدان آمده است . شیخ چون باد با یاران بسویش رفت و چون به دختر رسید او را زرد ورنجور و پا برهنه و جامه برتن چاک کرده یافت . دختر چون شیخ را دید یکباره از هوش رفت . شیخ از دیدگان اشک شادی بر چهره اش فشانید . و چون دختر چشم بروی انداخت خویش را به پایش افکند و راه اسلام خواست .

شیخ او را عرضه اسلام داد غلغلی در جمله یاران فتاد

چون ذوق ایمان در دل دختر راه یافت به شیخ گفت « دیگر طاقت فراق در من نمانده است از این خاکدان پر درس می روم و از تو عفو می طلبم مرا ببخش » این سخن گفت و جان به جانان سپرد .

گشت پنهان آفتابش زیر میخ جان شیرین زوجد اشک دای درین
قطره ای بود او در این بحر مجاز سوی دریای حقیقت رفت باز

گفت

و گو

و

گو



تهیه و تنظیم از : مقدری کرمانی

اکنون که قریب یکسال از خدمت در این روستا میگذرد ، موفق شدهام که :
۳۶ دانش آموز دختر کلاس اول و دوم و ۷۰ نوسواد بزرگسال را تحت تعلیم خود بگیرم .
مدرسه سابق را تعمیر کردهام و با گرفتن زمینی به مساحت ۳۰۰۰ متر مربع دستاورد کار ساختن دبستان جدیدی میباشم .
حمام های خزینهدار را به دوش تبدیل ساختهام و در تامین بهداشت عمومی روستا کوشیدهام .
بنا به تقاضای من یک گروه از سپاهیان بهداشت به این ده اعزام شده است .
کتابخانه ای با ۷۰ جلد کتاب در دبستان ترتیب دادهام .
اولین دختر سپاهی دانش بودم که منازل ده را پلاک کوبی کردم و از افراد و احشام آمار گرفتم .
نصب فانوس در سردر منازل از جمله اقدامات یکساله ام بشمار میرود .
در طول این مدت کوتاه ، نمایش چند حلقه فیلم را وسیله سینما سیار ترتیب دادهام ، تا مردم از این طریق به اهمیت امر تعلیم و تربیت و رعایت اصول بهداشت آشنا شوند .
خیابانی را احداث و بنام سپاهیان انقلاب نامگذاری کردهام .
مرمت ۲۰ کیلومتر جاده ، تشکیل فروشگاه نفت و نصب صندوق پست از جمله اقدامات یکساله ام میباشد .

وقتی که از این خانم سپاهی خواستم که یکی از خاطرات دوران خدمت خود را بیان کند ، لبخند رضایتی برلبانش نقش بست و اینطور ادامه داد :
درست پانزده روز از خدمت در روستای نقوسان میگذشت . تصمیم گرفتم که حمام های خزینهدار را به دوش تبدیل سازم . برای انجام این منظور ، در یکی از حمام ها راقفل کردم تا نقشه خود را عملی کنم . در آتروز مردم سه مرتبه قفل در حمام را شکستند و من مجدداً قفل دیگری به آن زدم . ساعت ۱۰ شب آتروز که هوایی انداز سرد و بارانی بود ، بمن خبر داده شد که باز قفل در حمام را شکسته اند . من با اینکه شب بود و هوا نامساعد ، و باوجود دوری راه حمام تا منزل ، شخصاً راه افتادم . برای چهارمین مرتبه در حمام را قفل کردم . وقتیکه به منزل برگشتم ساعت ۱۱ شب بود و تمام لباسهایم خیس !
این پیش آمد باعث شد که سرمای سختی بخورم و مدت ده روز در منزل بستری شوم . مردم ده که با مقاومت شدید من در این مورد مواجه شدند ، خوشبختانه به تقاضایم جواب مثبت دادند و از فردای آتروز دستاورد کار تبدیل حمام خزینهدای به یک حمام مجهز به دوش و بارعایت کامل اصول بهداشتی شدند . من نه تنها از مریضی خود ناراحت نشدم ، بلکه سخت خوشحال بودم که توانستم اولین قدم مثبت را که فتح بابی برای سایر اقدامات عمرانی و اجتماعی در روستا بود ، بردارم .

زندگی در محلی تازه و با مردمی ناآشنا وسدھا مشکل دیگر .
روزی که محل خدمت دختران سپاهی دانش را تعیین میکردند ، من علیرغم بسیاری از همدوره هایم ، اولین کسی بودم که انتخاب روستای محل خدمتم را بهمسؤلان امر واگذاشتم و حاضر شدم به هر جا که مرا بفرستند ، بروم . سرانجام به سوی روستای نقوسان شهرستان تفرش که تا آن زمان حتی با نام آنهم کمترین آشنائی نداشتم ، رهسپار شدم .
شور و هیجان عجیبی سراسر وجودم را فرا گرفته بود و برای رسیدن به محل خدمت خود دقیقه شماری می کردم . بالاخره این انتظار هم پایان یافت و وارد روستای نقوسان شدم .
مردم ساده دل و پاک طینت روستائی انتظار مرا داشتند و برای استقبال اجتماع کرده بودند . همه یکدل و یک زبان ، با دست افشانی و پایکوبی ، نواختن طبل و سر نای محلی و نثار دسته های گل مقدمه را گرامی داشتند . استقبال روستائیان بحدی پر شور و هیجان انگیز بود که اشک شوق در چشمانم حلقه زده بود ، بغض گلویم را می فشرد و نمیتوانستم جوابگویی آنهمه احساسات بی غل و غش باشم .
فردای آتروز با عزمی راسختر و تصمیمی استوار تر ، برای انجام وظیفه ای مقدس ، کمر خدمت را بستم و با کمک بی دریغ اهالی نقوسان کاربسی خطیر خود را شروع کردم . هر روز که میگذشت ، موفقیت بیشتری احساس میکردم و قدمهای موثرتری بر میداشتم .

هنگامی که با قیافه باشاش و مصمم دختر سپاهی دانش ، خانم گلنار استاد آقا مواجه شدم ، لازم دانستم مصاحبه ای باوی بعمل آورم . ایشان هم انجام این گفت و شنود را بگرمی استقبال کرد و چنین گفت :
زمانی که به دبیرستان میرفتم ، که گاه مجلات خارجی را ورق میزدم و عکس دخترانی را که در لباس ارتش بودند ، می دیدم ، از خود می پرسیدم : «آیا روزی فرا میرسد که منم بتوانم این لباس مقدس را بپوشم و مانند اینان منشأ اثر و خدمتی باشم؟»
این فکر همچنان در دریای وجودم موج میزد و تمام هم و غم این بود که به آتروز خود جامه عمل بپوشانم . سرانجام ، همزمان با فراغت از تحصیلات دبیرستانی ، ندای انسانی شاهنشاه آریامهر در دنیا طنین انداز شد و دختران دیپلمه به خدمت در سپاه دانش وسایر خدمات اجتماعی فرا خوانده شدند .
من که بی صبرانه انتظار فرا رسیدن چنین روزی را داشتم ، به خدمت در سپاه دانش شتافتم و برای نیل به هدف خود ، دوره تعلیماتی را آغاز کردم .
روزها در پی یکدیگر سپری میشد تا دوره تعلیمات ششماهه ما که ۴۰۰۰ دختر دیپلمه بودیم پایان رسید . کار اصلی ما از اینجا شروع میشد ، یعنی انتخاب روستای محل خدمت ،



نوشته: عزیز نسین
نویسنده: ترك

صف طویک

— هر جا دیدی صغه ، وایستوش !
با پیروی از این پند خردمندان ، من هم توی صف قرار میگیرم .
اگر توجه کرده باشید ، همینکه شما توی صف ایستاید می بینید
که پشت سرتان هم چند نفر ربه شده اند .
— خدا پدرشو بیامرزه که صفواخترع کرد .
— پس تا کسی رو نمیگین ؟ از صف که بگذریم ، تا کسی هم خودش
کلی نعمته .

بیرزنی که جلو من ایستاده میبرسد :
— این صف واسه چیه ؟
— چه فرقی میکنه ؟ حالا که صف هست ، باید وایساد . لابد به چیزی
بخش میکنم .
کسی که این حرف را میزند ، پس از چند لحظه ای از پهلو
دستش میبرسد :

— تو نمیدونی این صف واسه چیه ؟
و بعد ، به کسی که همین سؤال را از او کرده جواب بدهد :
— مگه فرقی میکنه که صف واسه چیه ؟
يك نفر میگوید :
— اگر صف نبود ، هیچ جنور نمیتونستیم از پس این محرکهای
بی انصاف بر بیائیم .

دیگری تایید میکند :
— این محرکهای خدانشناس ، پدر مارو در آوردن . واقعا چه خوب
شد که صفواخترع کردن ...
دوتا پاسبان ، یکی در سر صف و دیگری در انتهای آن مدام
فرمان میدهند :

— ساکت ! بی صدا !
— وایسین تو صف !
— راهرو واز کنین . بذارین ماشین رد شه .
قدم به قدم ، و یا بهتر بگویم وجب به وجب بجلو میرویم . ساعت
نه صبح بایکی قرار ملاقات داشتیم ، حالا نزدیک ده است .
— حضرت آقا ، شما بعد از من اومدین . آدم خوبه به کمی حیا
داشته باشه .

— جنابعالی خودتون بی حیا تشریف دارین من از ساعت هفت صبح
اینجا وایسام ... هرکی اومد جلوتر از من توصف وایساد . هی خواستم
هیچی نگم ، ولی می بینم نمیشه . یکنفر از توی صف میگوید :
— زندگی همینه برادر هیچ کاریش نمیشه کرد . مثلاً من الان

وقتی از مغازه «کالای وطن» واقع در خیابان باغچه قابو بطرف
خیابان پستخانه پیچیدم ، دیدم مردم جلو یکی از مغازه ها صف
بسته اند . ازدحام عجیبی بود ، جماعت مثل مورو ملخ درهم میلولیدند .
از بس شلوغ بود راه بند آمده بود .
رانندگان با اطوار مخصوص خودشان دستشان را از جای شیشه
بیرون آورده با دلخوری غرغر میکردند .
— اون وقت بوق زدیم قدغن میکنن . آخه چطور میشه از میون
چه بوقی چه کشکی اینجا با توپ هم نمیشه کاری از پیش برد .
به همین گله ئی رد شد .
اتومبیلها در حالیکه با سپر و گلگیرشان به مردم تنه میزدند ،
بازحمت زیاد برای خودشان راه باز میکردند و باسرت يك وجب
در يك دقیقه و شاید هم کمتر ، پیشروی میکردند .

— اوهوری کجا میای ؟
— جلوتو نگاه کن .
— عقبتو نگاه کن .
— واستاتو صف .
— این صف مال چیه ؟
— مال هرچی میخواد باشه ، وایستا .
— میدونی برادر ؟ این مردم هیچوقت آدم نمیشن . ما در قرن
بیستم زندگی میکنیم . میدونی قرن بیستم یعنی چی ؟ یعنی تمدن !
تمدن میدونی یعنی چی ؟ یعنی اول بسب اتمی ، دوم صف ... بخوای
نخوای باید به این دوتا عادت کنی ... یواش جلو پاتو نگاه کن !
— نه حضرت آقا ، بقیه شو نگفتین ، غیر از اینها ، تمدن یعنی نایلون ،
پلاستیک ، آدامس ... دیگه عرض کنم به خدمتون لباس شما ...
یواش !

— مگه کوری ؟ همچین انگ روی میخچه پامو لگد کردی .
— تیغ ژیلت چی ؟ یادتوون رفت ؟ وقتی از تمدن حرف میزنین
ژیلت یادتوون نره ...

— هولاهوبرو نیگی ؟ ... انقدر هلم نده نره خر !
— من فقط اینو میدونم که تا مایاد نگیریم که چه جور توی صف
وایسیم ، ازمون هیچی در نیامد . آهای کجا داری میای ؟ ...
یکنفر از عقب داد میزند :

— برو کنار نفتی نشی !
يك رهگذر به رفیقش میگوید :

بیست و دوساله کارمند دولت ، ولی بچه‌های دیروزی او مدن برای ما شدن مدیر کل و رئیس ... هی‌میان میرن جلو ، هی‌میان میرن جلو.

— بیخشین آقا ، اینجا چی میفروشن ؟

— به خدا نمیدونم من خودم الانه دواسته که اینجا وایسام یکی میگه قالیاق ماشین میفروشن ، یکی دیگه میگه نفت.

— ذکی ! من قالیاق میخوام چیکار ؟

— خواهر ، تو هم واقعا اومدی حرف بزنی‌ها ... خوب‌آخه اگه خدا خودش خواسته ما صاحب قالیاق بشیم لابد فکر ماشینم کرده.

— خوب ، حالا بگو ببینم یه دونه قالیاق میدن ، یا هرچهارتاشو ؟

— دیگه اینشو نمی‌دونم . هیچکی هم از اون‌تو درنمیاد که‌ازش بپرسیم.

— پس اونائی که میرن تو چی میشن ؟

— از در عقب بیرونشون می‌کنن که زیاد شلوغ نشه . ساعت ده ونیم بود ، و صف دم به دم طول‌تر میشد . اگر قالیاق میفروشن ، پس

حتما معرفی‌نامه لازمه بدون معرفی‌نامه مگه قالیاق به کسی میدن ؟

— تو کوبین نفتو بگیر ، بعد میتونی بری دنبال بپتیش .

دموکرآتیم.

— اگر نفت میفروشن بی‌خود وایسام.

— هرچی میدن بدن ، فقط خدا کنه که به همه‌مون برسه ... اگه نفت بدن توجیبت میریزی ؟ از بدشانی طرف هم پاخودمون‌نیاموردم.

— تو کوبین نفتو بگیر ، بعد میتونی بری دنبال بپتیش.

— کوبین میدن ؟

— مگه از پشت کوه اومدی ؟ آخه مگه میشه نفتو بی‌کوبین بدن ؟ جیبیو بگیر واست بریزن ... ببینم مگه حرف حالیت نمیشه ؟ چند

دفعه بپت بگم انقدر هول نده .

— بیخشید ، از عقب هول میدن.

— اتفاقا من کار مهمی هم دارم ...

— آقا کار مهمی دارن ... ننگاش کتین پس به نظر تو ما دیگرون همه‌مون بیکاریم ؟ خوب مرد حسابی ، همه کار دارن یه‌خورده دیگه

صبر کن ، طوری نمیشه.

— راستی تا ظهر نوتتون میرسه ؟

— فکر نمی‌کنم ... کجا داری میای ؟ مگه میخوای سوار کله من بشی !

— یاذره احترام نسبت به بزرگترها ندارن ، تربیت که نیست .

— از قرار معلوم شما ستون از چهل بالاست.

— چطور مگه ؟

— برای اینکه آدم ، وقتی سنش از چهل گذشت فکر میکنه که تو همه دنیا یه آدم موقر و با تربیت باقی نمونه.

— شما بالاخره نفهمیدین چی میفروشن ؟

— میگن انولین.

— دواس ... واهه مرض قند خوبه.

— میخوام چیکارش کنم ؟ نمی‌خوام.

— تو هم عجب آدمی هستی نمیخوام یعنی چی؟ حالا بگیر ، بعداگه نخواستی میفروشی . همسایه ما ، یونس افندی ، از این راه حسابی پولدار شد . اینجا میخوری ، دولیرهو نیم ، بعد میفروشی بیست و پنج

لیره.

— پس چی خیال کردین ؟ مگه صف چیز شوخی برداره ... مردم از این خونه‌ها میسازن ... آرنج وامونده تو از رو سر من وزدار .

— تو خودت سرتو بکش کنار.

— بیخشین آقا ، منکنه بگین چی میفروشن ؟

— کرباس.

— خیر کرباس مریاس توکار نیست . یه چیزی رو که نمیدونین ، بگین نمیدونیم . دارن سینان میفروشن.

— پیرزنی که جلو من ایستاده بود از کوره دررفت.

— نه کرباسه ، نه نمکه ، نه نفت ... مگه شما ها رادیو گوش نمیدین ؟

مدرس ، غیر از صف قهوه ، همه صف‌هارو قدغن کرده ، حالادیکه جزواسه قهوه ، هیچ جانبايد وایسین . خبر مثل برق میان جمعیت پخش شد.

— قهوه ؟ عالیه.

— اگر قهوه باشه من دوروزم وامیسم ، تاگیرم از اینجا نیرم.

— دولت گفته فقط صف‌هائی که برای خریدن قهوه باشه مجازه ، صف‌های دیگه مجازات داره .

— چرا ؟

— واهه اینکه محترکین عدا صفا درست میکنن ... اونا میخوان دولتو متهم کنن که نمی‌تونه از ترقی قیمت‌ها جلوگیری کنه .

— نکته این صفا ما هم از ههون صف‌هاس ؟ کسی چه‌میدونه ؟

— نه ، غیرممکنه . مگه نمی‌بینی خود پاسونرا مراقب نظم هستن . ساعت یازده است ... تا در مغازه ده قدم بیشتر نمانده برده‌های

پشت مغازه را پائین انداخته‌اند و نمیشود فهمید که آن‌تو چه خبر است.

— ببینم خیلی میدن ؟

— نفری پنجاه گرم.

— فکر نمی‌کنم ، اگر نفری پنجاه گرم بدن مگه به همه میرسه ؟ من نمی‌تونم واهه خاطر پنجاه گرم قهوه اینقدر اینجا وایسم .

— فقط کافیه که همین پنجاه گرم را بگیرن . بعد دو کیلو آردن خودچی سوخته می‌زنی تنگش ، قشنگ قاطیش میکنی ، و اونوقت برات میشود

دو کیلو و خورده‌ای قهوه عالی .

یکی به دوستش میگوید :

— گوش کن ، من پول همراهم نیست . دولیرهو نیم بهام قرض‌ده . دوستش جواب میده :

— خیلی خوب ، میدم ، ولی نه بعنوان قرض ، بلکه تو در عوض نصف قهوه خودتو بمن میدی.

یکی فریاد میکشد ، یکی کمک میطلبد ، یکنفر راله‌ولورده کرده‌اند ... خلاصه محشری است از هشت طرف فشار می‌آورند ، هول میدهند ...

بالاخره من سرم را خم کردم و از زیر در آهنی که تانصه پائینش کشیده بودند بازور خودم را چپاندم توی مغازه.

فروشنده از پیرزنی که جلو من ایستاده بود میپرسید :

— چه نمره‌ای میخواستین ؟

— مگه نمره‌ئی ؟

— پس میخواستین چه جوری باشه ؟ خانم معلومون نکنین ، ما کار داریم . زودباشین بگین .

— مگه آرد شده میدین ؟ پسر جون‌ترو خدا بگو مال منو بیشتر آرد کن ، من خیلی نرمشو میخوام ...

— نرم و زیر نداره خانم ، همه‌اش از یه‌جنسه ، فقط کرک‌دارشو داریم.

— پناه‌برخدا تو عمرم همه چی دیده بودم ، الاقهوه کرک‌دار.

— قهوه چیه خانم ؟ میپرسم چه نمره‌ئی میخوای ؟

— نمره سی و پنج پاشنه کوتاه باشه‌ها.

بازم که شروع کردین خانم .

— مگه تو نمره‌کشوش نمی‌پرسی ؟

— من کلاه دارم میفروشم خانم ، کلاه ...

و فروشنده کلاه‌ها را از توی جعبه‌ها در آورد .

— خدایا من کلاه‌میخوام چه کار ؟ اونم کلاه مردونه ... خوب ، توصف وایسان مردم بی‌خودی نیست ، پس لابد باید خیلی ارون باشه ...

یکی واهه پسر می‌خرم . چنده ؟

— شصت و هشت لیره و هفتاد و سه قروش ...

پیرزن پول را میبردازد و يك شاپوی قهوه‌ای رنگ برمی‌دارد.

حالا دیگر نوبت من است . فروشنده میگوید :

— اینالیائیه حضرت آقا ، قرداد دیگه گیرتون نیامد تو این دوره چیز خریدن اونقدرهام ساده نیست . لطفا زودتر انتخاب کنین ... من در

هیچیک از فصول کلاه برسر نمیگذارم . ولی پس از کمی تفکر باخودم گفتم حالا که مردم يك همچون صفا بسته‌اند لابد کلاه‌های ارزانی

است . و تصمیم گرفتم یکی از آنها را بخرم .

مردی که پشت سر من ایستاده است چنان بی‌قراری میکرد که انگار من الان تمام کلاهها را می‌خریدم و او سرش بی‌کلاه میماند ... یک‌ریز میگفت :

چهار تا بدین به‌من یکیش پنجاه و شش باشه سه‌تاشم پنجاه وهفت قهوه‌ای رنگشو ندارین من ۶۸ لیره و ۷۳ قروش را پرداختم وکلاه را گرفتم . در خروجی ، درست مقابل ویتترین‌ها بود . میبایستی از پله‌ها بالا رفت و از در عقبی که بخوابان دیگری باز میشد بیرون آمد ... یک‌ریز به دوازده مانده بود . از اینکه کلاه ارزانی خریده بودم راضی بودم و بدین جهت خستگی از یادم رفت تا عصر در حالیکه جعبه کلاه در دستم بود توی خیابانها پره زدم . تقریبا ساعت پنج بود که من به بندر آمدم تا سوار کرجی بشوم وقتی به گیشه بلیت فروشی نزدیک شدم ، شنیدم که یک نفر مرا صدا میزنه :

جودت !

سرم را برگرداندم و دیدم رفیق ایام مدرسه‌ام برهان است که او را برهان آینه‌ای صدا می‌زدیم ، و بخاطر رفتار ناشایسته‌اش از مدرسه بیرونش کردند ... خیلی وقت بود که ندیده بودمش .

سلام برهان ، حالت چطوره ؟

متشکرم ، بد نیست .

کارو بارت چیه ؟

کار تبلیغاتی .

چه جور تبلیغاتی ؟

هر جور که بیش بیاد بیشتر به تاجرها کمک میکنم تا جنسای موندنه شونو بفروشون . مثلا امروز باعث شدم به کلیمی نهصد و هفتادتا کلاه بفروشه

من به شنیدن اسم کلاه ، خودم را جمع وجور کردم و ازش پرسیدم : چطوری اینکارو میکنی ؟

خیلی ساده این بابا سه سال جنساش تو انبار موندنه بود و هرکاری می‌کرد ، با هیچ کلکی نمیتونست اونارو آب‌کنه‌تو کار تجارت ، همه منو میشناسن . این بود که باشد اومد دفتر من قرار براین شد که بیست و پنج در صد از سود خالص مال من باشه . تا ساعت سه ، من تمام جنساشو فروختم . خدا عمرش بده ، در آورد هشتصد و پنجاه لیره به من داد . من میبایستی نهصد لیره می‌گرفتم ، ولی چون تو اول شلوغ بلوغی شیشه‌های ویتترینشو شکونده بودن ضررشوبا هم نصف کردیم .

آخر تو چطور موفق میشی این جنسارو بفروشی ؟

بادو سه‌لیره‌ده‌بونزده‌تا از این ولگردارو اجیر میکنم . در عرض نیم‌ساعت ، باعث میشن به‌صاف دراز جلومغازه‌بارودرست‌شه . حتی نیم‌ساعت طول نمیکشه مردم می‌بینن صفه ، میان وامیسن . وقتی هم که صف درست شد ، دیگه متفرق کردن مردم کار حضرت قیله ... بقیه شودیگه خودت میدونی...

مثلا امروز همه کلاها رو فروختن و مغازه رو بستن بلی مگه مردم دست وردار بودن ؟ کم‌موندنه‌بود اونجارو زیر و روکنن با هزارحمت جلوشونو گرفتن . خلاصه تا دلت بخواد احق زیاد دوست من .

من هم ناچار حرفش را تأیید کردم ... گفتیم . «درسته ، همین‌طوره» تو نمیدونی چقدر احق تو این دنیا هست .

چرا ، نمیدونم ، اونم چه احمقانی ...

دلتم میخواست امروز از پهلوی اون صغرد می‌شدی و این ابله‌ها را میدیدی ...

من خودم خوب میدونم . ولی ، این کلاها حتما ارزون بودن . ها ؟ نه جونم ، این کلاهارو به قیمت توی همه مغازه‌ها فروختن .

خیلی دلتم میخواست اونارو از نزدیک ببینم ... نه اون ابلهارو اشتباه نکن . کلاها رو میگم

تارسیدن کرجی ، ربع ساعت موندنه ، بریم تا اونارو تو مغازه‌های کلاه‌فروشی بهت نشون بدم .

وقتی من توی ویتترین‌های مغازه‌های کلاه‌فروشی را تماشا کردم ، اول باورم نشد . توی این ویتترین‌ها از همان کلاههایی که من امروز خریدم گذاشته بودند و قیمت هه‌شان هم ۶۸ لیره و ۷۳ قروش بود باقی‌اف‌حق به جانبی گفتیم : پس معلوم میشه این احمق‌بجای اینکه بیان کلاشو نومتل آدم از یکی از این مغازه‌ها بخرن اومدن توصف وایستادن ، همدب‌گه‌رو له ولورده کردن ، لباسشون پاره و پوره شده و آخرش هم همون کلاه‌رو بقیمت معمولی خریدن ؟ راسی راسی که تو این دنیا خیلی احمق‌بیدامیشه . بهتره بگیم احمق‌ای بیچاره ! فردام من تو مغازه گران‌ت قلیون می‌فروشم الان چند ساله که هزاردونه قلیون تو این مغازه داره‌گرد و خاک میخوره .

مگه قلیونم میخرن ؟

این احمقا همه چی‌رو میخرن . نه تنها قلیون ، بلکه نی‌قلیونم‌میخرن فقط به شرطی‌که صفی باشه ... ولی من ازبه چیز میترسم .

از چی ؟ میترسم به همه‌شون نرسه . اونوقت جمعیت مغازه‌رو زیرورو میکنن .

من و برهان آینه‌ئی به طرف کرجی راه افتادیم . ناگهان ازم پرسید : اون چیه تودست ؟

جعبه را پشت‌سرم پنهان کردم تا او متوجه علامت مخصوص مغازه‌که روی آن چسبانده بودند نشود و گفتم :

— برای خودم کفش خریدم .

موقعی که بخانه آمدم کلاه را روی میز گذاشتم . پشت میز نشسته‌بودم وگاه بگاه سر بلند میکردم و بتماشای آن میبیرداختم کلاه ، از طرفی مرا به یاد حماقتم می‌انداخت ، و ازطه دیگر به من تسکین می‌بخشید فکر میکردم چطوراست فردا بروم یک نی‌قلیان بخرم ؟

زشت ترین کردار مرد توانا کینه توزی است .

لذتها پایان رسند و گناهان بر روی هم نباشته گردند .

علی علیه‌السلام

جوآنمرد کسی است که قدرت بر انتقام داشته باشد و عفو کند .

افلاطون

هیچ خودستایی نیست که در میان مردم محبوب باشد .

شهر یار ، قباد

در جهان کسی نیست که استعداد کاری نداشته باشد .

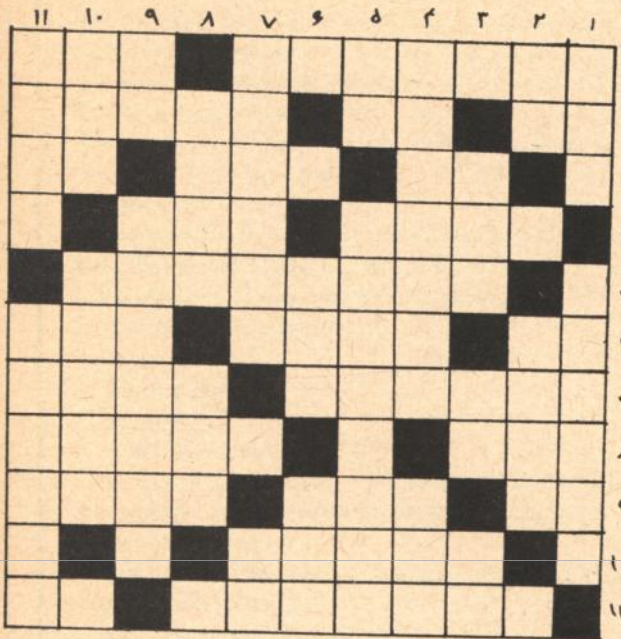
خواججه نظام‌الملک

افقی :

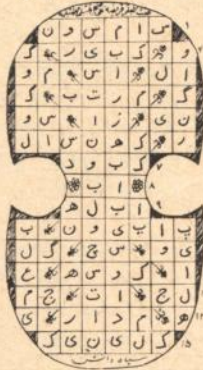
- ۱- شاعری نیک اندیش و ریاضی دانی بزرگ - کلاه سروران
- ۲- پایتختی در اروپا - رها و آزاد - یکی از ملتزمین
- ۳- حرف همراهی - فصل زمستان و سرما - حرف فاصله
- ۴- بزرگترین موجود زنده دریائی - مخفف دهان - گرفتاران
- ۵- سلول نخستین گیاهان نهانزا - ضمیری است - دانشمند و سخنور - نام دیگری برای جهانتاب - ادب و تواضع - بسیاری معتقدند دود از آن برمیخیزد - رشته و طناب - جانوری دریائی که عده ای بفلط آنرا گیاه میداند - ۹ - اشاره بدور - یکی از آلات موسیقی - حرفی از «کال» بیشتر - ۱۰ - انتها - ۱۱ - شهری در چین - عامل اصلی وراثت .

عمودی

- ۱- بیهوده - حکومتها - ۲- هم ضمیری است هم واحدی در توزین - پسندیده تر و نیکوتر - ۳- ارزش - واحدی در وزن - ستون بدن - ۴- بخشی از استان اصفهان - بازدید سپاه - ۵- پهلوان - یکی از سه شعار مهم دین زرتشت - ۶- ایمان ناقص - مقام و منزلت - ۷- طرز لانی و برآمداد - هم بوی رطوبت و هم از علامات نفی - ۸- پایتختی دیگر در اروپا و مرکز دادگاهی مهم - پشم شتر - ۹- در ردیف سه افقی هم آمده است - خشن - ۱۰ - از گاهای موجود در هوا - چاله و فرو رفتگی در زمین - ۱۱- شترتند رو- هادی و راهنما .



۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱



حل
جدول
شماره
قبل

مسابقه و چيستان

بسه نفر از کسانی که پاسخ صحیح داده باشند بهر يك يك سکه طلا بحکم قرعه جایزه داده می شود.

اینک چيستان :

لعبتی چیست؟ نغز و خاک مزاج که بآبی است از جهان خرسند دست بر سر نهاده پنداری بسر خویش میخورد سوگند

سپاهیان و خوانندگان عزیز. این بار نیز دو بیت شعر بعنوان چيستان بمسابقه میگذاریم .

چنانچه پاسخ آنرا یافتند ظرف چهل و پنج روز از تاریخ انتشار این شماره (بازگرم بوط بمسابقه چيستان در روی پاکت) بآدرس مجله بفرستید .



او نمیداند که شبجای ییلاق هر صبح مرا شلاق میزند و با لگد مرا از خواب میرانید که بلند شوم و نان بخرم او نمیداند که من بجای ییلاق فقط آرزو دارم یکبار خنده پدرم را ببینم او بخانه ما نیامده و نمیداند که بجای آرامش خانوادگی چه غرش و نهیبی سراسر فضا را گرفته است .

او نمیداند که شما دائما با مادرم دعوا میکنید و مادرم بشما نفرین میکند و این من بدبخت هستم که باید مانند گندم در میان سنگهای آسیابله ولورده شوم آقای معلم خیلی حواسش جمع است متوجه نیست که من شما باید کتاب درس را نیمه تمام گذاشته و شیشه سیاه را بدکان مشروب فروشی ببرم آنرا پر کنم برای شما بیاورم او برای من بدبخت هوس ییلاق میکند و منم باید ربا کنم دروغ بگویم دروغ بنویسم و مثل بقیه شاگردان از حضرت خداوندگاری تنها کنم که بییلاق برویم .

نه من ییلاق نمیخواهم فقط دلم یکجو مهربانی و نوازش میخواهد آرزو میکنم مرا آرام از خواب بیدار کنید به من فحش ندهید شب بدمستی نکنید مرا در تاریکی وحشتزای کوچه بدنبال مشروب نفرستید و اگر پنیر و یا گوشت یا نان خریدم بان ایراد بگیرید و مرا دوباره بدکان بقال و قصاب و نانوا نفرستید که پنیر و گوشت وانرا پس بدهم دکاندارها مرا مسخره میکنند . مثلاً میگویند و من تحمل این تحقیر را ندارم .

من ییلاق نمیخواهم فقط دلم میخواهد یکروز مرابزار نفرستیدو مرا با این دکانداران موذی و مکار روبرو نکنید آنان مرا تحقیر می کنند و من زور ندارم کتکشان بزنم خورد میشوم دلم میشکند گریه میکنم ولی چقدر میتوان گریه کرد ؟

پدر جان من ییلاق نمیخواهم فقط آرزو میکنم یکروز با مادرم دعوا نکنید و مادرم یکروز شما را نفرین نکند من هم شما و هم مادرم را دوست میدارم تکلیف من در این کشمکش چیست ؟

آیا با مادرم همصدا شده بشما نفرین کنم یا با شما گام بردارم و بنادر مظلوم دعوا کنم ما که یکدیگر را دوست میداریم چرا با هم مهربان نیستیم چرا یکدیگر را نوازش نمی کنیم و چرا خانه را بگورستان تیره مبدل ساخته ایم

نه ، من ییلاق نمیخواهم . دلم میخواهد این گور تیره وتاریک روشن شود و برای یک لحظه گرمی خانواده را حس کنم .
درحالی که ابراهیم بگریه افتاده بود کلاس در خاموشی و بیعت فرو رفته بود معلم سرش را میان دستهایش گرفته بود و من دیدم که یک قطره اشک از گوشه چشمش بروی دفتر حضور و غیاب افتاد بلافاصله گفت ابراهیم جگرم را آتش زدی برو بنشین دیگر نمیتوانم بشنوم .

گوشت را خراش داده بود که گنج میخوردم غالباً بنظر میامد که فضای اطاق تبدیل بزباله دانی الفاظنیم مرده و مبتدل شده است و این کلمات بدبخت و بیبنا از دست معلم و شاگرد بجان آمده بود .

آرزو نامه «ییلاقیه» را يك يك شاگردان خواندند وقتی انشاءها را که خوانده میشد میشنیدیم دلم بهم میخورد تا اینکه نوبت بابراهیم رسید ابراهیم پسر فقیری بود اما خیلی در کلاس عزیز بود عزت او یکی بعلت گردنکشی وی بود یکی بعلت مهربانی او بلاوه دنیا دیده تر از ما بود - او بخلاف ما با مردم انس داشت چون نوکر خانه خودشان بود مجبور بود خرید کند نان و گوشت و مرغ و روغن و هیزم و... را بخرد با بقال و عطارد و نانوا سر و کله بزند ابراهیم اجتماع را دیده بود و همین دیدار بوی قوت و قدرتی بیش از ما داده بود آقای معلم گفت :

— ابراهیم بیا انشایت را بخوان .

— چشم آقا و بلافاصله ابراهیم از جای بلند شد شلوار وصله دارش را بالا کشید چشمان درشش را با طرف دوخته دفتر انشایش را برداشت و جلو میز معلم سیخ ایستاد .

— چرا نمیخوانی - جان بکن بخوان .
بعض گلوی ابراهیم را گرفت مثل اینکه بار سنگینی دوشش را فشار میدهد کمی خم شد چشمهای نزدیک بینش را بدفتر انشاء چسباند و با صدائی که هنگ گریه داشت اینطور خواند .
«پدرم ! پدر خشن و تندخویم .

آقای معلم نمیداند من در چه جهنمی نام خانه زندگی میکنم او از تند خوئی و خشونت شما از بدبختی و نکبت من خبر ندارد او بدون توجه بزندگی تیره وتارما دستور داده است نامه ای بشما بنویسم و از شما خواهش کنم در تابستان مرا به ییلاق ببرید . ییلاق چه کلمه قشنگی مرا بیابغا ببرید تا در کنار جویهای بازی کنم شادی کنم گل بچینم دنبال دخترها بدمم گیس آنها را گرفته دور دستم بیچم آنها را کتک بزنم بگریه اندازم از درخت بالا بروم آب روی همبازیا بریزم سنبله گندم را چیده در ساقه اش سوت بزنم آبرک (تاب) بسته و تاب بخورم از باغ همسایه میوه بدزدم از کوه بالا روم با بچه ها بدم و شب خسته و خورد در کنار مادر بزرگ نشسته و قصه گوش کنم ... چه آرزوهائی آقای معلم اینها را از شما خواسته است اما نمیدانم که ییلاق شما چگونه است

برگهای نارنجهای انبوه ، کلاس را تاریک میکرد تازه تخته سیاه را با نمد پاره کثیفی پاک کرده بودند ذرات گچ در فضای اطاق موج میزد و در ربه های ما شیرجه میرفت هنوز آقای معلم نیامده بود .

سید محمود با سرگش جلو من نشسته بود با مهارت تیغ ژلیت را لای تخته میزد و بعد مضراب وار زیر آن مینواخت و فوراً سرش را روی میز گذاشت تا آهنگ موزون ساز بچگانه اش را بشنود .

اکبر آقا با چاقو اسمش را روی دیوار مجاور میکند و بسک کتیبه نوسان گل و بلبل اطراف اسش میگذارد عباس هم با جعله تکلیف عقب مانده را تندو تند مینوشت .

— خبردار !

بچه ها دسته جمعی برخاستند آقای معلم وارد شد و زندگ انشاء شروع شد .

آقای معلم هفته قبل موضوع انشاء را اینطور دیکته کرده بود .

«نامه ای بپدر خود بنویسد و از ایشان تقاضا کنید که پس از امتحانات در تعطیل تابستان شما را با خودش به ییلاق ببرد»
موضوع انشاء و طرز نوشتن انشاء هر دو فورمولی بود کلیه سوز انشاء یا میان چند مطلب نوسان داشت یا میبایست نامه ای بپدر ، مادر ، برادر ، خواهر و دوست خود نوشت یا در باره عدالت ، امانت ، صداقت و از این قبیل حرفها قلم فرسائی کرد . در نوع اول فورمولی ازین قبیل بود .

«خداوندگار! تصدیق کردم امیدوارم که وجود ذیجود شریف در نهایت صحت و سلامت بوده و درعین عافیت باشد بعداً اگر ازراه ذره پروری جویای احوالات این حقیر باشید بجمدالله سلامت و بدعا گوئی مشغول است .»
و در فرمول دوم اگر انشاء نوشته میشد فورمول این بود :

«البته واضح ومبرهن است و بر کسی پوشیده نیست که یکی از صفات پسندیده و خصال حمیده صداقت است که هر کس بدین صفت متصف باشد از حضيض ذلت باوج رفعت می رسد.»

طبق معمول در نوشته های نوع دوم تکرار ادعا بجای صحت و دلیل بکار میرفت و گاهی نیز يك شعر بند تنبانی ولوس و بیمزه بدرقه موضوع انشاء میشد یادم میآید وقتی زندگ انشاء پایان مییافت بقدری کلمات مبتدل و مکرر

بطوریکه در شماره پیش اطلاع داده شد از طرف سازمان سپاه دانش هیاتهایی بمنظور بررسی امور سپاه دانش بمناطق مختلف کشور اعزام گردیدند - این هیاتها در سراسر کشور از روستاهای بسیار بازدید نمودند و سپاهیان و معلمان روستائی را در طریق وظائفی که بعهده دارند راهنمایی نمودند و براساس گزارش این گروهها احکام تشویق یا عدم رضایت سازمان سپاه دانش بشرح زیر صادر گردیده است :

تقدیر

طیبه - ابراهیم بیجاری - علی اکبر فروهی - مهدی محمودی فرسنگی - پیر بخش پاکزاده - علی اکبر دهداری - لال محمد شبانی - قادر بخش نوشیروانی - دین محمد اسمعیل زهی - ابوالحسن بارکزی

مشهد

سپاهیان دانش گوهر تاج امیری - طیبه اسدی - زهره مخاطب

طیس

سپاهیان دانش ایران موحد قدس نیا - خدیجه غروی - آقای سید محمود حقی آموزگار روستائی

گناباد

خداکرم جهانگیری

دره کز

سپاهی دانش عباس وقاری

تربت حیدریه

سپاهیان دانش احمد طاهری - سید عبدالله کاظمی - محمد حسن مهاجر - فرخناز

بیرجند

سپاهیان دانش محمد جعفر سلیمانزاده - شعبانعلی جمشیدی - شیرعلی سرحدی - محمد الوانی - محمد جعفری و آقای محمد رضا رخشانی آموزگار روستائی اعلام عدم رضایت

تبریز

سپاهی دانش رحمتی زندی

مشکین شهر

سپاهیان دانش - کریم برای کوکلانی - محرم سید علی اصغر موسوی - احمدعلی اسکندری

ارسباران

آقای حسن فیوضی

مشکین شهر

سپاهیان دانش عبدالحیم اسلامی - قابوس ابری

مرند

آقای اکبر زرعی - سپاهی دانش محمد مهدی زمانی

کوهستانی - عباسعلی سالاری - خدا رحیم کاشانی - محمودی - شاهرخ نیا - محمود رحمتی خانه سری - غلامرضا سعیدی - حسین زاده - ابوالقاسم مهاجری - رئوفی

زابل

خانمها - عصمت محمد قاسمی - حسینه حسینی - حوا خزاعی - خورشید میر و آقایان :

عباس براهوئی صادق - محمد نورا - خسرو مجرم - عبدالخالق کاظم آوی - عباسعلی مکائیکی - محمد نیکدل - ذوالفقاری - محبت شهرکی - کیخواه - قاسمی - کوهستانی - سرگری

مسرور - قلاسی - فیروز کوهی - علی قانع - محمدعلی حقیقی - حیدری - احمد رضا شهریاری - غلامرضا نخعی - محمدتقی گنجعلی - جانعلی مختاری - ابوالحسن حاجی نژاد - یدالله رفیعی - حسین ذاکر - محمدحسین تحقیقی - سید محمد هاشمی - حسین پردلی - غلامرضا شریف مقدم

ایرانشهر

خانمها : توران قوبدل - نوربیبی کیانی - خان بیبی قادری - فاطمه نورشاهی

خاش

آقایان : غلام نبی محمدی - محمد مالکی - عزیز شیرازائی - علی رضائی - ابراهیم نظری - و خانم کبری اسدپور - محمدرضا طباطبائی

چابهار

خانم فاطمه بهادری - آقای رضا حاجی قاسمی

سراوان

خانم بیگم مقدوری - خانم عذرا ثابت رای

آقایان : منصور گلستانی - اسمعیل محمدی - محمد تقی قاضی - محمد افغانی - فیض محمدصالحان - ابوالقاسم

تبریز آقای احمد خرمی رئیس اداره سپاه دانش آذربایجان شرقی آقای علی قریه ای معاون اداره سپاه دانش آذربایجان شرقی سپاهیان دانش - مینا مرادی - صدیقه سراسی - علی خامنیان - عرفانیان

مراغه سپاهیان دانش حاجیه رضوی - زرینه انهامی - اکرم بهمنی - آذر معالی - پروین رضائی - هلال تفتی زاده - جوانبخش

سراب آقای علی مستقیم مسئول سپاه دانش و سپاهیان دانش سیمین زینل زاده - آفاق نادری

مشکین شهر آقای باقرزاده راهنمای تعلیماتی - سرکار ستوان دوم عباس شاملو افسر انطباطی

آذرشهر سپاهیان دانش شفیه داراب - یثرب دوست - آذر میدخت طاهری - الماس شفاغفاری - ثریا آذری

مرند آقای هوشنگ خاتمی راهنمای تعلیماتی

زنجان سپاهیان دانش ملیحه مظفری - بحجت زعفری - فرخنده مظفری - فهیمه سینا - طوبی شرقی - فرج الله درقومی - ملک نازسلطانی - بتول خسروشاهی - عبدالحسین رضائی - عبدالحسین حبیبی

زاهدان آقای اسمعیل برکچی رئیس سپاه دانش استان سیستان و بلوچستان - آقای ذاکری راهنمای تعلیماتی - آقای حسین میر راهنمای تعلیماتی - آقایان جان محمد ریگی - احمد علی صفامنش - نورعلی محبتی - فیروززاده - محمدحسین

زنجان
آقایان حسین امینی - فضل الله
دلیری

پروچرد
آموزگار سپاهی حشمت پیدالهی -
جواد قیاسی

یزد
سپاهیان دانش فاطمه مستعیمی -
خدیجه اسلامیه - سرور دیناریان -
قاسم عظیمی - نورسته خدیو گلکارزاده -
نصرت حیدرزاده - محمد اسمعیل
اصغر نژاد - عبدالامیر کعبی - شمس
اصل ناصری نژاد .

همدان
سپاهیان دانش جواد شیخزاده -
خلیل مرادی - حسین عباسزاده .

میاندوآب
سپاهی دانش ماشاءالله حیدری مقدم
پیرانشهر
سپاهی دانش فتح الله اصلانی
سپاهی دانش اسدالله رفعت

ستیز
سپاهی دانش محمدعلی سلیمانی
آقای سیاوشی راهنمای تعلیماتی -
خانم سفیه نیماور متصدی سپاه دانش
دختران - آقای فرهد دبیر مرکز
آموزش سپاه دانش و سپاهیان دانش
سیدرضا حسینی - ابوبکر هدایتی -
خانم جعفریان - فاطمه تفضلی - علی
اکبر سجادی

آمل
آقای ابراهیم تهران راهنمای تعلیماتی
سپاه دانش

شاهی
سپاهی دانش سیده رقیه موسوی -
مهیندخت اعظمی

گرگان
سپاهی دانش غلامعباس آرامش -
محمد عادل

رفسنجان
سپاهیان دانش بتول پاکزاد -
حشمت سام - شهین دهقان - پروین
اطمینان - اشرف هدایت - مطهره
طالقاتی - فاطمه کارآموزیان - سیمین
سامیان - زهرا کردستانی - زهرا
کنجعلیخانی
ستیز

سپاهیان دانش مصطفی پاکدل -
منوچهر وفائی - رمضانعلی بازرگانیان
پور - حسینعلی امیدواری

سپاهیان دانش خانم منیژه فرونی
و خانم بهادر نظام از طرف آقای
استاندار کرمانشاهان

شاه آباد غرب
سپاهی دانش محسن حقیقی

بروجن
آقایان سیدعلی موزن جمشیدی و
ناصر رحیمی کلد

سپاهیان دانش پروین دذفولیان -
هایده بهینی - زهرا یخچالیان
و آقای عبدالصاحب حیدری رئیس
سپاه دانش توسط آقای فرماندار کل

فرمانداری کل
سپاهیان دانش غلامرضا ملکیزاده -
علی اکبر اکبرزاده - مهدی قاسمی -
محمد طاهرپور

ورامین
سپاهیان دانش مولود رضوی -
کبری شراهی - یوسف زلفی - جلال
حبیبان

شمیران
سپاهی دانش فهیمه تنعمتی -
فاطمه قصری

شهری
سپاهیان دانش فاطمه خدیری -

کرج
خدیجه توحیدی
راهنمای تعلیماتی آقای محمدحسن
ناصری - خانم اکرم بیات مربی پیش -
آهنگی - خانم زهره مقدسیان مربی
پیشاهنگی

اصطهبانات
آقای خلیل عزیززاده راهنمای تعلیماتی
آقایان حسین مرتضوی مسئول
راهنمایان تعلیماتی - ولی الله یوسفی
متصدی امور سپاهیان - سید علی مولوی
راهنمای تعلیماتی - علیمحمد قفوری
راهنمای تعلیماتی - اصغر نیک کار
راهنمای تعلیماتی - محمود عابدینی
نماینده آموزش و پرورش بخش کرون

سپاهیان دانش زمان عباسی - نورالله
محمودی - بحرام بوجاریان - ایران
باغبان - منصور طوفانی - منوچهر
علی پور - رحیم رحیمیان - مهدی
میرزائیان - صفر عبدمولائی - نعمت الله
قرمزکن - حبیب سلامی - هیبت الله
سیدمجاهد - حسین میرهاشمی - سید
محمدباقر عالمشاه - سیدمحمد فارغ -
بیژن عدل - غلامرضا حسینی - شهریار

مبارک - حمید حاتمی - محمد جعفر
بابا ذکری - خانم مصطفائی - صدیقه
کمالی - خانم سمندریان - ایرج روانی -
مینو زهرائی .

و آقایان هاشم عباسی - فاروق
امینی - محمد کریم غلامی - عظمت
زارغان - محمود اعتمادی - احمد مرتضوی
- کیامرث کیاست شاغل خدمت در حوزة
شهرستان نجف آباد - سپاهیان دانش مهری
آقا بزرگی - توران توشقان - منیر
پاکدامن از حوزة شهرستان سیرم .

نجف آباد
سپاهیان دانش حبیب صادقی خرازی -
جواد صادقی شجاع

شهرضا
سپاهیان دانش منیر جناب -
غلامرضا صبوری

اردستان
سپاهی دانش مصطفی خندق
سیرم

سپاهیان دانش عبدالجبار نیهالی -
علی نبهان آبادی - نعمت الله شجاع -
زهرا افضلی - نجف نریما

سپاهیان و مجریان برنامه سپاه دانش
که توسط ادارات آموزش و پرورش تقدیر
شده اند :

استان سیستان و بلوچستان
آقایان اسماعیل برکچی مسئول
سپاه دانش استان - علی ذاکری راهنمای
تعلیماتی - سراوونی مسئول سپاه دانش
زابل - غلامرضا شریف مقدم راهنمای
تعلیماتی - کریم بخش داودی مسئول
بیمه - گل محمد صالحزهی متصدی بیمه
و آمار - ذاکر راهنمای تعلیماتی -
حسن میر راهنمای تعلیماتی - محمود
جهان فر - ابوالفضل فیروززاده -
غلامحسین شریفیان - غلامرسول محمودی
- صباغبان - بدیهه میثاق حیدری -
منیر عطارزاده - بی بی رباه عمرانی نسب -
اسلام مظاهری سپاهی دانش ایران شهر -
و آقایان محمدملاتی - خسرو جمالزهی -
صفرریگی - لال بخش کریمی - علی اصغر
خالقدادی - صیاد محمد سپاهی از
حوزة شهرستان ایران شمر .

آقای احمد ایرانپور رئیس اداره
سپاه دانش استان اصفهان از طرف
استاندار استان اصفهان مورد تقدیر
قرار گرفته است

* بقرار گزارشهای رسیده از کلیه استانها و شهرستانها در بیست و یکم فروردینماه ۴۹ در کلیه مدارس شهرها و روستاها بمناسبت سالگرد رفع خطر از ذات مبارک شاهنشاه آریامهر آئین-دعاو نیایش با حضور دبیران و آموزگاران و سپاهیان دانش و عموم دانش آموزان اجرا گردیده است. * وزیر آموزش و پرورش از مرکز آموزشی سپاه دانش دختران کرمانشاه بازدید کرد و کوشش و فعالیت دختران سپاهی و علاقه‌مندی اولیاء آن مرکز را مورد تقدیر قرار داد .



* رئیس اداره آموزش و پرورش گنبدکاووس با اتفاق عده‌ای از مسؤولان و ۲۵ نفر دانش آموزان کلوب سپاه دانش دانشسرای مقدماتی دختران آنشهرستان از دیستان سپاه دانش قریه گالیکش بازدید کردند - در این بازدید دانش آموزان با فعالیتهای دختران سپاهی آشنا شدند و عموماً تحت تاثیر نتایج اقدامات سپاهیان دختر در بهبودوضع عمرانی واجتماعی روستاها اظهار آمادگی کامل بخدمت سپاهیگری نمودند .

* سمینار سپاهیان دانش دختر دوره‌های اول و دوم حوزه شهرستان لاهیجان با حضور فرماندار و اعضاء شورای هماهنگی تشکیل گردید و به بررسی نظرات سپاهیان و حل مشکلات، آنان و ارائه طریق مفیدتر در امر آموزش و پرورش و دیگر فعالیتهای سپاهیان پرداخت.

* هیأت اعزامی سازمان سپاه دانش باستان اصفهان وفرمانداری کل چهار محال و بختیاری از روز چهارم تا روز بیست و چهارم اسفند ماه ۴۸ جمعاً ۲۱ مدرسه روستائی را د مناطق مذکور مورد بازدید قرار داد و به راهنمایی سپاهیان و معلمان روستائی و رفع نواقص مدارس پرداخت این هیات در روز بیست و سوم اسفند ماه درسمیناری که با حضور استاندار اصفهان و معاون سازمان سپاه دانش و مسؤولان امر

تشکیل یافت شرکت جست و مسائل و مشکلات مربوط رامورد بحثو مذاکره و تبادل نظر قرارداد - در پایان قطعنامه سمینار با توجه بهنتایج بررسی هاومشاهدات اعضاء هیات توسط آقای صابری سرپرست هیئت مطرح گردید و با عنایت به نظرات و تجربیات مجریان برنامه سپاه دانش در آنحوزه در ۱۲ قسمت به تصویب رسید .

* اعضاء کلوب سپاه دانش دبیرستان دخترانه فرخی غازیان حوزه شهرستان بندر پهلوی از دبستانسپاهی قریه گرگان بازدید کردند و ضمن تماس با سپاهیان دختر شاغل درآندبستان با نحوه کار و فعالیتایشان آشنا شدند و از طرز عمل آنان در اموریکه منجر به کسب موفقیت در زمینه اقدامات عمرانی واجتماعی گردیده است آگاه گردیدند .

دیدار کنندگان مقداری خیردندان و مسواک و صابون ووسائل تحریر برای تشویق به دانش آموزان اهدا کردند .

* استاندار استان اصفهان از خدمات سپاهیان دانش سید محسن دریائی - علی دستوری - محمد راشدیان بهمنشیری - رجبعلی داوری - شاهرخ روغنی - محمد دورخیز شاغل خدمت در بخش خوردبیاپانک شهرستان نائین قدردانی کرد و بهر يك از آنان یکعدد رادیو ترانزیستور اهدا کرد و همچنین سپاهی دانش عبدالله پیران شاغل خدمت در بخش پشتکوه شهرستان فریدن را با ارسال یکدستگاه رادیو ترانزیستور و دیگرزودبیز وریش تراش مورد تشویق قرار داد .

* دانشجویان مرکز آموزش دختران سپاه دانش کرمانشاه در گروههای ۵ نفری برای آشنائی با نحوه کار وکلاسرداری وتنظیم دفاتر آموزشیگامی بمدارس سپاهی دختر اعزام گردیدند .

* استاندار استان آذربایجان شرقی از مدارس روستائی آنحوزه بازدید کرد و علاقه و مجاهدت معلمان را مورد تحسین قرار داد و بعدهای از آنان باین شرح حضوراً جوایزی اعطا کرد .

- سپاهی دانش فرحروز سرشار شاغل خدمت در روستای گیلانده شهرستان اردبیل دوهزار ریال پاداش .

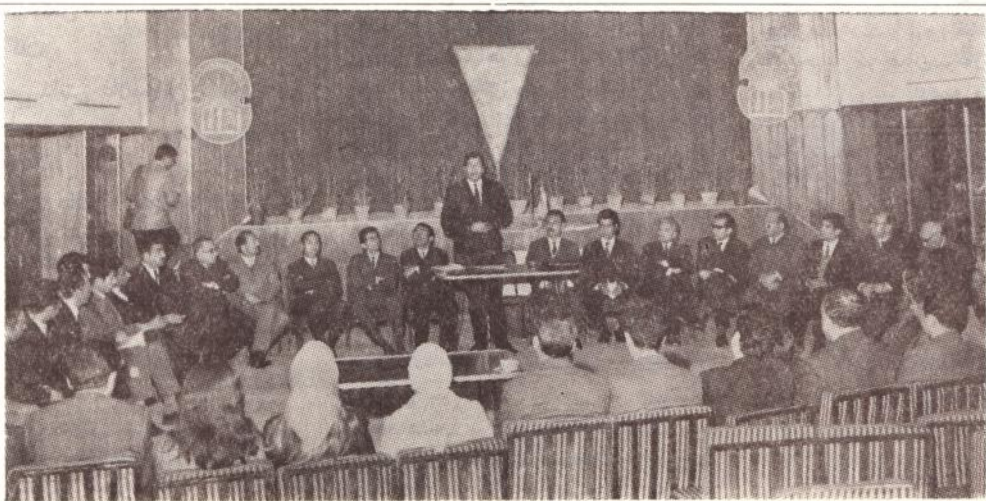
به سپاهیان دانش ملوک فیاضی آزاد و بتول صباحتی شاغل در روستای ایاز شهرستان اردبیل هر یک یک سکه پهلوی .

- سپاهی دانش شفاتجنی شاغل خدمت در روستای دیزج شهرستانمرند یکعدد سکه پهلوی .

- سپاهی دانش آذر معالی شاغل خدمت در روستای علویان شهرستان مراغه یک سکه پهلوی .

* آقای قربانعلی پور یوسف سپاهی دانش دوره سیزدهم مامور خدمت در روستای قنات نامری شهرستان اراک ۷۱ نوع فعالیت آموزشی، عمرانی وکشاورزی انجام داده و مورد تقدیر اداره آموزش و پرورش شهرستان اراک وسایر مقامات قرار گرفته است .

وی در روز ۲۱ آذرماه ۴۸ بحضور والاحضرت اشرف پهلوی رسیده و مفتخر به اخذمدال کمیته ایرانیحقوق بشر گردیده است .



✱ آقایان حاجی آفاقنبر زهی و حاجی نقیب آذرباد یکهزار و دویست متر مربع زمین برای ساختمان دبستان در روستای گوربند شهرستان زاهدان اهداء کرده اند و علاوه بر آن در ساختمان دبستان و تشکیل کلاسهای پیکار با بیسوادی همکاری فراوان نموده اند . توفیق بیشتر آنان را در انجام امور خیر خواستاریم .

✱ بقرار گزارش رسیده اعضاء انجمن همکاری خانه و مدرسه آموزشگاه خيام آبنکار آقایان مطلب یوسفی - علی اکبر حقیربیدار - غلامحسین عمرانی - شیرزاد پور احمد - کریم منتها - کاظم پور غفاری در امور عمرانی آن آموزشگاه مجاهدت فراوان کرده اند برای آنان آرزوی موفقیت بیشتر داریم .

✱ در پایان مرخصی سالیانه سپاهیان دانش دختر و پسر که در روستاهای سراسر کشور شاغل خدمت هستند سمینار سه روزه ای با حضور فرمانداران و مسئولان سازمانهای دولتی تشکیل گردید و پیرامون مسائل



✱ اردوی تعلیماتی پیشاهنگی سپاهیان دختر شهرستان رضائیه با شرکت ۷۹ نفر سپاهی دانش دختر و مؤلّان سپاه دانش و پیشاهنگی استان آذربایجان غربی در ساحل دریاچه رضائیه تشکیل گردید . سپاهیان بیش از پیش عملاً با برنامه های پیشاهنگی آشنا شدند . استاندار استان و روسای ادارات و اعضاء شورای پیشاهنگی از این اردو بازدید بعمل آوردند .
✱ سمینار منطقه ای سپاهیان دانش دختر و پسر بخش لای بید اصفهان با حضور کلیه سپاهیان و معلمان روستائی بخش مذکور تشکیل گردید - در این سمینار نماینده آموزش و پرورش و راهنمایان تعلیماتی حضور داشتند و مسائل مربوط به سپاهیان و تعلیمات روستائی مورد بررسی قرار گرفت .

✱ بمنظور اجرای برنامه تعلیماتی پیشاهنگی دانشجویان مرکز آموزش سپاه دانش دختران کرمانشاه يك اردوی دو روزه در شهرستان قصرشیرین تشکیل گردید - و دانشجویان زیر نظر مؤلّان و مربیان پیشاهنگی تعلیمات لازم را فرا گرفتند .

✱ استاندار استان اصفهان در بازدید از روستاهای بخش برخوار اقدامات انجام شده از طرف سپاهیان دانش آنحوزه را مورد بازدید قرار داد و در روستای کریمکند حمام بهداشتی قریه را که با کمک سپاهیان دانش دختر ساخته شده است افتتاح کرد و در روستای مورچه خورت از کلاسهای درس سپاهیان دانش دیدن نمود و در همه جا فعالیتهای



معلمان و سپاهیان را مورد تشویق قرار داد .
✱ اردوی یک روزه تعلیمات پیشاهنگی سپاهیان دانش مرکز آموزش دختران اصفهان در محل اردوگاه تربیتی شاه کوه تشکیل گردید . دانشجویان مرکز آموزش طی این اردوی يك روزه با آموزش تعلیمات پیشاهنگی پرداختند .
✱ دانشجویان مرکز آموزش استان مازندران با تفاق راهنمای تعلیماتی و دبیر مرکز آموزش از دبستان سپاه دانش قریه شیخکلا بازدید کردند و عملاً با مسائل تعلیم و تربیت آشنا شدند .
از طرف آقای محمد رضا کبیری یکباب دبستان شش کلاسه در روستای کله هسوار احداث گردیده و این اقدام ایشان مورد تقدیر اداره آموزش واقع شده است . موفقیت روز افزون این مرد فرهنگدوست را آرزو مندیم .



آموزشی و عمرانی واجتماعی دهات تبادل نظر بعمل آمد و سپاهیان نیز همکاران خود را در جریان تجربیات خویش قرار دادند .

✱ سپاهیان دانش مرکز آموزش دختران استان آذربایجان شرقی به همراهی چند نفر از مؤلّان و دبیران مربوط از چند روستا در حوزه شهرستان مراغه بازدید کردند و با نحوه فعالیت سپاهیان دانش دختر آشنا شدند .
✱ شورای راهنمایان تعلیماتی سپاه دانش حوزه شهرستان گرگان بمنظور بررسی امور جاری و ارزشیابی کارهای انجام شده تشکیل گردید .

✱ استاندار استان مازندران سمینار مشترک دهیاران و راهنمایان تعلیماتی شهرستانهای استان را که برای تبادل نظر پیرامون تفویض قسمتی از اختیارات دهیاران بمدیران مدارس روستائی تشکیل یافته بود افتتاح کرد .

✱ خانم شفانجفی سپاهی دانش شاغل خدمت در روستای دیزج علیای شهرستان مرند در حوزه مأموریت خود خدمات برجسته ای انجام داد . که مورد تقدیر وزیر آموزش و پرورش و استاندار استان آذربایجان شرقی قرار گرفته است .





* گزارشهای رسیده از شهرستانها و بخشهای مختلف کشور حاکی است که سپاهیان دانش دوره سوم دختران و دوره پانزدهم پسران در سراسر کشور با استقبال گرم و پرشور مردم روستاهای محل خدمت خود مراجعه گردیده و کار ثمربخش انقلابی خویش را با علاقه و دلبستگی هر چه کاملتر آغاز نموده‌اند .

* وزیر آموزش و پرورش مرکز آموزش سپاهیان دختر را در استان کرمانشاه مورد بازدید قرار داد در این بازدید دوشیزه یخچالیان سپاهی دانش دوره سوم اشعاری بعنوان خیرمقدم قرائت کرد که از آنجمله است :

شهریار ملک ایران ، مهر ملک آریا

آنکه می‌زیبد بر ازش کرد جان و دل فدا

آنکه در پهنای عالم لملهم صلح است و داد

آنکه بر محوجها لت داده فرمان جهاد

مر تو را ای بانوی فرخ‌روی فرخنده جان

منصب و قدر وزارت داده بهر امتحان

تا شود روشن که نسوان کم‌زمردان نیستند

در ره خدمت به میهن سست ایمان نیستند

ما سپاهیا که امر شاه را در دل داده ایم

در ره خدمت گذاری جان بکف آماده ایم

* در پایان امتحانات سه ماهه اول دبستان سپاه دانش زنگنه سفلی شهرستان ملایر دانش آموز ابراهیم حسینی بین کلیه دانش آموزان دبستان شاگرد ممتاز شناخته شد .



آقای اسدالله زنوزی رئیس دبیرستان سعدی زنوز نمونه‌هایی از کارهای دستی دانش آموزان را بسازمان سپاه دانش ارسال داشته‌اند. علاقه‌مندی و کوشش ایشان و دیگر دبیران و آموزگاران مدارس آن حوزه مورد تقدیر مدیر کل سپاه دانش واقع شد



چون برابر گزارش هیئات اعزامی سازمان سپاه دانش مصطفی امینیان رئیس اداره تلفن شهرستان زنجان نسبت به اجرای برنامه انقلابی سپاه دانش ابراز علاقه نموده و با ماموران اعزامی اشتراك مساعی کرده‌اند مدیر کل سپاه دانش از همکاریهای ایشان تشکر نموده موقعیت بیشتر ایشان را آرزو کردند .

فعالیت‌های سپاهیان دانش

تقریر

سپاهی دانش لاجپن پناهپوری شاغل خدمت در روستای زر نوشته :

تعمیر ساختمان دبستان - تعمیر حمام قریه - موزائیک صحن مسجد - اقدامات بهداشتی در سطح روستا - لاروبی چشمه - حل اختلافات بطریق دوستانه .

استان فارس

* سپاهیان دانش عبدالمجید نظری و حسن کوکب شاغل خدمت در روستای خالاروشمن زیادی با همکاری اهالی : تهیه وسائل - تهیه ۵۰ دست لباس پیشاهنگی - تشکیل یک رسد پیشاهنگی .

* سپاهی دانش کیامرث شجاعی شاغل خدمت در روستای بزین با همکاری اهالی :

اتمام ساختمان حمام بهداشتی - اتمام ساختمان غسلخانه ایراد سخنرانیهای مفید .

* سپاهی دانش علی حسین‌پور شاغل خدمت در قریه ابوالوردی :

ایجاد دو دهنه پل - آبریزگاه بهداشتی - تهیه میز و نیمکت .

* سپاهی دانش سید احمدشاه رکن‌الدین شاغل خدمت در روستای جمال‌آباد ارسنجان با کمک اهالی :

تکمیل ساختمان دبستان - تعمیر حمام - ایجاد مزرعه نمونه .

* سپاهی دانش شهریار بخشنده شاغل خدمت در روستای ارسنجان با کمک اهالی :

اقدام برای ایجاد آبریزگاه بهداشتی - ایجاد باغچه سبزیکاری نمونه - مراقبت در نظافت عمومی ده .

* سپاهی دانش سید محمد بهاری‌زاده شاغل خدمت در قریه فلاخوار ارسنجان با کمک اهالی :

تکمیل ساختمان دبستان - ایجاد باغچه برای سبزیکاری نمونه - اقدام برای ایجاد آبریزگاه بهداشتی .

* خانمها جمیله منصف ، بدرالسادات رضائی و سرین عزتی سپاهیان شاغل در روستای نوروزان کوار :

۱ - ایجاد باغچه سبزیکاری در مدرسه ، نصب صندوق پست ، پلاک کوبی منازل ، شن‌ریزی جاده و راهنمایی بهداشتی اهالی .

* خانمها دانشور ، پیریزاد حقیقی ، جوادی و اطمینان سپاهیان شاغل در روستای اکبر آباد کوار .

۱ - حفر دو حلقه چاه فاضل‌آب برای حمام ، تهیه صندوق پست ، سفیدکاری کلاسها و رسیدگی بامور بهداشتی منازل

* خانمهای موسوی نسب ، وفائی و طباطبائی فرد سپاهیان دانش شاغل در روستای کوهنجان

۱ - تشکیل رسدخانه پیشاهنگی و تعلیمات مربوطه ۲ - تعلیم کارهای دستی ۳ - تهیه ۵ دستگاه بخاری ۵ - تهیه پرده کلاسها

* خانمهای مقدم و قائمی سپاهیان دانش شاغل روستای ترنگ سروستان تهیه میز تحریر ، تهیه بخاری ، تعلیمات پیشاهنگی و تهیه وسائل کمک آموزش و دستورات بهداشتی منازل

* خانمها برآهنگ ، ارژنگی و سیف زاده حقیقی سپاهیان شاغل در روستای خراهم

۱ - تهیه وسائل کمک آموزشی ، تهیه روزنامه دیواری ، اقدامات بهداشتی در سطح روستا

* خانمهای مددی ، اصلاحی و اسلامیون سپاهیان دانش مشاغل در روستای سروستان تهیه بخاری ، تهیه پرده ، تهیه وسائل ورزشی - تهیه وسائل آموزشی

* خانمها اعتضادی ، شایق ، عضدی ، قدرت ، شاکر ، علی آبادی ، مؤمنی و نظریان سپاهیان دانش شاغل در روستای درایون

بطوریکه گزارشهای رسیده حکایت دارد سپاهیان دانش و معلمان روستائی در سراسر کشور در زمینه‌های آموزشی و عمرانی و اجتماعی فعالیت‌های شایانی داشته‌اند که در این شماره در حد گنجایش صفحات ماهنامه از آنها یاد میشود :

استان مرکزی

* قزوین

سپاهی دانش حسین کمال‌پور شاغل خدمت در قریه حاجی‌آباد ایجاد ده کیلومتر ربه فرعی - احداث حمام دوش - حفر چاه بهداشتی - تشکیل انجمن همکاری خانه و مدرسه - تشکیل یک جوخه ارکان پیشاهنگی .

سپاهی دانش محمد قره‌باغی شاغل خدمت در روستای آبیگ با همکاری غلامحسین قاسم‌آبادی سپاهی دانش روستا: تعمیر دبستان - احداث یکباب مسجد - تشکیل کلاس سالمندان - تشکیل ۲ رسد پیشاهنگی .

اراک

سپاهی دانش علی اکبر توسلیان شاغل خدمت در روستای سوسن‌آباد :

تعمیر دبستان - تشکیل رسد پیشاهنگی - نصب صندوق پست در روستا - احداث زمینهای ورزشی - تعمیر اساسی مسجد قریه - اقدامات بهداشتی در سطح ده - تشویق بکار بردن نقشه‌های اصیل ایرانی در کارگاههای قالی‌بافی .

شاغل خدمت در دبستان شهرزاد قریه گویم .
تهیه وسائل کمک آموزشی - تشکیل ردهای پیشاهنگی -
تشکیل کتابخانه عمومی برای روستا - تشکیل کلاس‌های
بزرگسالان - تشکیل کلاسهای آشپزی و خیاطی و گلدوزی
برای بانوان - نصب صندوق پست - تعیین رفتگر برای نظافت
معايير تشكيل خانه فرهنگ روستائی - راهنمائی بهداشتی اهالی
* سپاهیان دانش پروین حقیقی و زهرا حقیق پور شاغل

خدمت در دبستان بهرام قریه پشت مله
تکمیل ساختمان دبستان - تهیه وسائل کمک آموزشی -
واکسینه نمودن دانش آموزان - احداث حمام چهار دوش
تهیه وسائل ورزشی - نمایش فیلمهای بهداشتی و آموزشی -
خودباری اهالی و کمک اداره آبادانی و مسکن - راهنمائی‌های
اجتماعی و بهداشتی ب مردم روستا

* سپاهیان دانش طیبه شمسی - صدیقه سروپوریان شاغل
در روستای دو کوهک

تکمیل ساختمان دبستان - تشکیل کلاس بزرگسالان - تشکیل
کلاسهای بافندگی - خیاطی برای بانوان - تشکیل رده پیشاهنگی -
تشکیل کلوپ مذهبی - تهیه مقدمات احداث حمام بهداشتی -
احداث سه کیلومتر جاده - راهنمائی بهداشتی اهالی و واکسینه
نمودن آنان

* سپاهیان دانش زهرا نژاد منصور و زهرا ایران محبوب
شاغل در دبستان تیر روستای شریف آباد .

تشکیل کلاس بزرگسالان - تهیه وسائل کمک آموزشی -
ایجاد سه کیلومتر راه باخودباری اهالی و کمک اداره آبادانی
و مسکن - تعمیر کلی دبستان همکاری در حفر چاه عمیق -
ایجاد سیل بند - تشکیل انجمن ده و انجمن همکاری
خانه و مدرسه

* سپاهیان دانش مهر انگیز امین لاری - فاطمه نیکویی -
گوهر قطعی - معصومه ارشاد - فاطمه ربیاحی شاغل خدمت
در روستای کوشک بی بی چهر تعمیر دبستان - مرمت جاده -
نصب صندوق پست - راهنمائی بهداشتی اهالی - تشکیل رسد
پیشاهنگی - ایجاد کتابخانه در هر کلاس
فرمانداری کل همدان

سپاهی دانش غلامرضا بشاش سقرچی شاغل خدمت در
روستای دهیاز

ایجاد محیط صمیمیت و همکاری کامل در ده - تعمیر
دبستان - تعمیر حمام - احداث يك دهنه پل - لارویی قنات
مرمت راه
تویسرکان

* سپاهی دانش شهلا بحرینی شاغل خدمت در روستای قلعه آقاییک
راهنمائی روستائیان در موارد بهداشتی و عمرانی - احداث
یکباب مسجد .

* سپاهیان دانش معصومه غفاری و سرور بیات شاغل خدمت
در روستای سرابی تشکیل کلاس آشپزی برای زنان - راهنمائی
روستائیان در امور بهداشتی و اجتماعی

* سپاهی دانش محمد علی مشایخی سپاهی دانش روستای
قاسم آباد

مرمت ساختمان دبستان - احداث سه کیلومتر راه فرعی -
احداث پل دو دهنه و اتصال روستا به جاده

* سپاهی دانش مرتضی صفدریان شاغل خدمت در روستای
اسکین تکمیل ساختمان دبستان - تهیه مقدمات ساختمان حمام -
تهیه مقدمات لوله کشی آب روستا

* سپاهی دانش مهدی جعفری فشارکی شاغل خدمت در
روستای احمد آباد

باغچه سبزیکاری ، شماره گذاری کوجهها و منازل ، تهیه
بخاری و تشکیل کلاس بزرگسالان و تعلیم خیاطی
لارستان

آقای هدایت الله فاخر آموزگار سپاهی شاغل در روستای
هرمود

احداث دیوار اطراف دبستان - احداث يك باب اطاق ،
حفر چاه آب و غرس نهال در دبستان ، ایجاد راه فرعی بطول
۱۲ کیلومتر ، تنظیم معابر ، نصب چراغ فانوس در معابر ،
رفع اختلافات محلی و تشکیل رسد پیشاهنگی
فسا

سپاهیان دانش فاطمه حریرچی و صدیقه مهدوی و پرچیچهر
حق پناه و فاطمه زبانی شاغل خدمت در روستای درستجه با
همکاری سایر آموزگاران موفق بانجام این خدمات شده اند

تکمیل ساختمان دبستان - اقدام به واکسینه کردن دانش -
آموزان - خرید صندلی و چند بخاری علاءالدین - تشکیل
کلاسهای سالمندان - ارشاد روستائیان در مسائل بهداشتی
در بازدید خانم آهی رئیس سپاه دانش دختران ازحوزه
آموزش و پرورش استان فارس فعالیتهای سپاهیان دانش دختر
باین شرح مورد مشاهده و تأیید ایشان قرار گرفته است .
* سپاهیان دانش پروین رازی و فاطمه ایزدشناس شاغل
خدمت در قریه قصر قمشه

تشکیل کلاسهای گلدوزی ، خیاطی و کاردستی برای
بزرگسالان - تشکیل کلاسهای نقاشی ، موسیقی ، کاردستی
و فرهنگ عامه (فولکلور) تشکیل کتابخانه اختصاصی برای
هر کلاس - تهیه مقدمات ساختمان حمام ۴ دوش قریه
تکمیل ساختمان دبستان - احداث مسجد - تهیه صندوق پست
و قبول مسئولیت اداره آن

* سپاهیان دانش سیمین بازوبند - معصومه میراب -
سکینه میراب - منیره تابنده - اعظم معینی - اعظم کیانی

استان آذربایجان شرقی

اردبیل

* سپاهی دانش عباس معمار خاصه شاغل خدمت در روستای صومعه :

ساختمان یکباب حمام با خودیاری اهالی .

* سپاهیان دانش حسین صادقیان و عباس صفار شاغل خدمت در روستای گرجان :
مرمت جاده .

* سپاهی دانش دواچی شاغل خدمت در روستای چناقرد: راهنمائی اهالی ده در امر بهداشت فرد و محیط .

* سپاهیان دانش حاجی بیگ و شرفی شاغل خدمت در روستای سلطانآباد :

تکمیل ساختمان دبستان با خودیاری اهالی .

* سپاهی دانش عزیزالله فلاحی شاغل خدمت در روستای پائین انزاب :

تعمیر ساختمان دبستان .

مرند

سپاهی دانش محمود پردل شاغل خدمت در روستای اونیبدین گسترش صحن و تکمیل ساختمان دبستان - تشکیل کلاس

بزرگسالان برای زنان و مردان .

* خانم اشرف جعفری سپاهی مامور خدمت در روستای دولتآباد :

تعلیم گلدوزی و خیاطی - نصب درب ورودی دبستان - تعمیرات توالت - تسلیح جاده بطول یک کیلومتر .

ارسباران

* سپاهی دانش حسن سلیمان زاده :

تعمیر دبستان - اقدامات بهداشتی در سطح روستا با همکاری اهالی - همکاری در تاسیس شرکت تعاونی روستائی .

استان مازندران

پهشهر

آقای سید علی امیر مولوی شیرازی شاغل در روستای عسگرآباد :

تهیه زمین بمساحت یکهزار متر مربع - احداث ساختمان ۵ کلاس - زیر سازی جاده از محل دبستان تا خیابان اصلی

بطول ۲ کیلومتر .

۲ کیلو متر - احداث یک باب حمام .

گرگان

* سپاهی دانش محمد نقاش باشی شاغل خدمت در روستای سیاهتلو :

تشکیل کلاس سالمندان و تدریس نوسوادان بنحو عالی - ساختمان دبستان - شن ریزی معابر - تشکیل جوخه های پیشاهنگی - ارشاد روستائیان در مسائل بهداشتی .

بابل

سپاهی دانش منوچهر شریفی محبتی شاغل خدمت در روستای گاوزن محله و سماکوش محله بندپی :

تشکیل کلاس سالمندان - تهیه ۱۸ دستگاه میز و نیمکت و میز و صندلی و تخته سیاه برای کلاس - تهیه مقدمات

ساختمان دبستان شش کلاسه - تبدیل حمام خزینه به حمام دوش - خشکانیدن باتلاقها - راهنمائیهای بهداشتی اهالی -

تعمیر و سنگفرش نمودن خیابان بین دو محل - اقدامات و راهنمائیهای مفید کشاورزی .

شهرسوار

* سپاهی دانش بیژن اعظمی خامنه ای شاغل خدمت در روستای سفید تمشک :

تشکیل کلاسهای آموزش بزرگسالان - تشکیل رسد

تعمیر ساختمان دبستان - تسلیح و مرمت جاده فرعی - تهیه وسائل کمک آموزشی

* سپاهی دانش سید رضا میر هادی شاغل خدمت در روستای قاعه جغد

تعمیر ساختمان دبستان - مرمت راه - همکاری صمیمانه با سایر سازمانهای فعال در سطح ده

لرستان

* سپاهی دانش دبود هادقی شاغل خدمت در روستای هوکی

تعمیر ساختمان دبستان - تشکیل کتابخانه - مرمت راه - تشکیل رسد پیشاهنگی

* سپاهی دانش اسمعیل قدیمی شاغل خدمت در روستای سراب تلخ

احداث بنای دبستان - مرمت راه - لارویی چشمه ها - راهنمائیهای بهداشتی اهالی

* سپاهی دانش هادی یکتاهویندهی شاغل خدمت در روستای دره دزدان

تعمیر دبستان - راهنمائی بهداشتی روستائیان - ایجاد زمین و تهیه وسائل ورزشی

قاعه شیخ

* سپاهی دانش مهدی نهرور شاغل خدمت در روستای بهداشتی روستائیان

تعمیر دبستان - مرمت جاده - احداث پل - راهنمائی

* سپاهی دانش اکبر فرقانی شاغل خدمت در شاپور آباد

تعمیر دبستان - تشکیل رسد پیشاهنگی - راهنمائی بهداشتی اهالی

* سپاهیان دانش حسین صادقی و رضا خاقانیور شاغل خدمت در روستای کیان

تعمیر دبستان - مرمت و تسلیح جاده فرعی بطول ده کیلومتر - راهنمائی بهداشتی اهالی

* سپاهی دانش عباس اخوان خرازیان شاغل خدمت در روستای زیبا محمد

تکدیل و تعمیر ساختمان دبستان - ارشاد روستائیان در امر بهداشت فردی و جمعی

* سپاهی دانش محمد حسین نژاد لباف شاغل خدمت در روستای کمالوند

تعمیر دبستان - لارویی قنات - احداث دو دهنه پل - تعمیر حمام

* سپاهی بهمن حسن زاده شاغل خدمت در روستای محمدآباد

تعمیر دبستان - مرمت راه - احداث دودهنه پل - نهر سازی جهت آب آشامیدنی نهر سازی برای خارج نمودن فاضلاب از ده



پیشاهنگی - منشیگری خانه انصاف - تهیه مقدمات تاهین برق روستا - مرمت دبستان - احداث یکباب مسجد تعریض جاده - اقدامات بهداشتی و اجتماعی در سطح روستا .
* سپاهی دانش سیفعلی نوروزپور شاغل خدمت در روستای لیوهرس :

احداث یکباب حمام - احداث پنج دهنه پل - مرمت و شنریزی جاده - اقدامات بهداشتی و اجتماعی در سطح روستا .

استان گیلان لاهیجان

* سپاهی دانش صفری قلی نژاد شاغل خدمت در روستای رودبنه :

تشکیل کلاس سالمندان - تشکیل کلاسهای خیاطی - طباشی برای زنان روستا - احداث ساختمان دبستان شش کلاسه با خود یاری اهالی .

* سپاهی دانش عبدالله علیمحمدلو سپاهی دانش روستای تازه آباد :

تکمیل ساختمان دبستان - تشکیل کلاس بزرگسالان - احداث پل چوبی باابعاد ۷×۲ - تعمیر مسجد قریه - ایجاد مزرعه نمونه .

* سپاهی دانش سماک محمدی سپاهی دانش دختر شاغل خدمت در قریه رودبنه :

تشکیل انجمن همکاری خانه و مدرسه - تشکیل کلاس بزرگسالان - تشکیل کلاسهای خیاطی و طباشی برای زنان - ساختمان دبستان ۶ کلاسه - اقدامات بهداشتی در سطح ده .

* سپاهی دانش بهمن نظارتگر شاغل خدمت در روستای لیالمان :

تشکیل انجمن همکاری خانه و مدرسه - تعمیر دبستان - خرید وسائل آموزشی - تشکیل کلاس بزرگسالان - اقدامات بهداشتی در سطح روستا .

استان خراسان

کاشمر

* سپاهی دانش میمنت ترابی شاغل خدمت در روستای فدافن :

تشکیل کلاس سالمندان - تشکیل کلاسهای خیاطی و آشپزی و بافندگی - شنریزی معابر و جاده فرعی - مرمت جاده اتومبیلرو - واکسیناسیون دانش آموزان و اهالی - اقدام به تعمیر حمام روستا .

* سپاهی دانش اصغر امیری شاغل خدمت در روستای عظیم آباد :

تکمیل ساختمان دبستان - غرس اشجار .

* سپاهی دانش حشمت حج انوری شاغل خدمت در بخش حومه :
تعمیر دبستان - اصلاح حمام و مرمت مسجد روستا .

تربت حیدریه

* سپاهی دانش زهرا حقیقت علی شاغل خدمت در روستای دولت آباد زاوه با همکاری سپاهی دانش دختر فاطمه سلیمانی سپاهی آن روستا :

تشکیل کلاسهای خیاطی و طباشی برای زنان - خرید برای احداث دبستان - تبدیل حمام خزینه بدوش - تشکیل یکهزار متر زمین و احداث ساختمان دبستان - تشکیل و اجتماعی در سطح ده .

تدریس ۱۸۰ نفر در شش پایه - تهیه یکهزار متر زمین کلاسهای خیاطی و گلسازی برای بانوان - اقدامات بهداشتی کتابخانه - تعمیر حمام روستا - نصب فانوس در معابر

شرکت در جلسات خانه انصاف .

استان اصفهان

* سپاهیان دانش توران اپتخاری - زهرا محمودیان - بتول مکاره - عفت ملک احمدی - اشرف حجه فروش - اشرف سیامکی شاغل خدمت در روستای رهنان :

* سپاهیان دانش حسنعلی شاهینفر - حسن شیرلیو - سیدمرتضی جلالی شاغل خدمت در حوزه کوهپایه :

ساختمان یکباب دبستان - تشکیل ردهای پیشاهنگی - احداث زمینهای ورزشی - تشکیل کلاسهای سالمندان - حل اختلافات محلی بطریق دوستانه .

سیمرم

* سپاهی دانش محمدعلی صابری شاغل خدمت در قریه دنگرلو :

مرمت سه کیلومتر جاده - تعمیر دبستان - تعمیر حمام - ساختمان سه دهنه پل - هدایت روستائیان در امور کشاورزی .

* سپاهی دانش اصغر شمسوند شاغل خدمت در روستای کهننگان :

تعمیر دبستان - احداث سه کیلومتر جاده - باشتراك مساعی در ساختمان درمانگاه قریه - ایجاد محیط حسن تفاهم .

* سپاهی دانش علی گرگوی شاغل خدمت در قریه حسن آباد :

تشکیل کلاس سالمندان - مرمت ساختمان دبستان - تعمیر حمام - مرمت سه کیلومتر جاده - نصب تلمبه بهداشتی در روستا .

استان کردستان

خانم ژاله غلامی سپاهی دانش شاغل روستای پژوانه :

احداث جاده و شنریزی آن - احداث توالی عمومی - تبدیل ورزشی - تشویق اهالی در احداث حمام و شنریزی جلوی درب منازل - کلاس خیاطی .

فرمانداری کل چهار محال و بختیاری

بروجن

* سپاهیان دانش جواد پوررضا و غلامرضا پاییان شاغل خدمت در روستای امام قیس :

تدریس ۱۰۳ نفر نوآموز - تشکیل کلاس بزرگسالان - تعمیر کای دبستان - تعمیر حمام روستا با خودیاری اهالی .

* سپاهیان دانش غلامحسین چراغی و علی بازرگیر شاغل خدمت در روستای چله گاه :

تعمیر کلی دبستان - تشکیل کلاس سالمندان با ۶۲ نفر نوسواد - تهیه مقدمات نصب چند لامپ برق در معابر

استان سیستان و بلوچستان

آقای صیاد محمد سرجوان آموزگار سپاهی روستای زیادتیجا :

اجرای برنامه مرتب ورزش صبحگاهی - آموزش قرائی قرآن مجید بمرم در مسجد و بدانش آموزان در دبستان - تشکیل کلاس سالمندان - راهنمایی بهداشتی اهالی - مرمت جاده فرعی - ایجاد میدان ورزش .

لئوناردو داوینچی



- انسانی بود پر تلاش که با کوشش و رنج وقفه ناپذیر تا پایان عمر، تقریباً بر تمام علوم و فنون و هنر های عصر خود دست یافت .
- اختراعات، اکتشافات و آثار هنری لئوناردو، او را بصورت یکی از چهره های جاوید تاریخ بشر درآوردند .
- هنگام مرگ تنها غم بزرگ او این بود که بسیاری از طرحهای ابتکاری او ناتمام باقیمانده است .
- ابداعات او پایه و اساس اکثر دستگاههای جنگی امروزی بشمار میرود .
- نخستین کسی که عملاً علیه جاذبه زمین اقدام کرد و پرواز آزمایشی انجام داد او بود .

در سال ۱۴۵۲ دردهکنه وینچی Vinci در حومه فلورانس زاده شد. او دارای قیافه‌ای زیبا و جذاب بود و شاید گرافه نباشد اگر بگوئیم یکی از خوش‌سیماترین قیافه‌های شهر و کشور خویش محسوب می‌شد. لیکن در تمام مدت عرش‌نه عاشق شد و نه ازدواج کرد. بنابراین زندگی‌اش آطور که ما از قهرمانان افسانه‌ای انتظار داریم چندان مهیج و پرشور نبوده پس عظمت او در سرگشتش نیست بلکه بزرگی‌اش از آنجاست که فکری دریاوش و اراده‌ای کوه‌سان داشت و در اندیشه‌اش انقلابی عظیم وجود داشت که اینک پس از پنج قرن ما را به اعجاب و شگفتی می‌اندازد.

پدرش «پیرو» Piero که شغل حقوقی اشتغال داشت پس از تولد وی از مادرش جدا شد و لئوناردوی خردسال زیر نظر نامادری نامهربانی بزرگ شد.

او در مدرسه از درس‌های زبان لاتین و ریاضیات و ادبیات می‌گریخت و اکثر از آموزشگاه فرار کرده بدامان طبیعت پناه می‌برد و مدت‌های طولانی سربآسمان داشته سینه سپهر نیلگون را می‌نگریست. کسی نمی‌دانست این کودک خردسال در مغز کوچک خود چه می‌اندیشد.

بارها دیده می‌شد که لئوردوی سیزده ساله جانوران زنده مثل بچه سوسمار و لاک‌پشت و کبوتر را در دست گرفته و الگوی نقاشی‌های خود قرار می‌دهد و این تصاویر آنقدر زیبا و طبیعی ساخته می‌شد که کمتر بیننده‌ای فکر می‌کرد این نقاشی است. این نبوغ و استعداد سبب شد که «پیرو و وینچی» درصد برآمد فرزند خود را نزد نقاشی بشاگردی گمارد و معتقد بود که پسر را برای زندگی مستقل و محترمانه‌ای آماده می‌سازد.

نایفه خردسال ما در پرداختن پیکره‌های خود نهایت دقت و تلاش را رعایت می‌کرد. گل‌ها، پرندگان، صخره‌ها، ماهیان و انسانها را از دیدگاه و زاویه‌های مختلف با دید تیزبین و مهارت فوق‌العاده نقاشی می‌کرد.

و اندیشه‌هایش تا چه پایه با این زمان وفق می‌دهد و مسلم می‌سازد که افکار و اندیشه‌های او حداقل چهار قرن جلوتر از مقتضیات زمان خود او دور می‌زد.

در یادداشت‌های وی از شعر و ادب گرفته تا نکات و دقائق باریک علمی و از بهای اشیاء و مخارج معیشت روزانه تا فرمولهای پیچیده پرواز انسان باآسمان و از طرحهای زیردریائی و زره‌پوش و ادوات جنگی تا مدل‌های متعدد اسکلت انسان و حیوان و پرندگان و مسلم است با این یادداشت‌ها پیکره‌هایی نیز همراه است.

جالب توجه اینست که لئوناردو بطور معکوس کتابت میکرد و بهمین مناسبت برای خواندن یادداشت‌هایش باید آنها را مقابل آئینه نگاهداشت علت اینکار نیز بهیچوجه معلوم نیست. تنها اینرا میدانیم که او در هر کاری حتی نوشتن، دست‌چپ را بخوبی دست راست بکار می‌برد ولی‌چپ نویسی ربطی بوارونه نویسی او ندارد شاید اینکار را بدان جهت می‌کرده که اندیشه‌های او بر دیگران معلوم نشود.

اختراعات و اکتشافات این نابغه کم نظیر بسیار زیاد و متنوع است. در امور جنگی ابداعات وی پایه و اساس مهارت و ادوات نبردهای امروزی است. از جمله ساختن نوعی گاز جنگی. زره‌پوش. پل شناور. و متحرک برای عبور پیاده نظام. توپ سبک. نارنجک دستی و تانک را می‌توان نام برد. البته او مردی سبع و جنگ طلب نبود، لیکن مقتضیات زمانی او و تکالیفی که از ناحیه حکمرانان بوی می‌شد ویرا بدین ابتکارات می‌کشاند.

مخترع جوان در اثر اختلافات سیاسی و نظامی عصر خود در ۱۴۸۲ میلادی از فلورانس بمیلان مهاجرت کرد. در این شهر بکار مجسمه‌سازی (مفرغی. گلی و مرمری) و نقاشی پرداخت و بقانون ارتعاش صوت در فضا نیز دست یافت. او در دکور سازی و صحنه پردازی بی‌رقیب بود و نخستین بار نقشه‌ساختن را چند طبقه را با رعایت کلیه نکات مهندسی کشید که می‌توان گفت شاید نخستین نقشه‌آسمان خراش در جهان باشد. ضمناً قوانین عدسی‌ها و نور را مورد بررسی قرار داد و پس از چند کالبد شکافی و تشریح در

روزگاری که هنوز تشریح جسد حیوانات و انسان مورد تنفر و ترس بود به تهیه طرح‌های دقیقی از ساختمان اعضای بدن انسان موفق شد. و در همین اوقات چراغی اختراع کرد که برخلاف چراغهای مشعل مانند آن عمر حبابی‌شیشه‌ای داشت و نور را چندین برابر تشدید می‌کرد درحالیکه دود نداشت.

دراثر تشریح بی‌دربی اجسادی که از بیمارستانها می‌گرفت مطالعاتی در باره قلب، شکل پای انسان و ترتیب فشار وزن بدن بر روی استخوانهای پا و مکانیسم حس بویائی انسان و حیوان بعمل آورد و درباره حیات و عظمت آن‌مدتها تحقیق و بررسی کرد. این جمله از اوست که می‌گوید: «مگذار خشم خود خواهی تو به نابودی حیاتی بیانجامد. زیرا کسی که بحیات و زندگی کسی حرمت نگذارد خود درخور زندهماندن نیست.»

هنگامی که شارل هشتم ناپل را متصرف شد (۱۴۹۴) دوران فقر و ناداری لئوردو آغاز شد و او برای امرارمعاش ماشینی اختراع کرد که برای تیزکردن سوزن‌های خیاطی آترمان که از فولاد ساخته نمی‌شد بکار میرفت و چون کارش رونقی نیافت ماشین‌ریسندگی اختراع کرد، لیکن از آنهم طرفی‌نست بعد ماشین‌هائی برای تهیه ورقه‌های نازک حلی و تراش لوله توپ و سایر وسایل زندگی قدیم ساخت. سپس بمطالعات فیزیکی و قوانین اصطکاک پرداخت و دریافت که باروغن و مواد چرب میتوان از مقاومت ناشی از اصطکاک اشیاء کاست و چرخهائی ساخت که با نیروی مختصری مدت زیادتری بسرعت بگردند. لیکن بازمه چرخ‌معیشت مخترع توانا درست نمی‌گشت.

ناچار بفرماندار ناپل (لودویکو) مراجعه و درخواست کاری کرد. لودویکو از او خواست که بریکی از دیوارهای سفره‌خانه کلیسای سانتاماریا anta maria تصویر عظیم بکشد و این همان تصویری است که در طی پانصد سال اخیر مورد اعجاب و تحسین عموم مردم هنرشناس جهان قرار گرفته و «شام‌آخر» خوانده می‌شود و منظره آخرین شامی است که حضرت عیسی با حواریون خود می‌خورد.

تا بلوی شام آخر چنان لذت برد که از لئوناردو خواست آنرا بنقاش منتقل کند. لیکن اینکار امکان نداشت زیرا تا بلو بر گنج دیوار کلیسا رقم زده شده بود.

در سال ۱۵۰۰ میلادی لئوناردو مجدداً بفلورانس باز میگردد و در این شهر آرزوی پرواز برش زده خواست که خود را از حیطة قوم نقل و جاذبه زمین برهاند و مانند تمام پیشروان فن هوایی‌مائی پرندگان را سرمشق خود قرار داد و کوشید که برای خود بالی فراهم آورد. روزها بازار فلورانس میرفت و تعداد زیادی پرند می‌خرید آنگاه آنها را بخانه برد و یکایک را رها میکرد تا از نزدیک طرز پرواز آنان را بنگرد. بالاخره بالی برای خود ساخت و چند بار از فراز قمری پرواز آزمایشی انجام داد. دستگاه اختراعی او شامل تخته‌هائی بود که با زورق‌های مخصوصی بهم متصل شده بود لیکن ایندستگاه ناتمام ماند. بعداً دستگاهی شبیه بال‌خفاش ساخت.

سپس با اختراع دیگری به شکل «های‌کوپتر» های‌کنونی پرداخت. بعد از مدتی بفکر اختراع چتر نجات افتاد تا از خطرات احتمالی سقوط خویش جلوگیری کند و همین اختراع چند بار جانش را هنگام سقوطهایی که در اثر پاره شدن بالهایش برای او رویداد نجات داد. او بسیار نیرومند بود و نوشته‌اند که در ۴۸ سالگی قادر بود با دست میله‌های آهنین را خم کند.

اختراعات دیگر او عبارتست از ساختن لباس غواصی که بوسیله لوله‌های بلند و بادوام هوا را از سطح آب بغواص میرساند. بالاتر از این طرح کشتی زیردریائی را ریخت و بدنه این کشتی سراسر از آهن پوشیده بود که در نزدیکی کشتی دشمن زیر آب رفته و آنرا غرق میکرد.

ساختن چرخ جاب و جرفقیلی که با نیروی گاو کار میکرد و طرح خانه‌های قابل حمل نیز از جمله تراوشات فکر این دانشمند بزرگ است.

پدر لئوناردو در سن ۷۷ سالگی در گنشت لئوناردو دریا داشت. های خود بمرگ پدر اشاره کرده، ولی ایرازتاسفی نکرده است. زیرا پدر نیز نسبت بوی بی مهر بود. علت آنهم شاید این بود که لئوناردو

از زن مطلقه وی بوده است بهمین دلیل او را از ارث نیز محروم کرده بود.

پس از مرگ پدر بکار نوشتن کتابی در چهار جلد درباره پرواز پرندگان پرداخت و در همین حال مشغول کشیدن صورتی از بانویی

بنام «مونالیزا دل جاکوندا» *Monalisa del giacanda* شد.

این زن همسر بازرگانی توانگر بود و با توجه باینکه هنرمندچیره دست همیشه از کشیدن صورت زنان و مردان مشهور زمان خود سرباز میزد بدلیلی که هنوز معلوم نشده باشور و شکیبائی شگفت آوری بکشیدن سیمای این زن پرداخت وسالها روی صورت او کار کرد و تمام نبوغ خود را در آن بکار برد و بارها نیز در یادداشتهاش از آن نام برده است.

تسمی که بر لب این پیکره دیده می شود بسیار عمیق و پرمعنی است.

عده ای معتقدند که «مونالیزا دو-ژوکوندا» معشوقه هنرمند بود.

دسته ای دیگر میگویند مونالیزا شبیه مادر فقید این نابغه بود ولی تا آنجا که میدانیم هیچکدام از این نظرات پایه و اساس محکمی ندارند.

بهر صورت با جرات میتوان گفت

تصویری مشهورتر و طبیعی تر از این تابلو هنوز بوجود نیامده و هر ساله میلیونها نفر برای دیدن این اثر هنری بموزه لوور پاریس میشتابند.

وی در سال ۱۵۱۳ برم رفت و

در این زمان رفته رفته نیروی خود را از دست میداد و حیاتش از

شورو هیجان خالی میشد. در روز-

های آخر عمر خود میگفت اطمینان

دارم که طرحها و نقشه های من بدست آیندگان عملی خواهد شد.

دست راستش صدمه دیده و از

کار افتاده بود لیکن باز هم از

نقاشی دست نکشیده با دست چپ

طرح میریخت و رنگ آمیزی را

پشاکردنش میآموخت و تصویر

«قدیس یوحنا تعمیددهنده» اثر این

دوره از زندگیش میباشد.

در زمستان ۱۵۱۹ وصیتنامه خود

را نزد سردفتری باز گو کرد و

سپس تشریفات دفن خود را بدقت

معین کرد. تعداد شمع های بالای

جسد. تعداد حاملین جنازه :

محل دفن جسد و خلاصه جزئیات

مراسم تدفین خود را تعیین کرد



لیکن کوتاهی عمر نگذارد آنطور که دلخواهم بود در این راه پیشرفت کنم. او مرد درحالیکه اساس و پایه بسیاری از علوم و اختراعات امروزی را بنیان نهاد.

پایان رساننده و طرحهای متعدد خویش را اجراء کند و میگفت افسوس میخورم که کار قابلی انجام ندادم. میگفت باین که از کودکی در راه علم و هنر گام برداشته ام

و دو هفته پس از آنروز (دوم مه ۱۵۱۹) در سن شصت سالگی جان سپرد و هنگام مرگ دستخوش اندوه فراوانی بود که چرا اینقدر زنده نماند تا تمام تحقیقات خود را به

زندگی در مفهوم واقعی خود یعنی امید و حرکت . اگر امید و حرکت را از زندگی جدا کنیم ، آنگاه زندگی میماند با مثنی افسانه اندوه و درد و چهره‌ای عبوس و درهم رفته خالی از هرگونه آرمان و آرزو . کتاب لایم لایت یا «روشنائی صحنه» از آنگونه آثاری است که میل بزنده ماندن و زندگی کردن راحتی در لحظاتی که روزنه‌های خوش بینی و دریچه‌های امید بسته شده سزشار و زاینده به آدمی القاء می‌کند و پراشه مینماید .

این کتاب که یکی از آثار جاویدان ادبیات جهان بشمار میرود توسط یک نویسنده گمنام فرانسوی برشته تحریر کشیده شده و «چارلی چاپلین» نابغه بزرگ سینما از آن فیلم باارزشی راهتیه دیده است ، در این کتاب بدلق پیری برمیخوریم که دیگر قادر بخنداندن تماشاچیان نیست و بالرین زیبارو و جوانی را می‌بینیم که دیگر نمی‌تواند بر قصد و پاهایش فلج شده و تصادف ایندو موجود را به نحو عجیبی در سراه یکدیگر قرار میدهد که این برخورد بیشتر به معجزه‌ای شباهت دارد .

در فصل دل انگیز بهار همه با تحسین بگل های زیبا و باطراوت دشت و دمن چشم میدوزند اما همین که باد غارتگر خزان دست بچپاول باغ و بوستان بزند و رنگ و بوی گلها را زایل سازد دیگر کسی با ناهنگام نمیکند همین اصل در مورد اکثر هنرمندان نیز صدق میکند .

«کالورو» تا وقتی که جوان بود و میتوانست تماشاچیان را بخنداند همه دوستش داشتند ولی همینکه برف پیری بر سر رویش نشست و طبیعت موهبت هایش را از او پس گرفت ، همه از او روی برگرداندند .

کالورو که زمانی سلطان صحنه بزرگترین تئاترهای لندن بود بقدری از اینهمه بی‌اعتنائی به تنگ آمد که برای فراموش کردن دردهای بی‌پایانش یکسره بشراب پناه برد و بقدری در این کار غلو و زیاده روی کرد که عذرش را از کلیه تآترا خواستند .

بیکاری و بی‌پولی یکمرتبه چهره کریه خود را بآن مرد نشان دادند ، کالورو در پانسیون محقر «مادام آلسوپ» اطاقی گرفت و دائما اوقاتش را در مستی و بی‌خبری میگذراند ...

آن شب نیز کالورو مست و خراب بخانه برگشته و با هزار زحمت در را باز کرد . و داخل شد و در راهرو بوی ناراحت کننده‌ای بمشامش خورد ابتدا نتوانست آن را تشخیص بدهد ، بعد درست که دقت کرد دانست بوی گاز است که از زیر دریکی از اطاق‌های پانسیون بیرون میزد .

ظواهر امر نشان میداد که موجود تیره بختی بقصد خودکشی شیر گاز را گشوده و در آن اطاق خفته است . مستی از سر کالورو پیر پرید . خود را بسختی بدر زد ، در شکست و کالورو بوسط اطاق افتاد و قتی که بپنند شد دید دختر جوان و زیبائی بیجان روی تخت خواب افتاده باز حمت دخترک را از اطاق خارج کرد و بدنبال طیبب شفات .

پس از اندک مدتی با طبیییی مراجعت کرد معالجات طیبب موثر واقع گشت و بقدریج نفس‌های دخترک منظم شد ، بعد از آن طیبب طبق معمول دستور العمل‌های مفصلی داد و از در خارج شد .

برای انجام دستورات طیبب بیول احتیاج بود و کالورو ویولن محبوبش را زیر بغل گذاشت و بانوک پا از اطاق خارج شد مادام آلسوپ که تازه از بیرون آمده بود از دیدن در شکسته یکی از اطاق‌هایش جنجالی براه انداخته بود کالورو در وقت خروج از چنگ او گریخت لیکن هنگامی که با پاکتی پرتقال مراجعت کرد بچنگ او افتاد رفتارش بقدری عجیب بود که مادام آلسوپ نخست ظنین شد و بالاخره فهمید که مستاجرش باطاق کالورو پناهنده شده از اینرو در صدر برآمد از کالورو بخواهد او را بیرون بیندازد ولی حرف‌هایش در هنر پیشه پیر موثر واقع نگردید .

کالورو پس از خلاصی از دست خانم صاحب‌خانه ، بالای سر دخترک نشست و بچهره ظریف او چشم دوخت دخترک بقدری بچود آمد ابتدا نمیدانست در کجاست ، هنگامی که پی‌بماچرا برد اشک ریزان کالورو را بیاد ملامت گرفت که چرا وی را از دست مرگ نجات داده است . کالورو با حالت مستی شروع به نصیحت او کرد اما قبلا خواب آن‌مصاحب زیباروی را از پای در آورده بود . کالورو باطاق دیگر رفت و روی نیمکتی خوابید . در خواب دید که هنوز در اوج شهرت است و دارد در یکی از بزرگترین تآترهای لندن نمایش میدهد ، غریو هلهله تماشاچیان کاملاً سرمستش ساخته بود . افسوس که خیلی زود از خواب بیدار شد و دانست آنچه که دیده در عالم رؤیا بوده است .

بالاخره شب جایش را به صبح داد ، کالورو پس از مهیا کردن لوازم ضروری برای دختر جوان از خانه خارج شد . آن روز قرار بود رئیسوری را در یکی از بارها ملاقات کرده و توسط اودر یکی از تآترهای درجه سه شغلی دست و پا کند ، ولی بجای رئیسور مزبور دوستش «کلودیوس» بیدست را ملاقات کرده و از وی بیست لیره قرض گرفت و بخانه مراجعت کرد .

وقتی که کالورو وارد اطاقش شد دختر جوان را نشسته یافت ، دخترک پس از دیدن کالورو از وی تشکر کرد و بعد گفت که میخواهد باطاقش برود کالورو باو فهماند که خانم صاحب‌خانه اطاقش را به مستاجر دیگری واگذار کرده این حرف بقدری دختر جوان را ناراحت ساخت که شروع



به گریه کرد و از کالورو گله نمود که چرا از مرگ نجاتش داده ، کالورو که شخصا بنصایح مشفقانه احتیاج داشت شروع به نصیحت او کرد تا بدانجا که باسحر کلام اطمینان ویرا نسبت بخویشتن جلب نمود . دختر جوان که مفتون اخلاق و رفتار پسندیده کالورو شده بود باو گفت که تری نام دارد و سپس علتی را که وادارش ساخته بود دست بخودکشی بزند با او در میان نهاد .

تری بارلین بود ، لیکن از چند ماه قبل بر اثر رماتیسم مفاصل احساس کرده بود که دیگر قادر بحرکت نیست و پس از مدتی بستری شدن در يك بیمارستان شغلی را از دست داده بود دیگر کوچکترین امیدی بزندگی نداشت .

آن روز کالورو خیلی کوشید افکار پوچ را از ذهن تری بدر کند اما نتوانست . شب که از یکدیگر جدا شدند ، باز کالورو در خواب دید دارد باتری روی صحنه تئاتر نمایش میدهد ، وقتیکه صبح خوابش را باتری در میان گذاشت ، دخترک گریه کنان گفت : منکه قادر بحرکت نیستم .

درست در همان وقت تلگرافی از ردفرن - رژیموری که در میعادگاه حاضر نشده بود ، بدست کالورو رسید رژیمور او را به دفترش احضار کرده بود و کالورو فوراً خویشتن را بدانجا رسانید . ردفرن در یکی از تاترهای درجه سه کاری پیدا کرده بود اما عقیده داشت که چون اسم کالورو از نظر ها فراموش شده او باید با نام مستعارى در صحنه ظاهر شود کالورو با کمال بی میلی این پیشنهاد را پذیرفت و قرار شد منتظر بماند تا ردفرن باو اطلاع دهد .

کالورو باروحی خسته و پژمرده از نزد ردفرن سراغ دکترى رفت که یکی دوبار تری را معالجه کرده بود . دکتر باو گفت علت فلج شدن دختر جوان رماتیسم مفاصل نیست بلکه يك عقده روانی میباشد . باید بکوشید او را بحرف درآورید فقط از این راه شاید بتوانید کمکی بحال او بکنید .

بالاخره کالورو پیر تری را وادار بنصیحت کرد و دختر جوان تمام گذشته اش را برای او شرح داد پدر و مادرش در عرض مدت کوتاهی در گذشته و او را با خواهر جوانش تنها گذاشته بودند . خواهرش در مغازه ای فروشنده شده و او را در کلاس باله گذاشته بود .

تری پس از ختم مدرسه مدتی در يك مغازه لوازم تحریر فروشى استخدام شد و در آنجا با آهنگساز جوان و فقیری بنام «نویل» آشنا گردید آهنگساز جوان پول شام و نهارش را میداد و کاغذ نتمیخرید . روزی مدیر مغازه فهمید که تری برمد جوان کمک میکند از این رواو را از مغازه اش بیرون کرد .

تری در تاتری مشغول کار گردید ولی متأسفانه خواهر تری بسوی بی بندوباری و فساد کشانده شد و تری از این پس چنان بسختی ناراحت شد که قدرت حرکت را از دست داد و به تدریج این عارضه در وجود او مزمن گردید . چندی در بیمارستان خوابید ، اما هیچ نتیجه ای نگرفت .

کالورو که علت فلج را کشف کرده بود در صدد معالجه برآمد ، گاهی با سخنان پند آمیز وزمانی با عمل ، دختر جوان را وادار میکرد بزور چند قدمی راه برود . هنرپیشه پیر دیگر وجود خود را فراموش کرده بود .

پس از مدتی ردفرن به کالورو اطلاع داد که خویشتن را برای نمایش آماده سازد . کالورو بی آنکه چیزی به تری بگوید به تاتر رفت و در صحنه ظاهر شد ، اما اکثر تماشاچیان در وسط هنرنمایی او سالن راترک گفتند .

مدیر تاتر هم قرارداده اش را با کالورو فسخ کرد و هنرمند پیرخسته و مغموم بخانه رفت .

وقتیکه به آنجا رسید دیگر صبر و شکیبائی او پایان یافت و در برابر دختر جوان شروع بگریستن کرد . دختر جوان بقدری اندوهگین شده که از جایش برخاست و شتابان بسوی او رفت . وقتیکه متوجه شد میتواند راه برود فریاد کشید «کالورو ... کالورو...»

کالورو غم و درد خویشتن را فراموش کرد و باو چشم دوخت . تری گفت :

— غصه نخور من در تاتری کار میکنم و وسائل معیشت هر دو نفرمان را فراهم مینمایم .

آن شب دو نفری تا صبح در خیابان های لندن پرسه زدند . تری از فرط شادی او را بزور از خانه بیرون کشیده بود تری پس از بدست آوردن بهبودیش در دسته باله تاتر «امپایر» بکار پرداخت و دیدی نگذشت که ستاره دسته باله شد و درل نخست یکی از نمایشها را باو واگذار کردند . یکی از گردانندگان نمایش که از زندگی تری و کالورو به خوبی اطلاع داشت پیرمرد هنرمند را نیز در تاتر بکار دعوت کرد و درل کوچکی بدو واگذار کرد .

تری دانست که آهنگساز جوانی که مورد علاقه اش بود در همان تاتر کار میکند و برخورد با او وضع بفرنجی برایش ایجاد کرد تصمیم گرفت برای رهائی از دام این عشق هر چه زودتر با کالورو ازدواج کند . حتی به پیرمرد هنرمند اظهار عشق کرد ، ولی کالورو بدو فهماند که باید دست از حماقت بردارد و بفکر آینده اش باشد .

در تعقیب این حوادث ، تری در رستورانی مجدداً به نویل آهنگساز برخورد و آندو ضمن نهار خاطرات گذشته را تجدید کردند . تری تصور میکرد نویل او را فراموش کرده ، اما مرد جوان گفت ، من همینکه در تاتر کار گرفتم یکسره بمحل کارشما رفتم ، ولی بمن گفتند شما از آنجا رفته اید .

تری بازبیباد کالورو و محبت های بی پایان او افتاد و به نویل گفت که قصد دارد بزودی ازدواج کند . مرد جوان تنها حرفی که پس از شنیدن این خبرزد چنین بود:



نمایش پس از شش هفته تمرین مداوم آغاز شد. سالن تئاتر مملو از جمعیت بود. پرده اول با موفقیت و در میان شورو احساسات بی‌پایان تماشاچیان باخر رسید. قبل از شروع پرده دوم تری ناگهان احساس کرد که قادر به حرکت نیست. تمام وجودش میلرزید. بستونی تکیه داد که نیفتد و گریه‌کنان به کالورو گفت نمیتوانم بروم، میترسم، کالورو گفت، چیزی نیست، جانم جرئت داشته باش. پیش برو.

تری گریان و لرزان نالید: — نمیتوانم.

بحران آغاز شده بود. کالورو بلادرنگ دستش را بالایرد وسیلی محکمی بصورت او نواخت. تری با حیرت چند قدم عقب رفت کالورو گفت: معطل چه هستی؟ پیش برو. در یک طرف تری صحنه‌دهان گشوده بود و در طرف دیگرش مردی که سیلی میزد. دختر جوان نگاه وحشت-آلودی بصورت پیر مرد انداخت و بسوی صحنه دوید. نورهای قوی نورافکن‌ها پیکر زیبا و ظریف او را در میان گرفت و موسیقی به‌ترنم درآمد.

کالورو در گوشه تاریکی بزانو درآمد و بدرگاه خداوند نالید: خدایا، خودت او را یاری کن.

نمایش با موفقیت بیسابقه و استقبال پرشکوهی مواجه گردید مدیران تئاتر بافتخار ستاره جدید خود جشن میجلی برپا کردند. بعلت عدم حضور کالورو در جشن مزبور چندان به‌تری خوش نگذشت. حتی نوئل نیز نتوانست اندوه ویرا برطرف سازد.

چند روز بعد نوئل پس از اظهار عشق کردن به تری بجهت چنگ فرستاده شد کالورو حرفهای دو جوان را از پشت در شنیده بود. در موقع مقتضی به تری گفت که عشق واقعی او همان نوئل میباشد و نباید بخاطر دلسوزی وجود نازنینش را فدای پیرمرد تباه شده‌ای همچون او نماید نوئل و کالورو هر دو در مورد تری اشتباه میکردند و او هنرمند پیر را از جان و دل میپرستید.

یکشب که کالورو به تئاتر رفت دانست که کم‌دین تازه‌ای را بجایش استخدام کرده‌اند. از اینرو بخانه مراجعت کرد و لوازم ضروریش را برداشت و یادداشتی برای تری گذاشت و بسوی نامعلومی شتافت.

تری پس از مراجعت بخانه و مطالعه یادداشت کالورو گریان به سراغ مادام آلسوپ رفت و ماجرای رفتن کالورو را برای او شرح داد. پیر مهربان دخترک را در آغوش گرفت و با ملامت بدلداریش پرداخت.

یکسال از فرار ناگهانی کالورو میگذشت. درنخستین روزهای غیبت او، مدتی تری بسختی بیمار شد، بعد طبق دستور مدیران تئاتر خوشتن را برای دادن نمایشاتی در سراسر قاره اروپا آماده ساخت. نمایشات او در تمام کشورها با موفقیت شایانی مواجه شد، اما هیچگاه نتوانست فکر دوست پیرش را از سر بدر کند.

بالاخره پس از یک سال گردش و سیاحت، بلندن بازگشت. نوئل هرپانزده روز یکمرتبه اجازه می‌گرفت و بدیدن او میشتافت ولی هنوز قلب وحشی دخترک در هوای کالورو پر میزد.

یکروز نوئل در کافه‌ای نشسته و منتظر یکی از دوستانش بود در بیرون یکدسته نوازنده دوره‌گرد مشغول نواختن آلات موسیقی بودند بعد یکی از آنان پادرون کافه گذاشت و شروع به پول جمع کردن نمود.

وقتی که به سر میز نوئل رسید مرد جوان دفعتاً کالورو را شناخت و بانگی از حیرت برکشید. پیرمرد هم که نوئل را شناخته بود کنار او نشست و از حال تری پرسید و دست‌آخر هم از او خواست چیزی راجع بوی بدختر جوان نگوید.

در همان حین دوست نوئل که یکی از کارگردانان باسابقه تئاتر امپایر بود وارد شد او نیز کالورو را شناخت و از وی خواست که بدفترش برود لیکن هنرمند پیر نپذیرفت.

نوئل علیرغم قولی که به کالورو داده بود، ماجرای ملاقات او را باتری در میان گذاشت. ضمناً مدیران تئاتر امپایر توافق کرده بودند نمایشی به نفع کالورو ترتیب دهند. تری پس از شنیدن حرفهای نوئل در صدد یافتن دوست دیرینش برآمد و بالاخره باندازه‌ای جستجو کرد که سرانجام او را یافت.

کالورو باندازه‌ای از دیدار مجدد دختر جوان شاد شده بود که اشک‌شادی از چشمانش فرو میریخت. دست آخرتری تصمیم مدیران تئاتر را باوی در میان گذاشت کالورو با خشم هرچه‌تامتر گفت: من محتاج صدقه کسی نیستم.

اما بر اثر اصرار بیحد و حصرتری، پذیرفت که در نمایش آن‌شب شرکت کند. قبول پیشنهادتری از جانب کالورواز این لحاظ بود که او میخواست بتماشایچیان ثابت کند که هنوز هنرش از بین نرفته است.

هر چه شب نمایش نزدیکتر میگردید بر هیجان تری ورژیسورتاترو غیره می‌افزود. همه از هم می‌پرسیدند که آیا کالورو یکبار دیگر موفق خواهد شد یا نه؟

بالاخره شب نمایش فرا رسید. سالن مملو از جمعیت بود و باصطلاح اگر سوزن می‌انداختید پائین نمی‌آمد. کالورو باتفاق همکار قدیمش در اطاق آرایش مشغول گرمی بودند. سرانجام نوبت به آنها رسید نخست کالورو به تنهایی چند تصنیف خواند و سپس باتفاق دوستش نمایش کوتاهی دادند.

در ودیوار عظیم تئاتر از خنده و هلهله و فریاد و کلمات تحسین آمیز تماشاچیان میلرزید.

تری که ابتدا از ترس باطاقش رفته بود اکنون خارج شده و اشک شادی میریخت.

کالورو یکبار دیگر تمام هنر خود را نشان داده بود تماشاچیان پس از پایان نمایش مرتباً دست میزدند و او را میخواستند، اما کالورو احساس میکرد که دیگر نمیتواند حرکت کند. تری وسایر هنرپیشگان که متوجه وضع وخیم او شده بودند کسی را بدنبال طیبب فرستادند.

طیبب پس از معاینه هنرمند پیر گفت دیری نخواهد پایید که چراغ عمرش خاموش خواهد گردید. کالورو نیز احساس میکرد که شعله زندگی در درونش روبه خاموشی میرود.

نوبت بازی به تری رسید. از کالورو خدا حافظی کرد و با صحنه گذاشت.

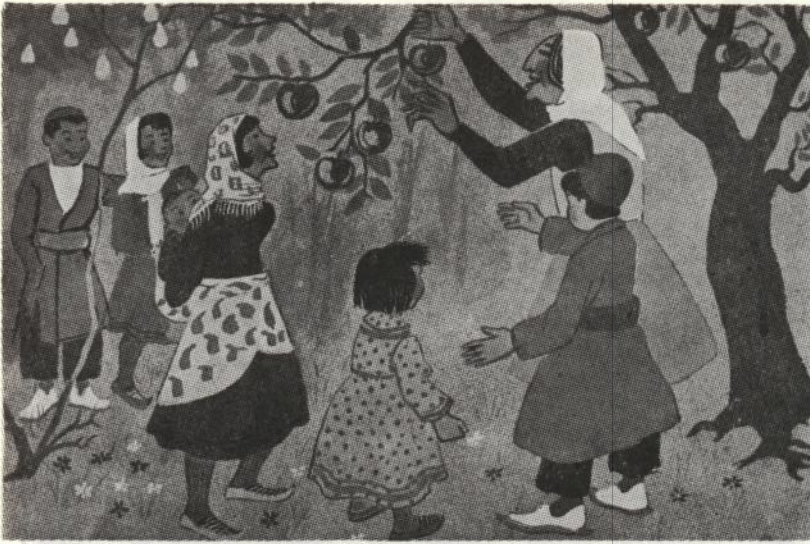
هنرمند پیر تقاضا کرد او را در جایی قرار دهند که بتواند رقص تری را ببیند. خواهش وی پذیرفته شد. اما دیری نگذشت که کالورو در حین تماشای رقص تری جان سپرد.

تری بی‌خبر از این صحنه میرقصید و روشنائی صحنه، مانند اشعه خورشید صبحگاهی، اندام او را در میان می‌گرفت.

ستاره‌ای غروب و ستاره یر فروغ دیگری طلوع کرده بود.

كدو قل قل زن

داستان كودكان



يكي بود ، يكي نبود، پيرزني
بود خيلي لاغر و ظريف يك روز كه
داشت ميرفت خونه دخترش مهموني
يك گرگي سرراهن را گرفت و گفت:
«اي پيرزن ، الان ميخورمت .»
پيرزن گفت « آقا گرگه ، من
الان اونقده لاغر و كوچكم كه تو
سير نميشي بگذار برم منزل دخترم
خوب چاق و چله بشم بهت قول ميدم
وقتي برگشتم براي خوردن آماده



باشم !
آقا گرگه گفت « بدفكري نيست »
ورهاش كرد .
پير زن رفت و رفت تا به يك
پلنگ رسيد .
پلنگ گفت « اي پيرزن ، خوب
موقعي آمدي الانه ميخورمت ! »
پيرزن گفت « دست نگه دار پلنگ
من الان خيلي لاغرم دارم ميرم منزل
دخترم ، وقتي كه چاق و چله شدم و



برگشتم منو بخور»
 پلنگه گفت « فکر خوبیه
 آزادش کرد .

پیرزن باز هم رفت و رفت تا به
 يك شیر رسید .

شیر گفت « ای پیرزن ، خوب
 بموقع آمدی . خیلی گرسنه‌ام الان
 میخورمت » پیرزن گفت « ای آقا
 شیر ، ترا بخدا دست نگهدار ، من
 همش پوست واستخوانم ، دارم میرم



خونه دخترم مهمونی ، وقتی که چاق
 و چله و برای خوردن آماده شدم میام
 پیشت .

آقا شیره گفت « بدفکری نیست»
 گرفت خوابید !

خلاصه پیرزن با هر سختی بود
 خودش را بمنزل دخترش رساند و
 وقتی که چائی میخورد و قلبان
 میکشید داستان را برایشان تعریف
 کرد - تا اینکه روز برگشتن نزدیک



شد پیرزن از دامادش يك كدوی
 بزرگ خواست ، آنوقت کدو را دو
 نصف کرده و خودش را توی آن
 جاداد و به دختر و دامادش گفت که
 قلش بدن .

پیر زن از بالای تپه قل قل
 خوران بزرگ آمد تا آقا شیره با
 پنجه‌هایش او را نگهداشت و گفت
 « کدو قل زن ، ندیدی يك پیرزن؟
 پیرزن از توی کدو گفت : « نه ،





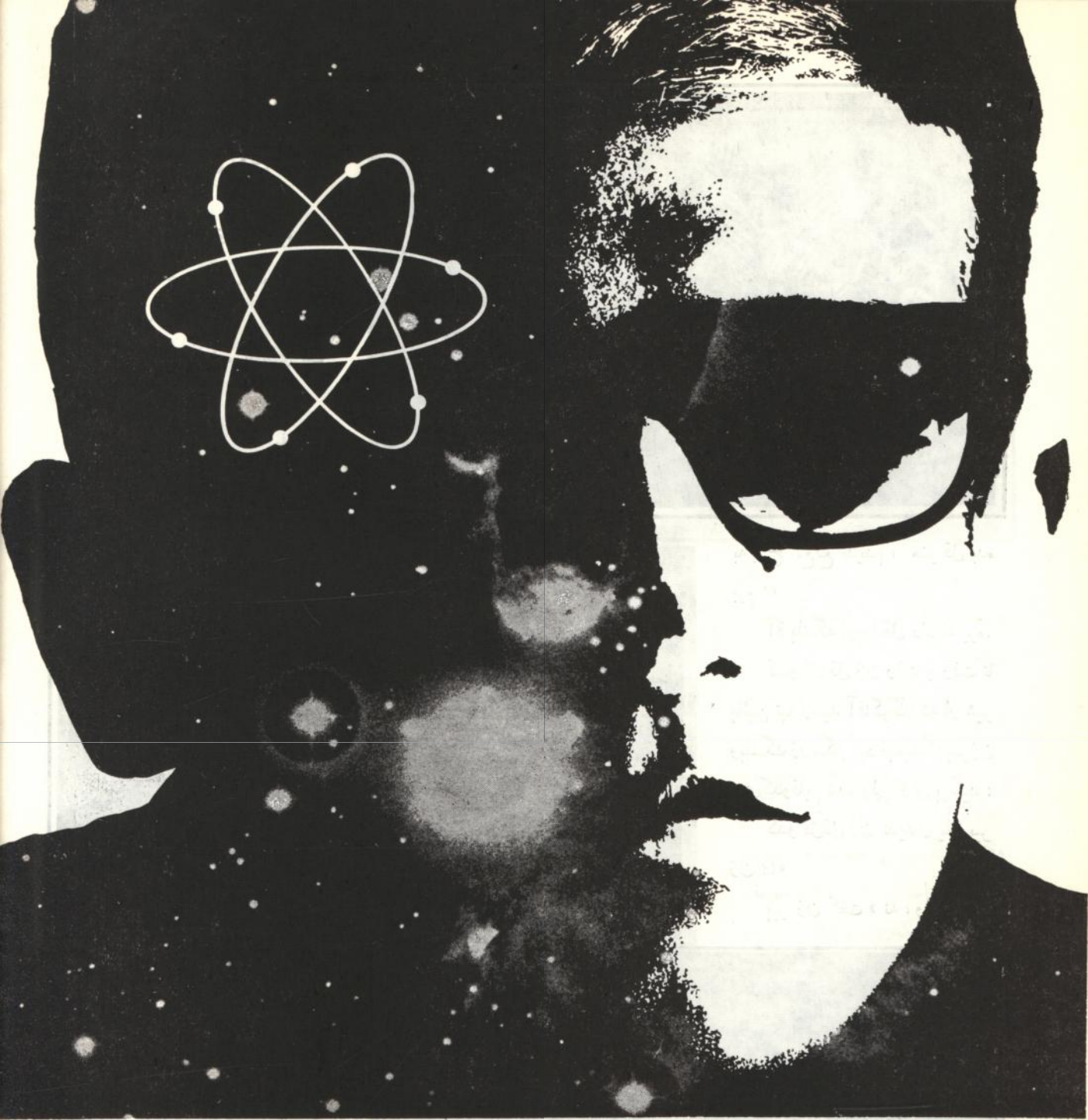
والا ندیدم - بلانندپدم به سنگ
 تقوق ندیدم ، به برج لغ لغ ندیدم ،
 منوقل بده برم !
 آقا شیرم کدو راقل دادورفت .
 کدو قل خورد وقل خورد تابه
 پلنگک رسید .
 « کدو قل قل زن ، ندیدی یگ
 پیرزن »
 پیرزن گفت « نه ، والا ندیدم
 بلانندپدم - بهسنگک تقوق ندیدم ،

به برج لغ لغ ندیدم ، منوقل بده
 برم !
 آقا پلنگه او را قل داد که بره .
 کدو قل قل زن رفت و رفت تا
 پائین تپه رسید آقا گرگه که از شیر
 و پلنگک زرنگر بود فهمید که پیرزن
 توی کدو قایم شده ولی ازش پرسید :
 کدو قل قل زن ندیدی یگ پیر
 زن ؟
 پیر زن گفت « نه ، والا ندیدم



بلا ندیدم - بهسنگک تقوق ندیدم ،
 به برج لغ لغ ندیدم . منوقل بده برم !
 آقا گرگه هم عصبانی شد و با
 پنجه هایش کدو را دونصف کرد ،
 پیرزن که خیلی زرننگ بود یواشکی
 از توی کدو بیرون آمد و فرار کرد .
 خلاصه پیر زن به ده برگشت
 و داستان را برای بچه ها و همسایه ها
 که منتظر برگشت او بودند تعریف
 کرد .





جهان ما بکجا میرود

(که حتما هم همینطور است) بنابراین ما هنوز نمی توانیم ببینیم واگر پایان جهان همان جاست ، این پایان چه میتواند باشد ؟ آیا دیواری قطور و بی انتها بدور این فضا کشیده شده ؟ اگر چنین باشد در پشت این دیوار چیست ؟ باز هم فضا . باز هم جهان . باز هم کره و باز هم سیاره . با این حساب جهان هستی را عملاً پایانی نیست و ما خود رانمی توانیم نسبت بمسافت بی پایانی بسنجیم زیرا سنجش معمولاً نسبت دو عدد «معلوم» با یکدیگر است نه نسبت يك عدد «معلوم» بديك «بینهایت» . آنوقت تازه این پانصد میلیون سال نوری فاصلهی «شعاع دید» دوربین نجومی است . یعنی ما توانسته ایم با این دوربین ها گنبدی را ببینیم که تنها «شعاع» آن پانصد میلیون سال نوری امتداد دارد بنا براین تا آنجا که ما دیده ایم باید بگوئیم که کره خاکی در داخل خبابی قرار گرفته که «قطر» آن ۶۰۰۰۰۰۰۰ سال نوری طول دارد .

بنا بر این چه بسیار ممکن است که سیاره ای ده میلیون سال قبل از بین رفته باشد لیکن بخاطر بعد مسافت هنوز نورش بچشم برسد و ما خیال میکنیم که وجود دارد و یابعدس چه بسا ممکن است سیاره ای هم اکنون بوجود بیاید لیکن هفت هشت میلیون سال دیگر نورش بکره زمین برسد .

نخستین احساسی که به بشر هنگام تعمق در مطالب بالا و مقایسات گفته شده دست میدهد احساس حقارت است و سپس احساسی شبیه احساس ترس و بیم . بخاطر مسافت و وجود مجهولاتی که حتی قادر بفهم و درک آن نیز نیست . بخاطر طول زمان و مدت عمر این جهان که عمر پیدایش انسان و موجودات زنده در مقابل آن به ثانیه ای در مقابل صد هزار سال میماند . بخاطر احساس تنهایی مفرطی که هنوز نمیداند در این اقیانوس عظیم افلاک و کهکشانها آیا جاندارانی چون او وجود دارند یا خیر .

و آنچه که تاکنون کاوش کرده پاسخ منفی دریافت داشته زیرا در قسمتی از این فضای بی کرانه پروت بحدی است که هر جسمی با هر فورمولی آنآ منجمد میگردد و میزان سرما در این مناطق بصددها درجه سانتیگراد زیر صفر تخمین زده می شود ، یعنی در همین کره ماه که تابع کره خاکی خودمان است میزان پروت در شبها ۲۰۰ درجه زیر صفر است و در قسمتی دیگر حرارت آنقدر شدید است که زندگی در آن بهر صورت محال است و باید گفت میزان گرما در بعضی از کرات ممکن است تا ۳۰۰۰۰۰۰۰۰ درجه سانتیگراد برسد . مثلاً حرارت کره خورشید در سطح ۶۰۰۰۰۰۰۰۰ درجه سانتیگراد و در مرکز آن ۲۰۰۰۰۰۰۰۰۰ درجه است . از این گذشته سیارات در جریان مسافت سرگردانی مانند خود در معرض تابش پرتوهای مختلفی قرار میگیرند که کلیتاً برای هر موجود زنده ای مضر و نابود کننده است .

جمیع دانشمندان ستارشناس متفق القولند که واقعه ای که سبب پیدایش منظومه شمسی شده در عالم وجود کاملاً استثنائی و بی نظیر است و محاسبات نجومی همه حاکی از این است که بسیار بندرت اتفاق میافتد که منظومه ای با خصوصیات منظومه شمسی در فضا وجود داشته باشد .

اما میدانیم که اطلاعات ما در مقابل اینهمه پیچیدگی و اسرار و عظمت بسیار بسیار ناچیز و ناقص است ، بنابراین بطور قطع و یقین نمیتوان هیچ مطلبی را عنوان و اعلام کرد . زیرا باتمام پاسخهای منفی که در برابر سؤال وجود حیات در سایر کرات از محاسبات خود دریافت داشته ایم باز هم این نظریه وجود دارد که در این دنیای نامتناهی يك هزار میلیون میلیونیوم از مجموع کرات و سیارات در حالت و موقعیتی شبیه منظومه شمسی (البته با اختلافاتی) قرار دارد و همین یکهزار میلیون میلیونیوم خود رقم بزرگی می شود ولی باز هم باید گفت که آیا در همین عده از کراتی که دارای شرایط حرارتی شبیه کره ارض یا منظومه ای شمسی ما هستند دارای خصوصیات شیمیائی شبیه کره ما نیز می باشند یا نه ؟ یعنی آیا اتمهای شیمیائی مانند کربن که در زغال یافت می شود ، اکسیژن و هیدروژن که در آب وجود دارد وازت که در هوا یافت می شود در آن سیارات بهمان نسبتی که در کره زمین پیدا میشود وجود دارد یا خیر ؟ و بفرض اگر وجود داشتند آیا بهمان طریقی که در کره زمین پهلوی یکدیگر قرار گرفتند میتوانند تشکیل يك سلول



و کیفیات کمابیش مشابهی کره زمین را تهدید میکند .
 بقرار معلوم سرنوشت ساکنین کره زمین این است که بالاخره در اثر
 برودت از میان بروند و اینک باوجود اینکه قسمت اعظم کره خاکی ما
 در حرارت خورشید گداخته می شود لیکن از آنجائیکه خورشید منشاء
 خارجی برای کسب حرارت ندارد مسلماً از میزان پخش اشعه ای حیاتبخش
 روزبروز کاسته می شود .

بنا بر این آن قسمت از فضای اطراف آن که برای موجودات زنده
 قابل زیست است محدود تر میگردد و ساکنین کره زمین جهت استفاده
 از اشعه و حرارت خورشید باید خانه خود یعنی کره ارض را بخورشید
 نزدیکتر کنند . در حالیکه طبق تحقیقات دقیق و مسلمی که شده است کره
 زمین تدریجاً از خورشید فاصله میگیرد و هر دم بفضای سرد و تاریک
 خارج نزدیک تر می شود و این عمل آنقدر ادامه خواهد یافت تا اینکه
 کلیه موجودات زنده زمینی در اثر شدت سرما معدوم شوند . این آن
 چیز است که دانش و عقل بشر امروزی میگوید . مگر اینکه حادثه غیر
 مترقبه دیگری که از قدرت تفکر و دانش ما خارج است اتفاق افتد تا قبل
 از موعد مقرر جهانیان را نابود کند .

این داستان و افسانه نیست . مطالعات دانشمندان ستاره شناس و منجمین
 و رزیده و استادان مسلم این علم نظیر «سرجیمس جینز» Sir James Jeans
 ثابت کرده که این مسئله فقط در مورد کره زمین صدق نمی کند بلکه مسلم
 شده در این پهنای پهناور ، خورشیدهائی مثل خورشید ما روبرو رفت
 و چنانچه موجودات زنده ای در سیارات دیگر وجود داشته باشند همگی
 با همین سرنوشت مواجه گردیده اند .

علم فیزیک نیز در این مورد با علم نجوم همداستان است . طبق یکی از
 قوانین ، زمانی در طبیعت فرا خواهد رسید که درجه حرارت کلیه اجسام
 در جهان یکسان شود و این حرارت بآن اندازه پائین است که هیچ موجود
 زنده ای قادر بادامه حیات نخواهد بود .

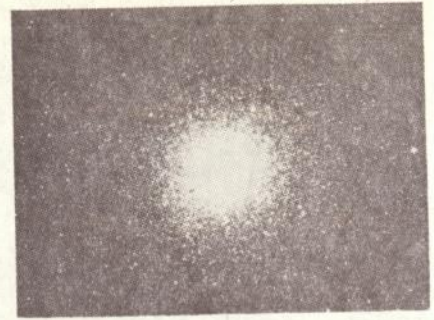
با مطالعه و دقت در مطالبی که مذکور افتاد چند نکته روشن می شود .
 نخست اینکه جهان هستی را پایانی نیست . و اگر بر بال پرند خیال
 و تفکر بنشینیم و دردل تاریک آسمان فرو رویم هیچگاه بانتهای آن
 نخواهیم رسید .

دوم اینکه . پی میبریم که چقدر در مقابل عظمت و بزرگی این جهان
 لایتنای خرد و ناچیز هستیم بطوریکه باتمام غرور و نخوت بی پایه خویش
 حتی از اتمی کوچکتر و ناچیزتریم .
 سوم اینکه . این دستگاه عظیم ، این ماشین محیرالعقول با اینهمه سیاره
 و ستاره بزرگ و کوچکی که کره خاکی ما یکی از کوچکترین آنان
 می باشد با چه نظم و ترتیب بهت آوری میچرخد . هر سیاره از میلیاردها
 میلیارد سیاره ای موجود در فضا بامدار و مسیر معینی بدور خود یا بدور
 سیاره ای دیگری میچرخد و در عین حال مسیر بزرگتر و طولانی تری را
 طی میکند و مجموع این مسیر ها ومدارها و کرات ، کهکشانی را
 تشکیل داده و کهکشانی بنوبه خود در مدار و مسیر معینی در حال
 حرکت هستند .

اینها بکجا میروند ؟ ما بکجا میرویم ؟ . سرنوشت این جهان چیست ؟
 هیچکس نمیداند . اما آیا براستی اینها خود بخود بوجود آمده اند ؟
 آیا اینهمه عظمت ، اینهمه بزرگی ، اینهمه نظم و ترتیب و دقت فقط در
 اثر تصادف بوجود آمده ؟

بعقیده من . نه ! مسلماً عقل کلی آنان را هدایت میکند .

پس ما انسانهای ضعیف و ناتوان و مغرور که خواه ناخواه دنباله رو
 دست و پا بسته و زیون این گردشها و مسیرها ومدارها هستیم باید
 خاضعانه در مقابل این شعور ازلی ، اینهمه عظمت و شکوه و در مقابل
 سازنده اینهمه مهابت و بزرگی سرتعظیم و تسلیم فرود آوریم .



زنده بدهند یا نه ؟ یعنی آیا همان عامل مجهولی که سبب ایجاد حیات
 در کره زمین شد در آن کرات نیز دست اندرکار تکوین حیات می شود
 یا خیر ؟

این مسلم نیست که آیا روزی خواهد رسید که بشر بتواند از این راز
 پرده بردارد و باین حقیقت پی برد که آیا در سیارات دیگر نیز موجودات
 جاندار وجود دارند یا نه ؟ و چنانچه موفق شود باین راز دست یابد کمک
 زیادی بکشف فلسفه حیات خواهد شد و آنوقت است که معلوم میشود
 داروین و گالیله راست میگویند یا روحانیون والهیون .

دامنه دانش انسان در مورد خلقت تا آنجا کشیده شده که کوچکترین
 دریغی امیدوی رابوسی حقیقت باز نماند و این انسان دانشمند !! هر وقت
 بخواهد در اطراف مسائلی از قبیل مبداء خلقت و غرض از تکوین آفرینش یا
 علت بوجود آمدن بشر یاسرنوشت آینده حیات در کره زمین فکر کند
 مجدداً ترس و هراس سراسر وجودش رافرامیگیرد .

زندگی با خصوصاتی که ما از آن آگاهیم فقط در شرایط دقیق و
 معینی از نظر نور و حرارت (باتوجه بوجود مواد شیمیائی لازم به نسبتهای
 بسیار حساس و دقیق) بوجود میآید .

بعبارت دیگر علت اینکه در کره زمین موجودات زنده وجود دارند
 اینستکه زمین از کره خورشید درست بهمان میزانیکه لازم است فاصله
 دارد و از نور و حرارت آن بهمان اندازه ای که مورد احتیاج است
 استفاده میبرد و بهم خوردن این تعادل بهر صورتی که باشد خواه بیشتر یا
 کمتر سبب از بین رفتن کلیه جانداران روی زمین خواهد شد و متأسفانه
 باید بگویم که بهم خوردن این توازن بهیچوجه غیر ممکن بنظر نمی رسد .
 دانشمندان زمین شناس معتقدند که بشر اولیه که در نواحی یخبندان
 زندگی میکرد تا آنجا که دانش بوی اجازه میداده با بیم و هراس پآینده
 خود می نگرسته و همیشه در این وحشت بسر میبرد که مبادا روزی
 خانه اش در زیر کوهی از یخ مدفون و منهدم گردد . هر سال مقدار بیشتری
 یخ بدو ها سرازیر میشده و خورشید در هر زمستان نسبت بزستان قبل
 حرارت کمتری پخش میکرده و انسان نخستین نیز مثل ما آینده خود را
 تاریک میدیده .

بشر امروزی نیز در حالیکه بمقدار لازم از نور و حرارت خورشید
 استفاده مینماید پیش بینی میکند که عصر یخبندان دیگری با خصوصیات

قریب دو ماه از ورود سومین گروه سپاهیان دانش دختر و پانزدهمین گروه سپاهیان دانش پسر به روستاها میگذرد ، روستائیان همه جا با آغوش باز و دلی مالامال از امید به بهروزی ، امید به فردای درخشان این فرزندان وطن و مبارزان مصمم علیه جهل را پذیرا شدند.

شکتهایی که از مراسم استقبال سپاهیان دانش رسیده ، بیان کننده دو امر است :

اول آنکه تا چه حد اصول انقلابی شاه و مردم درمیان انبوه دهقانان محبوبیت عامه یافته و ریشه دوانده است . دیگر این که روستائیان با این استقبال پرشور و محبت بی شائبه خود وظیفه عاطفی بزرگ دیگری به وظایف ملی و میهنی سپاهیان افزوده اند . در اینجا روی سخن ما با دختران سپاهی است آنانکه حقیقتاً توانسته اند وظیفه ای را که به عیبه داشتند تا حد ممکن به نحو احسن انجام دهند و آن اندازه اعتماد آموخته به احترام روستائیان بآنان معطوف شده است که محور اصلی کارهای اجتماعی روستاها گردیده اند.

دختران عزیز سپاهی ! آیا هیچ میدانید که چرا دیدگان امیدوار زن و مرد و کودک روستائی با حشاشناسی تمام به سوی شماست ؟ برای اینکه شما تحقق بخشنده دورنمای با شکوه ایران فرهادستید که مبتکر خردمند ایجاد سپاهدانش برای بهروزی دهقانان ترسیم نموده است.

اینهمه احساس ، اینهمه امید و اینهمه توقع را چگونه پاسخ میدهید؟ میخواهیم فعالیتها و کوششهای شما که با ظرافت خاص زنانه آموخته شده است نمونه و سرمشقی باشد برای آن دسته از بانوانی که در شهرها زندگی میکنند ولی هنوز به قدرت خلاقه خویش پی نبرده اند. ما میخواهیم شما محرک نیروی فعاله سایر خواهران خویش باشید تا بی درنگ بیاخیزند و راهی را که تاریخ در پیش پای آنان نهاده است به سر بیایند.

ما نمیخواهیم فعالیتهای نسل جوان چون جای بانی متروک در کوره راهی باشد و چون افرادی زبون و ناتوان آنرا رها کرده باشیم و فرزندان این مرز و بوم برای ادامه آن بیاخیزند . بلکه :

میخواهیم در راهی که اکنون شرافتمندانه در آن گام نهاده ایم آنچنان بکوشیم تا آن راه از خطوط برجسته و درخشان عصر ما باشد و فرزندان ما به دانش چنین مادران و پدرانی مهابی باشند.

همه دختران و پسران سپاهی میدانند که در حیات ملتیا لحظات و دقائق حساس و خطیری به وجود می آید و می دانند که این لحظات در بسیاری از موارد اتفافی و آتی نیست بلکه محصول کوششها و افکار مدبرانه ناخدایی است که سکان رهبری کشتی ملتیا را در دست دارد و همیشه راهی نو یا بهتر بگویم پدیده ای نو در صحنه حیات ملت خویش پدید می آورد به این امید که فرزندان وطن و شیفتگان سربلندی و افتخار از آن فایده ببرگیرند و از این رهگذر نام زمان و عصر خویش را در بهنه تاریخ جاوید سازند .

حال ببینیم در گذشته چه کرده ایم و اکنون چه راهی را در پیش داریم ، بی شک فعالیت سپاهیان ما چه در گذشته و چه در حال درخشان بوده و هست . مخصوصاً فعالیت دختران ما که با اعلام اصول انقلابی شاه و ملت چون نیرویی فشرده که بند خود را گسیخته باشد به یکباره در صحنه حیات ملی ظاهر شد و بی دریغ به همکاری برادران خود پرداخت و طومار این افکار پوچ را که (به خانه نشستن بود کار زن) در نوردید و به دور افکند . ولی آیا این کافی است ؟ و به این حد باید قناعت کرد ؟ مسلماً نه ! ما راهی بس طولانی در پیش داریم و آن رسیدن به سر منزل مقصود و وصول به هدف است .

ما از شما دختران و پسران عزیز سپاهی در بکار بستن همه استعدادها ، مهارتیا ، آموخته و بالاخره عشق و علاقه و دلستگیهای خود برای مبارزه در راه جهل و تعمیم سواد در روستاها استمداد می طلبیم و از شما می خواهیم آنچنان بکوشید که درخور استقبالیها و محبتیهای بی- شائبه روستائیان و انتظار و توقع و احترام سایر هممیهنان خود باشید.

باشد که تا کوششهای شما به ثمر رسد و تاریخ نام شما را به عنوان رهروان راهی نودر تاریخ ملتی کهن ثبت نماید.

« هیات تحریریه »

ماهنامه سپاه دانش

شماره ۶۸ و ۶۹ - اردیبهشت و خرداد ۱۳۴۹

سردبیر: کیومرث پازوکی

شورای نویسندگان :

میر جلال ابراهیمی ، محمد علی امامی ، ناصر اقتطاع
شمس مقدری کرمانی ، یحیی صابری ، ایرج صدقی

نویسندگان جوابگوی نوشته های خود هستند

تنظیم صفحات و نظارت در چاپ: سیروس سادمی

دوچهارها از : بخش پور

خطاط : شهاب پزئی

روی چلداز : بخش پور

صفحه مقابل: مربوط به مقاله جهان ما به کجا میرود

عکسها از : م . قدسی

جای اداره: خیابان سپه . خیابان استخر

اداره روابط عمومی و انتشارات

سازمان سپاه دانش

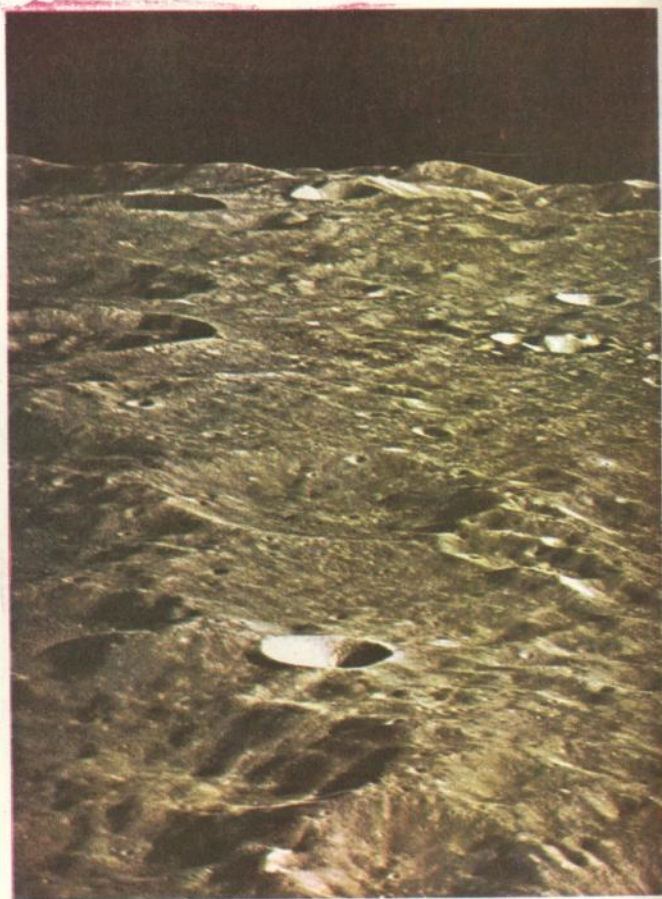
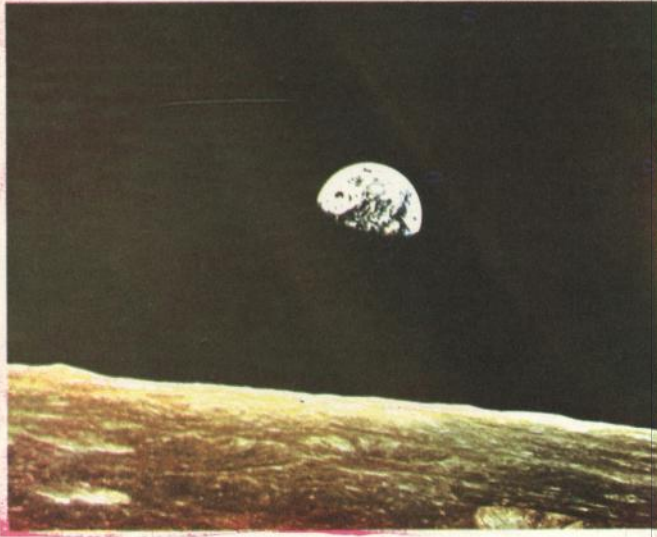
تلفن ۶۶۸۴۲

۶۸۹۲۰۰۴

این ماهنامه در سه روز از نسخه چاپ شده است .



EARTH AS IT APPEARS ABOVE THE MOON'S HORIZON



مربوط بمقاله جهان ما بکجا میرود

